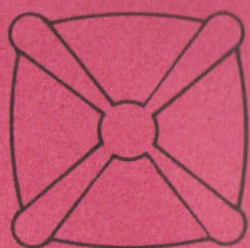


---

نشریهٔ تئوریک و سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران

---



بنیادگذار دکتر تقی ارانی

---

سال دوازدهم ، شماره

۴

سال دوازدهم ، شماره



---

بها «۴۰» ریال یا معادل ارزی آن

# دین

## در این شماره:

صفحه

۳	درباره سیاست ضد دیکتاتوره رژیم حکومتی ایران و برخی شیوه های نادرست مبارزه طبقه آن
۱۹	مهاجرت روستایی
۳۱	این يك مشی مارکسیستی - لنینیستی نیست
۴۲	درباره استراتژی ایدئولوژیک امپریالیسم
۵۲	پیرامون برخورد طبقاتی به زندگی اجتماعی
۵۹	آنچلا
۶۴	درباره فعالیت جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی
۷۴	اسناد تازه درباره گروه سوسیال - دیکرات تبریز
۸۰	خطراتی از فعالیت جمعیت "فرهنگ" و حزب کمونیست درگیلان
۸۴	شمه ای از تاریخچه بنیادگذاری سازمان ایالتی حزب کمونیست ایران درمازندران
۸۷	درخت آسوریک
۹۳	یک نقاش ایرانی
۹۵	نظامنامه فرقه کمونیست (بالشویک) ایران

نشریه تشویک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران  
هر سه ماه یکبار تحت نظر هیئت تحریریه منتشر میشود  
دوره دوم، سال دوازدهم، شماره چهارم  
زمستان سال ۱۳۵۰

در باره

# سیاست ضد مکرانیک رژیم حکومتی ایران

## و برخی شیوه های نادرست مبارزه علیه آن

بررسی مختصات حکومت کنونی ایران نشان میدهد که :

اولا این حکومت ، چه از لحاظ محتوی اجتماعی خود و چه از جهت شکل سازمان قدرت دولتی ، حکومتی است غیرد مکرانیک ، زیرا علاوه بر آنکه مانند سایر حکومتها پیشاپه خود بر اساس حاکمیت و اقمسی خلق استوار نیست ، قدرت دولتی در شکل و قالبی اعمال میشود که حتی شرکت و نظارت نمایندگان منتخب طبقات حاکمه را نیز در سیاست و اداره امور دولتی عملا منتفی میسازد یا بمعبارت دیگر د یکتانوری طبقاتی بصورت د یکتانوری فردی در شکل سلطنت مطلقه اعمال میشود .

ثانیا این بررسی نشان میدهد که حکومت کنونی ایران از لحاظ سیاست و شیوه عملی که در برابر جنبش توده های مردم اعمال میکند د ارای رژیم است ضد د مکرانیک ، یعنی سیاست د اخلی خود را بطور عمد و برپایه سرکوب وحشیانه و اختناق خشونت آمیز آزاد پهای فردی و اجتماعی توده های مردم ، بوسیله استقرار رژیم ترور پلیسی ، استوار ساخته است .

اگرچه طی دهه اخیر در جامعه ایران تحولات نسبتا مهمی در جهت بسط و استیلای مناسبات سرمایه داری روی داده و بالخصوص موجب تغییراتی در آرایش طبقاتی جامعه و نیز در ترکیب کسبها طبقاتی حکومت گردیده است ، فعلا که در شکل سازمان قدرت دولتی و کیفیت اعمال آن تغییر محسوسی حاصل نشده است . بهمین سبب بین رشد سریع نیروهای مولد و تحولات اقتصادی کشور از یکسو و نحوه اعمال قدرت دولتی از سوی دیگر تضاد هائی بروز میکند و حکومت را در این زمینه یعنی در زمینه شیوه اعمال قدرت دولتی با یک سلسله مسائل مواجه میسازد . حکومت که خود این تضاد بین رشد نیروهای مولد و دستگاه بورکراتیک و استبدادی را عملا درک میکند میکوشد تا بلکه اثرات رجسار چوب تنگ شیوه کهنه حکومت از راه رفرمهای اداری که به آنها نام انقلاب داده است ، حل کند .

د ر واقع طی نیم قرن اخیر تاریخ کشور ما (با استثناء دوران کوتاه بین شهریور ۱۳۲۰ و مرداد ۱۳۳۲ که جنبش توده های مردم تا حدود معینی امکان یافت مراعات برخی از اصول د مکرانسی بورژوازی را به هیئت حاکمه تحمیل نماید) ، قدرت دولتی همواره از راه د یکتانوری فردی در شکل سلطنت مطلقه اعمال شده است .

نیازی به استدلال نیست که حکومت فردی بهر شکلی متجلی شود (خواه در قالب سلطنت و خواه در شکل جمهوریت ) از بنیاد غیرد مکرانیک است ، زیرا د مکرانسی د ر کلی ترین مفهوم آن بنا بر تعریف مستلزم شرکت و نظارت جمعی نمایندگان مردم ، یا لاقلا نمایندگان طبقات و قشری از مردم ، در اداره امور حکومت است و لذا ذاتا با تمرکز اختیارات دولتی در دست یک یا حتی چند نفر مغایرت و مابینت دارد .

بدیهی است حزب توده ایران ، حزب طبقه کارگر کشور ما ، یعنی سازمان سیاسی طبقه ای که قاطع ترین نیروی ترقیخواه جامعه ما د ، تهاوتزین نیروی ضد امپریالیستی ، رادیکالترین و پیگیرترین هوا دار

د مکرسی است، هیچگاه نمیتواند با چنین رژیم حکومتی موافقت داشته باشد. بهمین جهت است که برنامه حزب نود به ایران نیل به حاکمیت نود به های عظیم خلق راهداف عده انقلاب ملی و دموکراتیک یعنی مرحله کنونی انقلاب کشور پیشمردم که محتوی اساسی آن عبارتست از تأمین استقلال کامل اقتصاد ملی و سیاسی کشور بوسیله کوتاه ساختن دست انحصارهای امپریالیستی از منابع طبیعی و اقتصاد مبین ما، ریشه کن ساختن بقایای فئودالیسم و دموکراتیزه کردن حیات اقتصادی و سیاسی کشور.

مبارزه در راه انقلاب ملی و دموکراتیک که نخستین شرط تحقق آن ستاندن قدرت حاکمه از دست طبقات و قشرهای ارتجاعی ( سرمایه داران بزرگ، زمینداران عده و قشر بورژوازی سرمایه داری) و انتقال آن بدست طبقات و قشرهای ملی و دموکراتیک جامعه ( کارگران، دهقانان، زحمتکشان شهری که قشر مهمی از روشنفکران و کارمندان رادری میگرد، خرد و بیوزاری و سرمایه داری ملی) است و بسا سرکردگی طبقه کارگر، اختلا آتی آن تا حد استقرار سوسیالیسم در کشور مآل مینماید، نبرد ملی است طبقاتی که مستلزم تدارک بیکر و مستمر زمینه های مذهب، ای، فکری، علمی و سازمانی در نزد طبقه کارگر ایران و دیگر عوامل این مرحله از انقلاب است و بدون آن پیروزی انقلاب امکان پذیر نخواهد بود، با عبارت دیگر مبارزه است در راه هدفهای در زمانه یا استراتژیک حزب طبقه کارگر در مرحله کنونی انقلاب ایران.

اگرچه سیاست هر دولت و از جمله سیاست رژیم حکومتی ایران، تابعی از ماهیت طبقاتی آنست ولی این به آن معنی نیست که باید اشکال اعمال قدرت دولتی و سیاست و شیوه عمل همه حکومتی که در رژیم اقتصادی - اجتماعی همانندند یکسان باشد. وجود نمونه های گوناگون اشکال حکومتی و شیوه های عمل در مورد سیاست داخلی و خارجی در نزد دولتهای ماهیتا همانند و همچنین تغییراتی که در درونهای مختلفه نظریه عمل و عوامل گوناگون در روش و سیاست هر یک از این دولتها در چهارچوب نظم موجود بروز کرده و میکند خود نشان دهند و این واقعیت است.

بنابراین واضح است که تشنه تحلیل و تشخیص ماهیت طبقاتی حکومت برای شناخت دقیق سیاست و روش آن کافی نیست. باید خود این سیاست مشخص را که در زمان معینی از طرف دولت بشناخت ارگان حکومتی طبقات حاکمه اعمال میشود و در کاد حفظ پایه های طبقاتی آن تغییر پذیر است مورد مطالعه دقیق و همه جانبه قرار داد. این مطالعه نه تنها از لحاظ تحقیق علمی ضرور است بلکه از لحاظ تنظیم برنامه تاکتیکی و تعیین وظایف سیاسی روز مره حزب طبقه کارگر دارای اهمیت فراوانی است. بر پایه چنین مطالعه است که میتوان از یک سو خطت غیر دموکراتیک حکومت را، که فقط با تحقق انقلاب اجتماعی و انتقال قدرت حاکمه بدست توده های خلق از بین میرود، از سیاست ضد دموکراتیک حکومت در چهارچوب نظم موجود ولو بامیزان معینی قابل تشخیص است تشخیص داد و از سوی دیگر نقشه های فعالیت نزدیک و دور انقلابی را تنظیم نمود.

تشخیص دقیق این دو مسئله در مورد رژیم کنونی حکومت ایران و تعیین وظایفی که متناسب دوری و نزدیکی هدفهای هم بسته این مبارزه در نتیجه این بررسی در برابر حزب طبقه کارگر قرار میگیرد بویژه از آن جهت نیز شایان توجه است که اختلاط این مسائل علاوه بر آنکه موجب سردرگمی و گمراهی بسیاری از مبارزین جنبش انقلابی کشور را در مورد وظایف حال و آینده نهضت میگرد، فرصتی نیز بدست مآثر انقلابی نما یا با اصلاح نظر "چپ" میدهد تا نظریات انحرافی خویش را در درون نهضت انتشار دهند و با ایجاد تشقت فکری، امراتحاد بین کلیه نیروهای ملی و دموکراتیک جامعه را که ضرورتین و مهمترین شرط کامیابی در نبرد مشترک علیه حکومت مطلقه است، بتا خیراند آیزند.

حرفنظر از خصوصیات ناشی از شرایط تاریخی و اجتماعی کشور ما، که قهر نمیتواند در طرفین طبقات

حاکمه و فقهی که زمامداران حکومتهای ایران از دولتداری و فرمانروایی دارند بی تا شمر باشند، آنچه بطور عده رژیم حکومتی ایران را از بسیاری حکومتهای دیگر سرمایه داری معاصر متمایز میسازد عبارتست از ویژگیهای وی از لحاظ شکل و سازمان اعمال قدرت دولتی، نحوه اداره امور مملکتی و از جهت اسلوب و شیوه های عمل و نوع مشخصی سیاستی که در برابر جنبش توده های مردم بکار میرود.

واقعیت اینست که اکنون پرکشورما رژیم حاکم است که شیوه اساسی سیاست داخلی آن بر پایه سرکوب و وحشیانه جنبش خلق، بوسیله ترور پلیسی و اختناق کامل آزادیهای دموکراتیک استوار شده است. همین امر یکی از ویژگیهای اساسی است که نه تنها حکومت کنونی ایران را از بسیاری حکومتهای غیر دموکراتیک دیگر جهان معاصر متمایز میسازد بلکه حتی بین این حکومت و رژیم سلطنت مطلقه شاهان جاری که طی قرون متناهی تا انقلاب مشروطیت پرکشورما حکمروایی داشته اند خط فاصل میگذرد.

رژیم حکومتی ایران در عین اینکه با پیشینیان مستبد در هزاره پانصد ساله خود در مسوورد مطلقیت سلطنت و بسیاری خصوصیات دیگر دوران پیش از سرمایه داری شریک است، دارای این تمایز است که اولاً میکوشد این مطلقیت را در لباس مشروطیت مستور دارد و ثانیاً حکومت خود سری و بی قانونی را با طوهری از قانونیت بپوشاند و ثالثاً سرکوب جنبش توده های مردم را طبق نقشه مشخص، با اسلوب ها و شیوه های ترور پلیسی، که از زرادخانه ارتجاعی ترین حکومتهای سرمایه داری معاصر بحسارت گرفته و با شیوه های استبداد آسیایی در آمیخته است، از حالت تصادفی گذشته بیرون آورد و آنسرا سیستماتیک بشناخت سیاست آگاهانه و مستمر دولت بموقع اجرا در آورد.

برای نشان دادن این تدلیس سیاسی که حکومت مطلقه را با نام و عنوان حکومت مشروطه تلبیس میکند، همینقدر کافی است که قانون اساسی ایران و متمم آنراویق رژیم و مواد آنرا یک یک با عمل کنونی حکومت ایران بستمجیم.

چون در مورد نقی صریح اصول مشروطیت ایران مکرراً در مجله "دنیا" و سایر مطبوعات حزبی ما سخن رفته است برای اجتناب از طول کلام بطور خلاصه بذکر برخی نکات اساسی در این مورد اکتفا کرده میگردیم.

قانون اساسی و متمم آن مشروطیت ایران را حکومتی تعریف نموده که در آن هرگونه مداخله در سیاست و اداره امور دولتی از شخص شاه سلب گردیده است (اصول ۴ و ۴۵ متمم قانون اساسی)، نخست وزیر و وزراء منفرداً و محضامناً در برابر مجلسین مسئول شناخته شده اند (اصول ۶۰ و ۶۱ متمم قانون اساسی)، قوای حکومتی ناشی از ملت اعلام گردیده (اصل ۲۶ متمم قانون اساسی)، ارگانهای سه گانه حکومت (مقننه، قضاییه و مجریه) مستقل و مجزای از یکدیگر شناخته شده (اصول ۲۷ و ۲۸ متمم قانون اساسی)، حقوق سلطنت در نهایتاً تعریف شده و بویژه در اصل ۵۷ متمم قانون اساسی تا کسید گردیده است که "اختیارات و اقتدارات سلطنتی فقط همانست که در قوانین مشروطیت حاضر تصریح شده"، استقلال قضات طبق اصل ۸۱ متمم قانون اساسی صریحاً اعلام گردیده و تعیین خط مشی سیاسی، اقتصادی و مالی، اجتماعی و اداری دولت را از وظایف خاص مجلسین منتخب شمرده است (اصول ۱۵ تا ۴۲ قانون اساسی).

مذللک چه در دوران بیست و یکساله پیش از حوادث شهریورماه ۱۳۲۰ و چه طی دورانی که از کودتای ضد ملی مردادماه ۱۳۲۲ آغاز گردیده و هم اکنون نیز ادامه دارد علی این اصول زیر بسا گذارده شده و سلطنت مطلقه جانشین حکومت مشروطه و دموکراسی پیروزوایی گردیده است.

پس از کودتای ۲۸ مرداد با ستاده تفسیرات و تفسیراتی که در مورد برخی از اصول قانون اساسی بعمل آمده و قدرت مطلقه یحیی قاسمی یافته که در واقع کلیه قوای دولتی در دست شخصی شاه متمرکز گردیده است، مجلسین بصورت اداره "تت منویات ملوکانه" درآمده اند، استقلال قضائی بکلی پامال



شده و قوه قضائی علاوه آلت اجرا نظریات و مقاصد دولت تیدیل گردیده است و در کلیه شئون دولتی اجتماعی فرد پرستی و استناد بدستور و فرمان شاه جانشین نظارت د مکرانیک در امور دولتی و حکومت پارلمانی شده است. نخست وزیر و وزیران نیز که تنها به اراده شاه (نه بموجب فرمان شاه چنانکه در اصل ۴۶ متمم قانون اساسی ذکر شده است) عزل و نصب میشوند، علی رغم اصل ۶۴ متمم قانون اساسی کسبه تصریح میکند: «وزیران نمیتوانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قراردادند و سلب مسئولیت از خودشان بنمایند»، برای خود در برابر مجلسین مسئولیتی قائل نیستند و حتی عناوینی پراخ خود را فقط مجری اوامر شاه اعلام میدارند.

آنچه بیشتر به این تزویر سیاسی جنبه یک جنایت نابخشودنی میدهد اینست که اکثر مبارزین جنبش د مکرانیک کشور ما، یعنی کسانی که بنحوی از آنها در مقام انتقاد افشا، مخالفت یا مبارزه علیه این اعمال ناقض قانون اساسی برآمده اند، تحت عنوان مزورانه «مخالفت با سلطنت مشروطه ایران» از طرف عمال همین حکومت ضد مشروطه به اعدام یا حبس های سنگین محکوم شده اند. وجه تمایز دیگر حکومت مطلقه کنونی با اسلاف جاهر خود اینست که فعال مایشائی و مطلق العنانی بطور عمده تحت پوشش قانونی اعمال میشود. اگر در دوران قبل از انقلاب مشروطیت سلاطین و حکام، بی پروا و بد لخواه خود گردن میزدند، شمع آچین و شعله میکردند لاقابل این مزیت را در ایوان ندکسسه مسئولیت چنین جنایات فجیعی را خود بگردن میگرفتند و این اعمال غیر انسانی را وسیله تبلیغ «مبسن پرستی و د مکرانیکسم» خود قرار نمیدادند و تحت عنوان قانونیت درصد توجه اعمال جنایتکارانه خود بر میامدند. در واقع میتوان رفتار آنها را که فقط متکی به اصل مورد قبول مردم اعصاب و قرون ایتسداغی بشریت، یعنی تئوری ظل اللہی سلطنت و اختیارات نامحدود شاه و حکومت، بود بمراتب قانونی تر از شیوه حکومت با اصطلاح مشروطه ای دانست که اکنون در کشور ما مسلط است و انواع خود سر بها را در لباس قانون مردم ایران تحمیل میکند. تازه همین قوانین خود سرانه و تحمیلی رژیم کنونی که ناقض کلیه اصول د مکرانیک قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر است با بی پروائی مستبدانه ای نقض میشود و هیچ مرجعی نیز برای رسیدگی به این بی قانونیهای آشکار وجود ندارد یا اگر هم قانونا وجود داشته باشد عملا حق اظهار نظر از او سلب شده است.

در مورد نقض اصول قانون اساسی ایران و اعلامیه جهانی حقوق بشر (که در نتیجه تصویب مجلسین ایران علاوه بر جنبه بین المللی دارای اعتبار یک سند قانونی داخلی نیز هست) میتوان نمونه های گوناگونی، بویژه در باره نقض اصول مربوط به آزادی عقیده، آزادی مطبوعات و اجتماعات، مصونیت ها و حقوق انفرادی و اجتماعی و محاکماتی مردم ذکر نمود. ولی برای آنکه از موضوع سیاسی خاص این مقاله خارج نشده و خواننده را به مباحث قضائی دور و دراز نکشاند، ما بشیم اکنون از ورود در جزئیات این مسائل خودداری میکنیم و این بحث را به نوشته های دیگری محول میسازیم (۱). آنچه در مجموع سیاست ضد د مکرانیک رژیم به پیشتر باید مورد توجه قرار گیرد شیوه ترور پلیسی بمثابة روش اساسی دولت در سیاست داخلی است.

بطور کلی در اصطلاح سیاسی ترور به خشن ترین و حادث ترین شکل مبارزه علیه مخالفین سیاسی، از راه اعمال قهر تا سرحد محو فیزیکی آنان اطلاق میشود و ترور پلیسی عارت از شیوه ایست که حکومت ارتجاعی بکمک سازمان ویژه تخصصی یافته و مجهزی، بطور منظم به سرکوب سازمانهای انقلابی طبقه

(۱) در باره نقض آشکار برخی از اصول قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر خواننده را به سسه مصاحبه راد یوئی نگارنده به مناسبت کارزار تبلیغاتی علیه حزب توده ایران که در شماره تیرماه ۱۳۴۹ روزنامه «مردم» منتشر شده است مراجعه میدهم.

کارگر و سایر سازمانهای ترقیخواه و د مکرانیک میبرد از وسيله عمده آن عبارتست از بازداشتنهای مستمر فعالین این سازمانها، اعمال شکنجه های بدنی و روانی تا سرحد مرگ یا تسلیم و بالاخره محو مقاومتین و استوارترین مبارزان، چه از راه اعدامهای فردی و جمعی و چه از طریق سلب آزادی دراز مدت بقصد نابودی تدریجی پاد رهم شکستن قدرت مقاومت آنان.

ترور پلیسی اسلوب حکومت مرتجعترین قشرهای سرمایه داری است که شکل گسترش یافته و تکمیل شده آن درد و ران تسلط سرمایه داری انحصاری بصورت فاشیسم بروز کرده است. رژیم حکومتی ایران در حالیکه اسلوب ترور پلیسی را از سرمایه داری امپریالیستی اخذ کرده آنرا با خود سری و بی قانونی استبداد آسیائی و برخی شیوه های انتقام جویانه و شکنجه و آزار شرقی در آمیخته است.

ترور پلیسی در کشور ما بوسیله یک عامل اصلی و یک عامل فرعی انجام میشود. عامل اصلی سا زمان امنیت نام دارد و عامل فرعی که در واقع تابعی از سازمان امنیت است در شکل داد گاههای نظامی تجلی میکند.

سازمان امنیت بموجب قانونی که در ۲۹ اسفند ماه ۱۳۳۶، یعنی چهار سال پس از کودتای ضد ملی ۲۸ مرداد، بتصویب رسیده تشکیل یافته است.

اگرچه وظایفی که در قانون مزبور برای سازمان اطلاعات و امنیت کشور تعیین گردیده ظاهر بی آزاری نشان میدهد ولی یک بررسی اجمالی نسبت به این وظایف برای اثبات هدفهای تروریستی رژیم علیه سازمانها و عناصر د مکرانیک گاهیمت.

در بند ج ماده ۲ قانون یکی از وظایف سازمان امنیت شرح زیر تصریح شده است: «جلوگیری از فعالیت جمعیت هایی که تشکیل و اداره کردن آن غیر قانونی اعلام شده یا بشود و همچنین مانعیت از تشکیل جمعیتهایی که مرام یا رویه آنها مخالف قانون اساسی است». در بند ه همان قانون «بزه های منظور در قانون مجازات مقدمین بر علیه امنیت و استقلال مملکت مصوب ۲۴ خرداد ۱۳۱۰ و همچنین «جنحه و جنایاتی که در فصل اول باب دوم قانون کیفر عمومی مصوب ۲۳ بهاء ۱۳۰۴» و بالاخره «بزه های مذکور در مواد ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۷ قانون داد رسی و کیفر ارتش مصوب ۱۳۱۸» در زمره وظایف سازمان امنیت شمرده شده است.

خلاصه آنکه رژیم سازمان پلیسی ویژه ای برای تعقیب مستمر و سرکوب دائمی سازمانها و عناصر مخالف خود بوجود آورده است و به وی نه تنها اختیارات وسیعی برای جلوگیری از فعالیت جمعیتهایی که با اصطلاح تشکیل و اداره کردن آنها غیر قانونی اعلام شده یا دارند، بشود تفویض گردیده بلکه این اجازه مطلق نیز بوی عطا شده است که از تشکیل هر جمعیتی که به تشخیص خود او مرام یا رویه اش مخالف قانون اساسی است مانعیت بعمل آورد. بمعبارت دیگر سازمان امنیت تنها مأمور کشف و تعقیب جرائم سیاسی معین نیست بلکه اختیار تشخیص و قضاوت نیز در مورد مرام و رویه جمعیت ها و نظارت بر اجرا قانون اساسی و «حل مناقشات راجعه بحقوق سیاسی» که طبق اصل ۷۲ متمم قانون اساسی در صلاحیت محاکم عدلیه شناخته شده نیز بوی محول شده است. در حقیقت تحت عنوان مانعیت از تشکیل جمعیت های با اصطلاح مخالف قانون اساسی به سازمان امنیت اختیار داده شده که هر کس را بخواهد خود سرانه تحت عنوان اینکه مرام یا رویه اش مخالف قانون اساسی است تعقیب کند. با چنین اختیاری وسیعی سازمان امنیت میتواند حتی خود مجلس و ستار که چنین قوانین ضد قانون اساسی را وضع کرده اند بمثابة جمعیت های مخالف قانون اساسی مورد تعقیب قرار دهد.

از روی دیگر تعقیب سرزطنها و افرادی که مشمول مقررات قانون ضد کمونیستی خرداد ۱۳۱۰ می- شوند نیز در صلاحیت این سازمان قرار داده شده است. یک توجه سطحی به مواد قانون ۱۳۱۰ بویژه به تبصره ماده ۴ آن بلکه مقصود از دست و جمعیت مذکور در این قانون راهبرد از د و نفر بیالاد انسته

است، برای درك اختیارات نامحدودی که به این عامل ترور شد انقلابی برای سرکوب هر مختصر فعالیت طبقه کارگر داده شده است کافیمست.

حاکم بخشی رژیم به همین جا محدود نمانده است بلکه تمام جرائم مندرج در باب دوم قانون کفر عمومی را که از ماده ۶۱ تبعید شامل انواع جنحه و جنایات سیاسی است و همچنین مواد متعددی از قانون دادرسی ارتش را که باز برخی از جرائم سیاسی را در بر میگیرد در صلاحیت این سازمان شناخته است.

بدین طریق تاز و ماساختن کلیه سازمانهای واقعی طبقه کارگر و سایر جمعیت های ملی و دمکراتیک (یا حتی صرفاً مخالف مستکرمی رژیم) کشف و تعقیب کلیه اقدامات سیاسی مخالف حکومت مطلقه بانضمام عموم جرائم سیاسی در زمره وظایف و اختیارات این سازمان تلقی شده است.

برای تکمیل این پوشش قانونی ترور پلیسی، ما مورین سازمان امنیت بموجب ماده ۳ همان قانون در رد اد ضابطین نظامی محسوب گردیده اند و نیز "رسیدگی بکلیه بزه های مذکور فوق در صلاحیت دادگاههای دائمی نظامی" شناخته شده است. مالکون وارد این بحث نمیشوند که هم وظایف تعیین شده برای سازمان امنیت و هم سلب صلاحیت از مراجع قانونی دادگستری در مورد امور سیاسی و احاطه آنها به دادگاههای نظامی سرتاسر برخلاف اصول قانون اساسی ایران و اعلامیه جهانی حقوق بشر است. در این باره بارها سخن گفته شده و نیازی به تکرار نیست.

برای اینکه بحث ما جنبه انتزاعی پیدا نکند به حوادث چند سال اخیر مراجعه میکنیم. فاکتهائی که رسماً مورد اعتراف مراجع دولتی قرار گرفته است نشان میدهد که نهاد در جریان هشت سال اخیر از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۰) بیش از یکصد و بیست حکم اعدام در چهار هزاره متهمین سیاسی صادر شده که لااقل یکصد و دو حکم آن بموقع اجراء آمده است. هرگاه سخن نفر اشخاص معلومی را که در شکنجه گاههای سازمان امنیت جان سپرده اند، دو نفر رفقای سر به نیست شده حزب ما (رفقاری و معصوم زاده) و همچنین ۱۸ نفری را که ضمن زد و خورد یا پلیس از پای درآمده اند باین رقم بیافزاییم تعداد اعدام شدگان دست کم به یکصد و بیست و هشت نفر بالغ میگردد. در همین مدت لااقل ۱۲۸ نفر طی تظاهرات خیابانی و دانشگاهی و ۵۲۰ نفر ضمن زد و خورد هائی که در استانهای فارس و کردستان بسو قوع پیوسته است کشته شده اند. بنابراین مجموع کسانی که بجرم داشتن عقاید سیاسی و یا مخالفت با رژیم طی این مدت بقتل رسیده اند به ۷۶۶ نفر میرسد پایه بارت دیگر میرغضبان حکومت مطلقه بطور متوسط سالانه ۹۷ نفر از مخالفین سیاسی رژیم را بقتل رسانده اند.

باید اعتراف کرد که در این زمینه ترور پلیسی ایران رکورد قتل های سیاسی را در برابر سرتاسر جهان شکسته است. در واقع حتی رژیمهای فاشیستی اسپانی و یونان هم تاکنون بخود اجسازه نداده اند که در این مسابقه بر رژیم ایران پیشی جویند. تازه این ارقام تقریبی که بر پایه اسامی معلوم و اعترافات رسمی تهیه شده است فقط جزئی از واقعیت را نشان میدهد، زیرا در مورد بازداشتها، سر به نیست ها و اعدامهاییکه در استانهای مختلف ایران انجام میگردد بندرت اطلاعاتی نشر می یابند. بهمین جهت حتی در باره شماره واقعی بازداشت شدگان و زندانیان سیاسی ارقام دقیقی در دست نیست.

از برخی شواهد و قرائن بر میآید که متوسط سالانه بازداشتها و بیکرد های سیاسی سازمان امنیت در سراسر ایران کمتراز پانصد نفر نباشد. ده ای از افراد بازداشت شده بدلائل گوناگون در حجاباتضمین ها و تعهدات مذهبی آزاد میشوند و سپس آنچه از غیرتال شکنجه گاهها و مغزشوئی ها نمیکرد روانه دادگاههای نظامی و به نسبت مقاومتی که از خود نشان داده اند به جسمهای سنگین یا اعدام محکوم میشوند. با اسامی که در دست است و با توجه به اعترافاتیکه تا بهتی سخنگوی رسمی سازمان

امنیت یا با اصطلاح "مقام امنیتی" ضمن مصاحبه های خود کرده است تشهد رسال ۱۳۵۰ پیش از ۲۵۰ نفر در تهران بازداشت شده اند. در صورتیکه این رقم راصحیح فرض کنیم آنگاه تعد اد زندانیان سیاسی در حال حاضر به رقمی نزدیک پانصد نفر میرسد، تعد ادی که بقتلهائی زیاد تراز مجموع زندانیان سیاسی در اسپانیای فاشیست و یونان سرهنگان فاشیست مآب است.

در واقع روزی نیست که مخالفان رژیم اسپانیا دی راتحت عناوین مختلف به شکنجه گاههای سازمان امنیت نکشند و یا (بنا به شیوه ای که بویژه در جریان سال اخیر شده است) جوانی را در کوی و بیسریز ن بضررب گلوله از پای در نیاروند. در مورد شیوه اخیر بخصوص تذکر این نکته لازمست که برخلاف کلیه اصول معمول در جهان معاصر حتی در باره اینکه آیا تیراندازی و قتل نفس ماموران پلیس توجیه قانونی داشته است یا نه کوچکترین رسیدگی هم ولو بصورت ظاهر انجام نمیکرد و این قبیل جنایات چنان با آب و تلب در مطبوعات رسمی منتشر میشود که گوئی این حق در عد اد حقوقی بالاترند و بدینوسیله سازمان امنیت است.

باری همین نوبت به دشمنان محاکم نظامی میرسد که بازماندگان این کشتارهای فجیع و جان در بر دگان شکنجه های وحشیانه سازمان امنیت را به میدانهای تیر پایه زندانها روانه کنند و برای توجیه این اعمال غیر انسانی از لایلهای فوانین کفری نفس لایر تبطی را انتخاب نموده مدرك احکام جنایت بار خویش قرار دهند.

یکی از حقوقدانان برجز فرانسوی (آقای تیسری می نین) که در آغاز سال گذشته از طسرف فد راسیون بین المللی حقوق بشر برای حضور در یکی از این محاکمات بتهران آمده بود، در پستاپان گزارش بسطوی که به این انجمن بین المللی داده است مشاهدات خود را چنین خلاصه میکند:

"در واقع مطلب روشسته نقض سیستماتیک حقوق انسانی بوسیله یک پلیس ویژه، توأم با همدستی منفعل دادگاههای نظامی، بمنزله شیوه مرجعی دیده میشود که مراجع ایران طیه هر آنچه که در کشور بنظرشان خطر سیاسی تلقی میشود بکسار میزند. . . . شهادتی که میتوانم در مورد شیوه بکار رفته در محاکمه متهمین ((گروه ۸ نفری)) بد هم مراجع میسازد اظهار دارم که محاکمات دیگری که هم اکنون جریان دارد و نیز محاکمات آینده کاملاً تحت همین شرایط ناقض حقوق بشر وقوع مییابند. جنبه سیستماتیک و متاسفانه تکرار احتمالاً روزانه این تخلفات، باید با قدرت تمام افشا گردد. انسانهای سراسر جهان نمیتوانند در برابر چنین وضعی بی اعتنا بمانند. . . . این مطلقاً قابل تحمل نیست که بسرخشی از شهبان هنگامیکه پس از یکسال بازداشت موقت به دادگاه میآیند باز زخمهایسی دیده شوند که هنوز التیام نیافته و حتی در نتیجه شکنجه هائی که بمنظور گرفتن اعتراف معمول گردیده در چار معلولیت های بسپارشدیده هستند."

میتوان به ارزیابیهای مشابهی که بوسیله ناظران و حقوقدانان خارجی دیگر چه در مورد شکنجه ها و دیگر جنایات ساواک و نقض ابتدائی ترین حقوق انسانی و چه در باره شیوه شرم آور محاکمات سیاسی و تخلفات بین دادگاههای نظامی از ابتدائی ترین حقوق و موازین قضائی شده است استناد نمود. در واقع در جریان ده سال اخیر هیچ حقوقدان یا روزنامه نگار خارجی نبوده است که پس از حضور در این با اصطلاح دادگاهها غیرت و انزجار عمیق خود را از این خیمه شب بازی که پنام "محاکمه" خوانده میشود ایرازنداشته و اظهار بیعتی آشکار ابتدائی ترین حقوق انسانی را متذکر نشده باشد. کلیه این ناظرین و حقوقدانان خارجی و از جمله: اکلمین پورتل نمایندنده فد راسیون بین المللی حقوق

پسر، دکتر و اندک شایسته و وکیل دادگستری و نماینده سازمان بین المللی غوغ، نوری آلبالا و لیه تالیس نمایندگان انجمن بین المللی حقوقدانان د مکررات و تیری مینین نماینده فدراسیون جهانی حقوق بشر، فاکت های تکان دهنده ای از شکنجه ها و جنایات فجیع ساواک در گزارشهای خود آورده اند که طی رقم تکذیسه های قالبی و تشریفاتی محافل دولتی، هیچگونه جای تردیدی در مورد وجود این تجاوزات شرم آور و این فجایع دوران بربریت از جانب دژخیمان تخصص یافته ساواک باقی نمیگذارد.

بررسی حوادث هشت ساله اخیر و مقایسه فاکتهای نشان میدهد که در جریان سال گذشته تیرور پلیسی بر شدت و حدت فشار خویش نسبت به نیروهای مخالف بر تازید است.

در واقع اگر از احکام اعدام و حبسهای سنگینی که در ادگاههای نظامی برای عده کثیری از متهمان سیاسی، باگرایشهای مختلف فلسفی و عقیده ای، صادر کرده اند صرف نظر کرده و تنها احکام اعدام اجرا شده را مورد توجه قرار دهیم باز هیچ سالی از این حیث تاب مقایسه را با سال اخیر ندارد. در حالیکه در سال ۱۳۴۲ دویزده نفر، در سال ۱۳۴۳ بیست و دویزده نفر، در ۱۳۴۴ هشت نفر، در ۱۳۴۵ ده نفر و در سال ۱۳۴۷ بیست و یک نفر از متهمان سیاسی اعدام شده اند، تنها از اسفند ماه ۱۳۴۹ تا اسفند ماه ۱۳۵۰ سی و نه حکم اعدام اجرا شده است و لااقل ۱۸ نفر از وابستگان به گروههای مختلف "ماوراء چپ" در زرد و خورید با پلیس از پای درآمده اند.

یک مطالعه سطحی از تبلیغات وسیعی که چرا پد و وابسته بدولت و راد یو تلویزیون دولتی طی سال اخیر یا اشاره سازمان امنیت و در تعقیب مصاحبه های با اصطلاح "مقام امنیتی" نموده اند پهنه سالی برای نشان دادن این امر که ترور پلیسی رژیم بر شدت تعرض خود در جریان سال گذشته افزوده است کفایت میکند.

بدیهی است غل اصلیه نشد بد ترور پلیسی را باید در خود همین شیوه حکومت و سیاست ضد د مکررات رژیم جستجو کرد نه در خارج از آن. طبقات و اقشار مختلف مردم که حقوق و آزادیهایشان بانحاطه گوناگون مورد تعرض و تجاوز سازمان امنیت و دیگر اعمال رژیم قرار میگیرد طبعاً نمیتوانند در برابر آن واکنشی از خود نشان ندهند.

این واکنش برای دفاع از آزادیها و حقوق د مکرراتیک نه تنها حق مشروع و غیر قابل انکار توده ها بلکه در عداد وظایف اساسی هر انسان واقعی است. بنابراین برخلاف آنچه مراجع رسمی دولتی، سازمان امنیت و ارگانهای تبلیغاتی وانمود میکنند، جنب و جوشی که در جریان سال گذشته در کشور ما مشهود گردید، با وجود جهات اشتباه آمیز و شیوه های زیان آوری که گروههای چپ رود در مبارزات خود بکار برده اند، نه تنها سیاست ترور پلیسی را توجیه نمیکند بلکه بعکس خود معلول و نتیجه مستقیم همین سیاست است.

البته بدیده ترور پلیسی و تشدید آن نمیتواند در چهارچوب مسئله تعیین مسئولیت مطرح شود، زیرا تردیدی نیست که شیوه پلیسی یعنی خشن ترین شکل مبارزه طبقاتی هفت حاکمه، بنا بر ماهیت ارتجاعی و ضد انقلابی خود، به تناسب اوج و فرود کوشش نهضت بر شدت فشار و تضییقات خود میافزاید و یا از آن میکاهد. بنابراین مسئولیت رژیم پلیسی در حوادثی که روی میدهد مسئولیت است مطلق و غیر قابل توجیه.

ولی این نکته نیز قابل تردید نیست که شیوه های مبارزه و اعطال اشتباه آمیز و خطاهایی که افراد باگروههای وارد در تیرور مرتکب میشوند نمیتواند در تشدید ترور پلیسی بر تازید تاثیر ضرر رسورت رژیم که شیوه ترور پلیسی را پایه سیاست خود قرار داده کورکورانه عمل نمیکند و حد اعلامی خسروست را

بدون توجه به روحیات مردم و واکنشهای افکار عمومی کشور و جهان بکار نمیرد. اگر غیر از این میبود دستگاه دولتی هیچگونه احتیاجی به کوشش در توجیه اعمال خود نمیداشت و برای او احتیاجی هم به پوششهای "قانونی و اخلاقی" و استفاده از اقسام پروپاگاندایست، نیرنگها و دامهای تحریک آمیز نمیبود. آزموی دیگر مسئله شیوه های مبارزه تنها از این لحاظ که مورد استفاده تحریک آمیز خاصانه پلیس و وسیله توجیه اعمال آن در برابر افکار عمومی قرار میگیرد، شایان توجه نیست بلکه بخصوص از آن جهت که نتایج شمر یازبان آوری برای مجموع نهضت و کار انقلابی بوجود میآورد و فعالیت آنستند. رزمندگان جنبش را تسریع پاکند میکند دارای اهمیت شگرفی است. اتخاذ شیوه های توطئه گرانه، ماجراجویانه و سکتاریستی تنها موجب اثر شدن زحمات، تدارکات و فد اکاریهای مبارزین اقدامات مزبور و اتلاف بیهوده افراد مبارز نیست بلکه مهمتر از آن آثاری است که از خود بجای میگذارد و چه بسا برای مدتها زحمات و فد اکاریهای مبارزین دیگر و مجموع جنبش را دچار اشکالات عدیده میکند و موجب شوراندن افکار عمومی طبع نهضت میشود و بجای آنکه توده ها را بمبارزه جلب نماید آنها را احتمالاً برای مدت درازی از صل انقلابی دور میسازد و هزاران زیان دیگر.

خطانیست اگر ما مجموع این قبیل شیوه هارا (لااقل در مورد آن مبارزینی که حسن نیت دارند فقط در نتیجه عدم درک شرایط مبارزه و مجهز نبودن به تئوری علمی انقلاب مرتکب انواع اقدامات ماجراجویانه میشوند) تحت عنوان سکتاریسم نامگذاری کنیم. زیرا سکتاریسم بنا بر تعریف عبارت از آن شیوه است که بدون مطالعه شرایط و محاسبه نیروها وظایفی را در برابر جنبش قرار میدهد که مافوق توانایی او در زمان معین است. سکتاریسم عبارت از شیوه ایست که بجای تکیه بر توده ها و فعالیت در راه متشککس کردن و برانگیختن نیروی انقلابی آنان، فعالیت انقلابی را در چهارچوب یار محدود توطئه گری محصور میکند، کادراهای ذیقمت انقلابی را بطرف اقدامات بی نتیجه و ناآماده میکشاند، فعالیت روزانه و کار مستمر تجهیزات، آموزشی و سازمانی در میان توده ها را تحقیر میکند و نسبت به عوامل و عناصری که بالقوه در عداد متحدین طبقه کارگر محسوب میشوند روش بی احتیاشی و یاد دشمنی پیش میگیرد.

در واقع اقدامات گروههای سهاکل، چریکهای شهری و نظایر آن چه از لحاظ تئوری مبارزه و چه از جهت شیوه های بکار برده شده و نیز از جهت نتایج زیان آوری که برای مجموع جنبش بیسار آورده اند کاملاً در کادرتعریف فوق میگذرد.

بدیهی است رژیم ضد د مکرراتیک ایران که برای جلوگیری از اختلا جنبش خلقی و سرکوب آن هر دم بهانه ای میتراشد و علمی براد ستاویز اقدامات تروریستی خویش قرار میدهد، بانک زنی ها، بمب گذاری ها و برخورد های خیابانی واقعات نظیر آنرا بهترین فرصت و عالیترین بهانه برای تشدید تیرور پلیسی و توجیه جنایات رژیم در برابر افکار عمومی ایران و جهان تلقی میکند.

همین جا وبویژه بر سر شیوه های مبارزه است که بین حزب توده ایران و انواع چپ نمایان و چپ گرایان خط فاصل کشیده میشود. آنچه که د اثما و بانحاطه مختلف از جانب گروه های مزبور تلقین میشود عبارتست از خلط مبحث در باره وظایف مستمر و د برپای انقلابی و وظایف مبرم مبارزه ضد امپریالیستی و د مکرراتیک، یعنی دو وظیفه ای که در زمین وجود پیوند ناگسستنی بین آنها، از لحاظ دوری و نزدیکی زمان عمل و شیوه های مبارزه از هم بشمارا یزند. عناصر مزبور چنین ادعا میکنند که چون رژیم ترور پلیسی در کشور ما تسلط دارد مبارزه در راه آزادیهای د مکرراتیک خالی از محتوی است و لذتشخیص و تفکیک وظایف انقلابی روز مراه علی بی حاصل است و گویا بهمه مسائل بخرنچ انقلاب ایران میتوان فقط از دهانه تفنگ پاسخ گفت.

بدین طریق اینان مسئله برانگیختن رژیم طبقاتی را، صرف نظر از کلیه شرایط ضروری و ذهنی انقلاب اجتماعی، یکباره در دستور روز نهضت قرار میدهند و برای نیل باین هدف نیز یک نسخه از پیش





سیاسی راد رجعت آزاد بهای د مکرانک بهانه وجود رژیم ترور و اختناق نفی میکنند ، ناگزیر نمیتوانند راه دیگری جز توطئه گری سیاسی و تثبیت به انواع اقدامات ماجراجویانه برای نیل به هدفهای خویش بیابند . اندیشه های بی سرانجام و باطلی نظیر " تئوری بقا " امپریویز پویان و گروه با اصطلاح چریک - های شهری نیز که در واقع جز تکرار شیوه های بلانکستی و آنارشیمی و جان شین ساختن نظریه غیر مارکسیستی " عمل قهرمانان و زندگان " بجای تئوری مارکسیستی - لنینیستی انقلاب اجتماعی چیزی دیگری نیست ، از انواع همین افکار توطئه گرانه و ماجراجویانه است .

ولی حزب توده ایران هیچگاه مبارزه سیاسی رها توطئه گری اشتباه نمیکند و هرگز درس بزرگی را که لنین ، در مقطع رد نظریات توطئه گرانه هواداران " نارود ناپولیا " ، بنام جنبش های انقلابی جهان داده است از نظر دور نمیدارد . لنین در همان اثر سابق الذکر (۱) مینویسد :

" سنن بلانکسیم و روح توطئه گری بی انداز در نارود نولیتها قوی است . بختی قویست که نمیتواند مبارزه سیاسی را بصورت دیگری غیر از توطئه سیاسی تصور نمایند . ولی سوسیال د مکرانها از اینگونه تنگ نظری ها مبری هستند . آنها به توطئه اعتقادی ندارند . آنها فکرمیکنند که در هر توطئه هاند تهاست سپری شده است و تنزل دادن مبارزه سیاسی بمسطح توطئه معنایش از یکسو محدود کردن بی انداز آن و از سوی دیگر انتخاب بی ثمرترین شیوه های مبارزه است . . . . آنها ( سوسیال د مکرانهای روس ) هرگز وظیفه مبارزه در راه سوسیالیسم را از وظیفه مبارزه در راه آزادی سیاسی جدا نکرده اند . ولی آنها همیشه بر این عقیده بوده و هستند که این مبارزه باید بدست توطئه کنندگان انجام نشود بلکه بدست یک حزب انقلابی انجام شود که به جنبش کارگری اتکا دارد . آنها بر این عقیده اند که مبارزه بر ضد حکومت مطلقه باید عبارت باشد از پرورش ، با انضباط کردن و متشکل ساختن پرلناریا ، تبلیغات سیاسی میان کارگران بمنظور رسوا ساختن تمام مظاهر حکومت مطلقه و داغ ننگ زدن بر چهره کلبه شوالیه های حکومت پلیس و مجبور کردن این حکومت به گذشت ، نه اینکه تشکیل توطئه . " (۲)

اینست آموزش لنین بزرگ ، آموزشی که حزب توده ایران بر اساس آن و با انطباق آن بشرايط و سیره ایران و با توجه بوضع جنبش کارگری کشور و تناسب نیروهای انقلابی ، برنامه فعالیت خود را تعیین کرده است .

این خط مشی ، روشن و بی ابهام است زیرا از یکطرف بین حزب توده ایران و انواع منحرفین راست که با ستاد تغییرات ده ساله اخیر مبارزه طبقاتی و مبارزه سیاسی علیه رژیم ترور پلیسی و سایر مظاهر حکومت مطلقه رانحت الشعاع روش ساز فکارانه خود قرار میدهند ، خط فاصل رسم میکند و از سوی دیگر میان حزب توده ایران و انواع منحرفین چپ و ناپوچ چپ گرا ، که با انکار واقعیت اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران ، با چشم پوشی از وضع نهضت و آرایش نیروهای انقلابی جامعه و با مطلق ساختن تا " تئور ترور پلیسی بمثابه " مانع غیرقابل عبور " برای فعالیت در میان توده های مردم ، میکوشند روشهای ماجراجویانه ، قهرمان منشانه و زبان آور هجومهای سبکسرا نه خالی از تدبیر رابه جنبش انقلابی کشور - تحمیل نمایند ، مرز روشن بوجود میآورد .

(۱) " وظایف سوسیال د مکرانهای روس " آثار منتخبه لنین بزبان فارسی جلد اول - قسمت اول صفحه ۲۲۶ و بعد (۲) تکیه همه جا از آن نویسنده مقاله است .

برای ایجاد روشنائی بیشتر و تحکیم استدلال در مورد سیاست و شیوه مبارزه ای که حزب توده ایران در شرایط کنونی لازم کافی میسازد ، یکبار دیگر به منبع فیاض گنجینه آثار لنین مراجعه میکنیم . لنین در پولهیک که در سال ۱۹۰۹ با اوتزویویست ها (۳) کرده است در مورد ضرورت انطباق اشکال مبارزه با شدت و ضعف اوج نهضت مینویسد :

" هراند ازه که نیروی مکانیکی ارتجاع قویتر و هراند ازه که ارتباط باتوده هاضعیتر باشد ، وظیفه آماده کردن افکار توده ها ( و نه وظیفه اقدامات مستقیم ) و استفاده از ظرفی که حکومت کهنه برای تبلیغ و تهییج ایجاد کرده است ( و نه هجوم مستقیم توده ها بر خود همین حکومت کهنه ) ، بیشتر در دستور قرار میگیرد . " (۱)

حوادث سالهای اخیر بخوبی نشان میدهد که انحرافات سکتاریستی و چپ روانه ، که بویژه تحت تاثیر الگوساز بهای هواداران سیاست ناسیونالیستی و ضد مارکسیستی زمامداران کنونی چین و بررخی نظریات آنارشیمی و تئوروتکیستی اروپای غربی و امریکای لاتین ، عده ای از جوانان پر شور و تشنه آزادی کشور ما رابه گمراهی کشانده است ، در شرایط کنونی منفی ترین پدیده جنبش انقلابی ایران بشمار میآید .

در واقع اتخاذ روشهای ماجراجویانه و توطئه گرانه مزبور زبانههای کمابیش سنگینی به جنبش انقلابی مردم ایران وارد ساخته و میسازد که اهم آنها را میتوان بشرح زیرین خلاصه نمود :

- ۱- عده ای از افراد پر شور و قد آکار جامعه ماراد ریدترین شرایط و با منفی ترین نتایج بدست دشمن طبقاتی ناپود ساخته است .
- ۲- با اقدامات نادرست و غیرمدبرانه ای خود بهانه های گوناگونی بدست حکومت مطلقه داده است تا ترور پلیسی و اعمال فشار به توده ها را بمقیاس بزرگتر و وسیعتری تشدید نماید .
- ۳- با کمک غیر مستقیم به تشدید ترور پلیسی و ایجاد محیط وحشت و ارعاب عملا فعالیت منظم و تمر بخش انقلابی را در میان توده ها بمراتب دشوارتر از پیش ساخته است .
- ۴- در نتیجه اقداماتیکه نه اصولا قابل توجه است و نه اجتماعا و اخلاقا با روحیات بسیاری از مردم ایران سازگار است ( ترور انفرادی ، بمب پرانی ، عملیات تخریبی ، بانک زنی و امثال آن ) و همچنین در اثر برانگیختن عوامل مشدد ترور پلیسی ، عده ای از عناصری را که بالقوه در عداوت متحدین جنبش استقلال طلبانه و آزادخواهانه بشمار میآیند از نزدیکی و کمک به جنبش سرعوب و دور میسازد .
- ۵- پایان بی سرانجام اقدامات مزبور و سرکوب وحشیانه پلیسی ، عده ای از مبارزین صادق را به نهضت راه ، که صرفا بر پایه احساسات و شور انقلابی بسرآب این قبیل اقدامات بی تعقل ، بعبانه یگانه راه وصول بمقصود دل باخته اند ، پا از فعالیت انقلابی در مورد و ناامید و نسبت

(۳) گروهی از بلشویکهای چپ روکه در دوران فروکش جنبش انقلابی روسیه با الفاظی های انقلابی نما در برابر خط مشی لنینی مدعی بودند که فقط کسانی را میتوان انقلابی نامید که هوا دار سنگر بندی و جنگ خیابانی باشند و لذا هرگونه شکل قانونی فعالیت حزبی را تحریم میکردند و فرخواندن نمایندگان حزب را از مجلس پیشنهاد مینمودند .

(۱) مجموعه کامل آثار لنین بزبان روسی ، جلد ۱۹ صفحه ۷۸ - تکیه همه جا از نویسنده مقاله است .

به ان بی علاقه میسازد و یا برخی از آنها را به تسلیم و سازش باز میگرداند. نمونه های تاسف آوری از این پدیده بدنهال سرکوب "گروه سیاهکل" و "گروه چریک شهری" طی یکی دو ماه اخیر پدید شده است و نیز تئوری باقیبهای سازشکارانه ی عناصری چون پرویز نیکخواه و نظائر آن این حقیقت را بطور عیان نشان میدهند.

۶- اقدامات مزبور و تبلیغات گروههای مافوقیستی، آنا رشیستی و نئوتوتومکمیستی و انواع چپ ریبهای دیگرته تنها زمینه مساعدی بدست عمل حکومت مطلقه برای تشدید تبلیغات و فشارهای ضد کمونیستی میدهند بلکه این زبان سنگین رانیز بیار میآورد که این نظریات غیرلینینی و غیر کمونیستی تحت عنوان مارکسیسم - لنینیسم در معرض افکار عمومی مردم ایران قرار میگیرد، در حالیکه نه از لحاظ تحلیل ماهیت پدیده های اجتماعی و سیاسی و نه از جهت شیوه های عمل کوچکترین وجه مشابهتی بین این نظریات و اقدامات از یکسو و تئوری انقلاب بی مارکسیسم لنینیسم از سوی دیگر وجود ندارد.

در واقع این پرهیزان گوئیهای انقلابی نما و اصالی چپ روانهای که بر اساس آن انجام میگیرد، صرف نظر از جنبه آگاهانه یا نا آگاهانه عاملین و مباشرین آن، صلا و بطور غیر مستقیم در جهت تقویت تبلیغات و اقدامات ضد کمونیستی محافل امپریالیستی و ارتجاعی در سراسر جهان و از جمله در ایران سیر میکند. امپریالیسم و ارتجاع در مبارزه ضد کمونیستی و ضد شوروی خود بد و طریق از این قبیل اقدامات استفاده میکنند: - از سوی اقدامات ماجراجویانه گروههای چپ گرا را بهانه اعمال فشار و سرکوب جنبش کارگری و انقلابی در داخل کشور مقرر میکنند و از سوی دیگر میگویند تا در برابر افکار عمومی داخلی و بین المللی، با ستاند انواع این قبیل تئوریهای نادرست، میان کمونیسم و آنا رشیگری، میان فعالیت انقلابی و توطئه گری، میان کارنظم سیاسی و اقدامات خرابکارانه، علامت تمایز بگذرانند و بدین طریق مبارزه متحد نمودن آنها وسیع سراسر جهان علیه امپریالیسم و ارتجاع بطور اعم و مبارزه طبقه کارگر در راه دیکراسی و سوسیالیسم از لحاظ معنوی لطمه وارد آورند.

پیچیده نیست که محافل حاکمه کشورهای امپریالیستی و مطبوعات وابسته باین محافل، بویژه از هنگامیکه اقدامات انشعابگرانه گروه مافوقیستیک و هددت جنبش کمونیستی و کارگری جهان را مختل ساخته است، با ابزار کامل خوشوقتی این واقعه را بفال نیک میگردند، این عامل اختلاف را در محاسبات تاکتیکی و استراتژیکی داخلی و بین المللی خود بحساب میگذارند و حتی آشکارا گروههای مختلف چپ رو و چپ نما را در اقدامات خرابکارانه علیه احزاب کمونیستی و کارگری مورد حمایت خویش قرار میدهند.

طی ماههای اخیر متعاقب محاکمات اسفند ماه ۱۳۵۰ که منجر به کشتار دسته جمعی گروهی از جوانان عاصی، جان برکف و گمراه کشور ما گردید، ارتجاع ایران نیز این فرصت را غنیمت شمرده استناد اظهارات عده ای از متهمین که خود را در تحقیقات و در جریان دادگاه نظامی "مارکسیست - لنینیست" هم خوانده اند، بوسیله راد یوی دولتی و مطبوعات وابسته بسازمان امنیت دست بیک سلسله تبلیغات شد بد ضد کمونیستی و ضد شوروی بطور اعم و علیه حزب توده ایران بالاخص زده است (با اینکه کلیه متهمین مزبور صریحا بد رستی هرگونه تعلق و ارتباطی را با حزب توده ایران و نظریات آن نفی کرده اند). بدین طریق تاکتیکی عمومی امپریالیسم و ارتجاع در استفاده از اقدامات عناصر چپ نما و چپ گرا بمنظور سرکوب هر چه بهتر نهضت عمومی انقلابی از یکسو و تشدید تبلیغات ضد کمونیستی بکلی و آروغ جلسه دادن تئوریهای مارکسیسم - لنینیسم، بکار بردن رمایه های کشور بامیه ثبوت میرسد.

همصد افی برخی از گروههای مافوقیستی در این ارکستر شوم ضد شوروی و ضد توده ای که محافل حکومت ایران براه انداخته اند، و طوفان در شماره ۵۴ خود آنرا متحد یک پروپاگاسیون منفور پلیسی

تنزل داده است، جانب دیگر این مدال همکاری با همدفهای ارتجاعی رژیم و سازمان امنیت را تشکیل میدهند. چون بحث در این باره مارا از همدفهای اصلی مقاله دور میکند گفتگو در این مسئله را بموقع دیگر میگذاریم و میگردیم.

در پایان این گفتار ممکن است برای خواننده چنین سئوالی مطرح شود:

" در صورتیکه حزب توده ایران کلیه اقدامات چپ روانه و ماجراجویانه را بمنابسه انحراف از اصول انقلابی طبقه کارگر محکوم میکند، بچه دلیل و برهمنای کدام اصل از مباشرین و عاملین این روشها که بدام سازمان امنیت میافتند و به دادگاههای نظامی جلب میشوند دفاع میکند؟ "

چنین سئوالی بجای مستحق پاسخ شایسته است. برای روشن ساختن مطلب بد و این نکته را متذکر میشوم که حزب توده ایران هیچگاه از نظرات، تئوریها، عقاید و اقدامات ماجراجویانه این قبیل افراد دفاع نکرده و نخواهد نمود، زیرا چنین دفاعی، ولو بطور قسمی، نه تنها بمنزله نفی خط مشی سیاسی حزب توده ایران بلکه موجب گمراهی و اغفال افراد طبقه کارگر و دیگر رزمندگان نهضت انقلابی کشور ما خواهد شد، امری که هرگز حزب توده ایران بخود اجازه نداده و در آینده نیز نخواهد داد.

ولی مبارزه در راه دیکراسی، که یکی از وظایف عده سیاسی حزب توده ایرانست، بدون مبارزه علیه کلیه مظاهر سیاست ضد دیکراتیک رژیم و قبل از همه بدون مبارزه مستمر و بیگیر علیه تروریسمی سازمان امنیت و دادگاههای فرمایشی نظامی امکان پذیر نیست. یکی از مظاهر عده تروریسمی بازداشت خود سرانه و خلاف قانون متهمین سیاسی، اعمال شکنجه های غیر انسانی، اعم از جسمانی و روانی، نسبت بکسانی است که تحت اتهام سیاسی در چنگال خونین ساواک گرفتار آمده اند. مظاهر دیگر رژیم خود سری و ترور پلیسی، چنانکه قتلانیز متذکر شد، ایم، عبارت از همین بیدادگاههای نظامی است که در واقع مکمل اقدامات جنایت بار ساواک اند و با پایمال کردن کلیه اصول و قواعد قضائی و محاکماتی در چهار دیوار دادگاه در بسته، دور از اغیار و مصون از رسیدگی و بازخواست هر مرجع صلاحیت دار قضائی، آنچه ساواک بریده است میدورزند.

بنابراین، وظیفه حزبی که عمیقاً معتقد به بسیج و سازماندهی مبارزه متحد توده هاد راه بدست آوردن آزاد بیهای دیکراتیک است، جز این نمیتواند باشد که کلیه مظاهر خود سری و ترور پلیسی را با تمام قوا افشانه و از حقوق و تضمینات قانونی تا "مین قضائی" عوم افرادی که تحت اتهام سیاسی یا حتی غیران، گرفتار این دستگاههای ترور و اختناق شده اند، دفاع نماید.

دفاع از حقوق دیکراتیک متهمین سیاسی، صرف نظر از موافقت یا مخالفت با افکار و معتقدات آنها، یکی از نخستین وظایف هر سازمانی است که بنحوی از انحاء علیه رژیم خود سری و مطلقیت حکومت مبارزه برخاسته است.

بدین طریق واضح میشود که دفاع جدی و پیگیر حزب توده ایران از متهمین سیاسی بهیچوجه نمیتواند بر موافقت با عقاید و شیوه های عمل آنها نیست، بلکه صرفاً و فقط بر پایه مبارزه برای تأمین حقوق و آزادی های دیکراتیک فردی و اجتماعی در کاد مبارزه علیه رژیم پلیسی، افشا اقدامات ضد دیکراتیک دولت و بسیج افکار عمومی داخلی و بین المللی انجام میشود.

حزب توده ایران از این خود خواهی و محدودیت فکری، از این طرز تفکر خرد و بورژوازی، که در مقام دفاع از اصول دیکراتیک بین یاران در بند خود و دیگران تفاوت قائل میشود، بدور است. حزب توده ایران به عامیت مبارزه در راه آزادی و دیکراسی عمیقاً معتقد است و لذ آنرا تنها بموارد محدود دفاع از سازمان، اعضا و هواداران خویش منحصر نمیکند.

ارگانهای تبلیغاتی حزب توده ایران بارها در موارد عدیده پیگیری و اعتقاد راسخ حزب مارا در این زمینه با ثبات رسانده اند. دفاع و حمایت جدی حزب توده ایران از حقوق دموکراتیک مخالفین چون خلیل ملکی و هواد ارانش، دفاع و حمایت از حقوق دموکراتیک انواع افراد وابسته بگروههای مختلف سیاسی و مذهبی (باگرا پشهای گوناگون چه و راست سیاسی و حتی بامواضعی که در پاره ای موارد نسبت به حزب توده ایران خصمانه نیز بوده است)، که طی دهسال اخیر مورد تعقیب و تضییقات سازمان امنیت و احکام جابرانه دادگاههای فرمایشی نظامی بود و اند بهترین گواه بر این مدعاست.

بنابراین بهیچوجه جای شگفتی نیست که ارگانهای تبلیغاتی مادرین مخالفت شدیدی با اصول عقیده ای و شیوه های نادرست و انحرافی افراد منتسب به گروههای چپ و راست، از حقوق و آزادیهای افراد مزبور بر برابر مظلوم دستگاه ترور پلیسی بانعام قوائد افعه میکنند. آن مخالفت، جزئی است از مبارزه حزب، برای منزه نگاهداشتن جنبش کارگری و حزب طبقه کارگر از انواع انحرافات چپ و راست و این مد افعه و حمایت جزئی است از مبارزه حزب توده ایران طبقه حکومت مطلقه برای استقرار آزادیها و حقوق دموکراتیک مردم ایران. اولی مبارزه ایست خاص در کاد مسائل درون نهضت و دومی مبارزه ایست عام در مقیاس تمام خلق.

## مهاجرت روستائی

مهاجرت دهقانان از خانه و کاشانه خود، ترک ده و آوارگی در شهرهایك مسئله حاد جامعه مساو تقریباً همتای همه دهات است.

خانه خرابی و مهاجرت روستائیان به شهرها مهمترین جز مسئله مهاجرت در کشور ما است که خود یکی از حادترین مسائل مربوط به جمعیت - دموگرافی - است.

حدت و عمق مسئله در سالیان اخیر ایجاد تازه ای یافته است. پرمینه ظل قدیمی مهاجرت روستائی و در شرایط حفظ این ظل آنچنان انگیزه های تازه ای پدید آمده است که خود زندگی مسئله را چه از نظر وسعت و پیمایه و در زمانی تکامل آن و چه از نظر دردناکی تضاد های درهم پیچیده آن بطور جدی مطرح کرده است.

ظل واقعی مهاجرت روستائی در شرایط مشخص امروزی ایران متعدد است و در عمل مهاجرت روستائی وارد مرحله کلیا جدی شده است. در حقیقت در زمانی که کشور ما از سرمیگذراند و نحوولات دهساله اخیر در کفایت و در کمیت پدید می آید. مهاجرت روستائی تغییرات اساسی ایجاد کرده است. مهاجرت روستائی نتیجه ناگزیر مناسبات تولیدی یعنی پدید آمده است یعنی که باید به قانونمند بهای آن چه در حال حاضر و چه در درونمای تکامل آیند و توجه کرد تا بوظایف ناشی از آن برای نیروهای مبارزی برسد.

تحلیل چگونگی و ظل مهاجرت روستائی همچنین جز در پرتویك برخورد طبقاتی ممکن نیست. چنین برخوردی میتواند تمام فجایع و دردناکی های ناشی از مهاجرت روستائی را که در شرایط فعلی ناشی از تسلط رژیم ضد خلقی و ضد دموکراتیک است روشن کند و معلوم دارد که این روند ناگزیر و عینی، چگونه در شرایط رژیم دیکتاتوری کنونی، با وابستگی های نواستعماریش و سیاست تسریع رشد سرمایه - داری، باد دستگاه فاسد دولتی و خود سری ها و بی بند و باری اش، در ریزی که جهت عده تصمیمات و اقداماتش حمایت از استثمارگران و دشمنی با منافع حیاتی طبقاتی زحمتکشان شهر و ده است میتواند فلاکت اقتصادی، ناهنجاری اجتماعی و فاجعه های انسانی بوجود آورد.

### وضع و حدت مهاجرت روستائی

اگرچه آوارگی و مهاجرت روستائی پدید آمده تازه ای نیست ولی وضعی که در حال حاضر این پدید آمده پدید آمده، با شکل و دامنه کنونی آن، از نظر کمی و کیفی هر دو، پدید آمده نوشتی است. حالا دیگر کلمات "سبیل"، "موج"، "هجوم" بیش از پیش برای بیان وضع فعلی بکار برده میشود.

مهندس طی محیط کارشناس اقتصاد کشاورزی می نویسد: «دهقانان بالاچاره دست از کارهای کشاورزی کشیده برای امرار معاش شهرها هجوم می آورند که این خود مشکل بزرگی فراهم کرده است» (۱). آقای امیری خبرنگار روزنامه اقتصاد بگوش می نویسد: «سبیل مهاجرت شهرستائیان و دهات پیشتر جلب توجه نموده و خساراتی که بخاطر غریبت آنها متوجه کشور میگردد دیمراتب بیشتر است» (۲) تهران

(\*) چون اصطلاحات (دولت، حکومت، رژیم) در زبان کنونی فارسی غالباً با یکدیگر چنان مخلوط میشوند که ممکن است در درك مفاهیم علمی این اصطلاحات ابهامات جدی بوجود آید، در این مقاله کوشش شد، تا حدی که از نظر زبان مبتد اول ما امکان پذیر است، هر يك از اصطلاحات مزبور را مفهوم و معنای علمی کلمه مورد استفاده قرار گیرد. لذا امتد کرمیگرد که در این مقاله هر جا دولت بطور مطلق ذکر شده مفهوم مارکسیستی آن یعنی سازمان سیاسی و ارگان دیکتاتوری طبقات حاکمه مورد نظر بود. است، نه دولت بمفهوم هییتی که ما همواره امور حکومت است، آنچنانکه در زبان سیاسی مبتد اول ایران مورد استفاده قرار میگیرد. بهمین جهت برای مفهوم اخیر اصطلاح حکومت بکار رفته است.

اصطلاح "رژیم" از نظر علمی بمعنای نظام دولتی، شیوه حکومت و آن اسالیبی است که بکلمه آنها طبقه حاکمه تسلط سیاسی و اقتصادی خود را اعمال میکند (مانند رژیم فاشیستی، رژیم جمهوری، رژیم مشروطه و غیره). در برخی از زبانها، از آنجمله در زبان فارسی، "رژیم" را بمعنای نظام اجتماعی - اقتصادی بطور عام نیز بکار میبرند. (مثلاً رژیم سرمایه داری). در این موارد البته صحیح تر است که واژه "نظام" یا "سیستم" بکار رود و مفهوم رژیم بهمان مفهوم علمی آن محدود گردد. ولی در مقاله حاضر واژه رژیم بمعنای وسیع و مبتد اول آن بکار رفته است. ۱۰۱.

اکتویسمت معتقد است "مهاجرت روستائیان به شهرها ... خطر عده به شمار میرود" (۱)  
 بررسیهای اداره کل مطالعات نیروی انسانی و آمار وابسته به وزارت کار و امور اجتماعی حاکی از آنست که در سال ۱۳۴۳ عده کل مهاجران کشور ۴۳ میلیون نفر بوده است. در سال ۱۳۳۵ تعداد مهاجران ۲ میلیون نفر اعلام شده بود یعنی در مدت ۸ سال تعداد مهاجران بیش از دو برابر شده و از ۱۱٪ کل جمعیت به ۱۷٫۷٪ آن رسیده است (۲). آمار تحقیقی مزبور حاکی است که ۵۰ درصد مهاجران از روستاها به شهرها و ۳۴٪ مهاجران از دهات بزرگتر (که با ضوابط مخصوص این بررسی، شهر نامیده شده اند) به شهرهای بزرگ مهاجرت نموده اند. یعنی ۷۹٪ عده کل مهاجران رامیتوان مهاجران روستائی دانست.

پدیده ای که تا زگی اهمیت دارد اینست که شهرهای خود سابقا مبدأ مهاجرت بودند پند ریج به میزان روز افزونی بشهرهای مهاجر پذیر بدل میشوند. مهمترین شهرهای مهاجر پذیر (بطور عده از دهات اطراف خود) پرتیپ عبارتند از: اهواز، بندر عباس، خرم آباد، رشت، رضائیه، زاهدان، ساری، سنندج، شیراز، کرمان، کرمانشاه، مشهد.

برخی پدیده های اجتماعی نظیر آنکه طی ده سال ۱۳۴۵-۱۳۳۵ به تعداد شهرها ۷۲ شهر اضافه شده (۲۷۱ در مقابل ۱۹۹) و با اینکه ۸۱٪ کل خانه های اجاره ای کشور در شهرها متمرکز است، از جانب کارشناسان "ناشی از مهاجرت شدت جمعیت بطرف شهرها" ارزیابی شده است. همین کارشناسان مینویسند: "جمعیت مهاجر از روستاها به شهرها و از شهرها به شهرها، در برخورد با شهر و اندکی پس از تهیه دار در صد در صد در بر می آید تا خانواده خود را کوچ داده و به شهر پیاورند" (۳). حقیقت اینست که تنها تعداد کمی از مهاجران میتوانند کاری برای خود دست و پا کنند و در اکثریت مطلق موارد بیکاری و نیمه بیکاری و جدائی خانواده ها سالها ادامه می یابد.

برای تشریح مهاجرت روستائی جهت دیگری رانیز یاد آور میشویم و آن مهاجرت از روستا به روستا است. این پدیده بر اثر خانه خرابی و فقر شدت در دهقانان از یکسو و گسترش بهره کشی بشیوه سرمایه داری در کشاورزی و نیاز به بازوی کار در برخی مناطق کشور از سوی دیگر بوجود آمده و کم در حال گسترش است. عده کثیر دهقانان بلوچ و سیستانی که در مزارع زمینداران بزرگ در گرگان و دشت جان میکنند، گروههایی از دهقانان یزدی و کرمانی و سیستانی که در خوزستان بکارگر کشاورزی بدل شده اند نمونه هایی از این پدیده است.

آمار رسمی نشان میدهد که طی ده سال اخیر ۱۳۳۹-۱۳۴۹، به جمعیت شهری ۶۳٪ و به جمعیت روستائی تنها ۲۳٪ افزوده شده است. آمار موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران حاکی است که تهران نیمی از رشد سالانه ۶٪ جمعیت خود را مدیون مهاجران شهرستانسی است" (۴).

روشن است که جهت عده در مسئله مهاجرت، در وضع کنونی ایران، مسئله مهاجرت روستائیان به شهرهاست.

هفته نامه سحر مینویسد: "در ده سال پیش از جمعیت ۱۹ میلیونی ایران ۷۲٪ در دهات زندگی میکردند. امروز (سال ۴۸) از ۲۷ میلیون جمعیت ۶۱٪ در دهات زندگی میکنند" (۵) - آخرین

- (۱) تهران اکتویسمت ۱۵ تیر ۱۳۴۷
- (۲) خواندنیها شماره ۸۷ سال بیست و نهم - ۱۳۴۸، نقل از آیدگان
- (۳) تهران اکتویسمت، ۲ بهمن ۱۳۵۰
- (۴) اطلاعات ۲۱ بهمن ۱۳۵۰
- (۵) سحر، ۹ تیرماه ۱۳۴۸

ارقام مربوط بسال ۱۳۵۰ حاکی است که از جمعیت سی میلیونی ایران تنها ۵۹٫۳٪ راساکنان دهات تشکیل میدهند (۱).

اینهاست واقعیات آماری درباره دامنه، حدت اشکال و جهات مهاجرت روستائی. در پشت سر هر یک از این ارقام يك دنیا اشك و نوسیدی، يك دنیا فقر و درماندگی نهفته است. در اینجا یکی از حادثترین و دردناکترین مسائل اجتماعی و انسانی ایران امروز تجلی میکند.

### ظل مهاجرت روستائی

قبل از آنکه بعلل واقعی مهاجرت روستائی بپردازیم بطور خلاصه نحوه برخورد رژیم و بهانه ها و توضیحات سخنگویان آنرا یاد آوری کنیم. دامنه و حدت مسئله به آنجا رسیده که قابل انکار نیست و کارشناسان رژیم با آنکه با عباراتی نظیر "بیکاری فصلی و موسمی" میکوشند از اهمیت و مفهوم آن بکاهند باز ناچار به وجود بحران اشتغال در ده اعتراف میکنند. برخی دیگر "علاقه به زیارت و سفر"، "زرق و برق شهر"، "سکس و تماشاگری دختران شهری"، "شهرگرایی و بیروزشائی مقلد" را علل مهاجرت قلمداد میکنند. و اما مقامات رسمی این پدیده را گاه "موفقیت آمیز" (هویدا)، گاه "تفید (روحانی)، گاه "بیمورد مزاحم" (ولیان) میخوانند.

بررسی ظل واقعی مهاجرت روستائی برای درک کیفیت نوین آن و اثبات اینکه این امر روندی عینی و در شرایط موجود تکامل جامعه ناگزیر است، ضرورت کامل دارد.

مهمترین و اساسی ترین ظل مهاجرت روستائی عبارتست از اضافه جمعیت نسبی روستائی، نه فقط بمعنای وجود بیکاری کامل بلکه در درجه اول بمعنای وجود بیکاری پنهان یعنی کم کاری صاحبان اشتغال از یک سو و رسوخ و گسترش مناسبات تولیدی سرمایه داری در کشاورزی از سوی دیگر که بتدریج موجب خانه خرابی و خروج دهقانان از ده میشود.

مادراین مقاله بطور کلی و برای تسهیل مطالعه ظل مهاجرت روستائی را در پنج گروه طبقه بندی میکنیم: الف) ظل مربوط به بحران اشتغال روستائی، ب) ظل مربوط به رشد مناسبات سرمایه داری در کشاورزی، ج) ظل مربوط به چگونگی اصلاحات ارضی و عوارض آن، د) ظل اقتصادی بسلافاصله، ه) ظل سیاسی.

الف) یکی از ظل اساسی مهاجرت، اضافه جمعیت نسبی روستاها در نتیجه بیکاری پنهان است که در درجه اول بمعنای اشتغال ناکامل جمعیت فعال روستائی است. این عامل سالیان متصادی است که عمل میکند، ویژه سالهای اخیر نیست، مختص کشور ما هم نیست. مجله "ثروت ظل" در این باره مینویسد: "روستائیان دچار بیکاری مخفی هستند. بعلت بیکاری فصلی اغلب زار زمین پیش از ۱۲۵ تا ۱۵۰ روز در سال کار نمیکند".

آمار وزارت کار حاکی است که "۵۵٪ مهاجران برای کار ترک د یار میکنند". کارشناسان این وزارتخانه مینویسند: "بدون شك اکثریت قاطع مهاجران افرادی هستند که در مشاغل بدترین سن نیروی کار، بر اثر بیکاری یا بیکاری پنهان، اقدام به مهاجرت کرده اند" (۲). روزنامه آیندگان مینویسد: "نسبت جمعیت بیکار در نقاط روستائی دو برابر نقاط شهری بوده است. از کل جمعیت فعال روستائی ۸۷٪ بیکار فصلی و ۳٫۱٪ در جستجوی کار گزارش شده اند. بر رویهم در اکثر نقاطی که نرخ بیکاری بالا بوده، فعالیت کشاورزی، فعالیت غالب بشمار می آید" (۳) (سطح

(۱) اطلاعات، ۸ دیماه ۱۳۵۰

(۲) خواندنیها، شماره ۸۷ سال بیست و نهم (۳) آیندگان، ۱۴ مهر ۱۳۴۸

متوسط بیکاری در کشور طبق آمار ۴۷ - ۵۹٪ بیکار فصلی و ۲۳٪ بیکار رجستروی کار می باشد. • بط بیکاری بطور کلی و از جمله بیکاری پنهان خود معلول مناسبات تولیدی حاکم بر روستا است. در شرایط تسلط مناسبات فئودال و پانیمه فئودال، رشد نیروهای مولده چنان ضعیف است که قادر نیست سطح کشت را در روستا و صنایع را در شهرها بحدی توسعه دهد تا از این راه بتوان نیروی کار اضافی را گه در نتیجه افزایش جمعیت در روستا پدید می آید، تماما بکار گرفت. در شرایط تسلط شیوه تولید سرمایه - داری نیز رشد نیروهای مولده، چه در شهر و چه در روستا، که با افزایش بهره دهنی کار همراه است - نمیتواند تمام نیروی کار کشور را جذب کند و لذا بیکاری بهاری مزمن جامعه سرمایه داری است. در کشور - هائی نظیر ایران نفوذ و سلطه انحصارها نیز موجبات تشدید بیکاری را فراهم می آورد.

ب) علت اساسی و عمیق دیگر مهاجرت عبارتست از رشد مناسبات سرمایه داری در روستای ایران. کوشش طب آلودی که برای تشویق سرمایه داران مالک بعمل می آید، بکار بردن فعال سیستم اجباری از جانب دولت برای اجرای این سیاست، چگونگی عمل صندوق توسعه کشاورزی، جلب سرمایه های انحصاری خارجی به کشاورزی ایران، آینده ای که برای شرکت های سهامی زراعی تدارک میشود و غیره، همگی برای تسریع گسترش مناسبات سرمایه داری در کشاورزی ایران انجام میگیرد. برخی از طرق گسترش مناسبات سرمایه داری در روستای ایران را که موجب تشدید مهاجرت روستائی میشود یاد آور میشویم:

۱- مکانیزه شدن کشاورزی - استفاده از ماشین آلات و تکنولوژی احتیاج به بازاری کار را در مقیاس وسیع کم میکند و این امر باعث بیکاری میگردد.

مجله "تهران اکونومیست" معتقد است: "اگر مسئله مکانیزاسیون سراسری گرفته شود علاوه بر آنکه زارعین هستی خود را از دست داده و نتیجه خوبی عاید شان نمیشود مسئله بیکاری نیز گریبانگیر آنها شده و اغلب کشاورزان بشهرها هجوم آورده و محیط های کشاورزی را تخلیه مینمایند." (۱)

این نکته را ناگفته نگذاریم که مهاجرت روستائی در ایران دارای این ویژگی نیز هست که این مهاجرت معلول کمبود زمین و یا عوامل دیگر است. مگر اینکه حادث نیست. مکانیزاسیون کشاورزی خود بخود موجبات بیکاری را فراهم نمی آورد. فقط در شرایط اجتماعی سرمایه داری است که آثار ناشی تولید و ناهماهنگی رشد رشته های مختلف باعث بیکاری و تشدید آن میگردد. در شرایط یک حکومت ملی و دمکراتیک میتوان با برنامه ریزی تمام رشته های فعالیت اقتصادی و توزیع هماهنگ نیروی کار از نیروی آزاد شده در نتیجه مکانیزاسیون کشاورزی طبق برنامه معین در سایر رشته های تولیدی و اجتماعی استفاده نمود.

۲- شرکت های کشت و صنعت - ایجاد قطب های تازه ای که یکی از آماج های اساسی سیاست کشاورزی دولت است. بنیاد اهمیت خود یعنی تمرکز زمینها و وسائل کشت، نیاز هر چه کثرتی به بازاری کار دارد. این قطبها که پیروزه در دست سرمایه های انحصاری امپریالیستی متمرکز میشوند نه تنها جذب جمعیت اضافی ذینفع نیست، بلکه خود عاملی در ایجاد و راندن این بازاری کار "زائد" است. از هم اکنون بسیاری از دهقانان اطراف دژ فئودال و خوزستان رانده شده اند تا شرکت های بزرگ جای آنها را بگیرند. در طرح آبهاری ذینفعی از بهترین زمینهای زراعی را (۲۲ هزار هکتار زمین در تقریباً ۵۰ دهه) که در مرحله اول و دوم اصلاحات ارضی به دهقانان فروخته شده و پایه اجاره داده شده بود از دستشان خارج ساخته اند.

(۱) مجله "تهران اکونومیست" ۲۷ آذر ۱۳۵۰

آیندگان در شماره ۲۲ آبان ۱۳۴۷ نوشت: "اراضی در محدوده طرحهای کشت و صنعت قیمت گذاری و از طرف دولت خریداری میشود و برای زارعینی که بعد از فروشی زمین بیکار میشوند، کارمناسیبی در نظر گرفته خواهد شد." اکنون که بیش از سه سال از آن زمان میگذرد معلوم شده که این "کارمناسب" عبارتست از مهاجرت و گرسنگی خوردن و در بهترین حالات آن ماشین پایی و بلیط فروشی و گدائی در شهرها.

از سوی دیگر این قطب ها اگر نیاز به بازاری کار مقاوم و سخت کوش داشته باشند به انتقال جمعی و برده وار از نقاط دیگر نیز دست میزنند. قدرت کار و مقاومت دهقانان سیستان و بلوچستان معروف است و سرمایه داری تازه بدوران رسیده و حریص درزرگان مزره غارت آنرا چشمه و از قبل آن پول پارو کرده است. اینست که اکنون یکی از سرمایه داران بزرگ ایران همراه با عده ای بانکها و شرکت امریکائی و ژاپنی در کنار بنیاد پهلوی "قسمتی از زمینهای زیوسد محمد رضا شاه را از دولت اجاره نموده تا به کشت و صنعت بپردازد و دو بیست خانوار کشاورز سیستانی را از یار خود شان به خوزستان کوچ داده ۵۰۰ تاروی زمینهای او به کشاورزی مشغول شوند." (۱)

۳- طبق قوانین خاصی که برای تسهیل رونق مناسبات سرمایه داری در کشاورزی تدوین شده، دولت علناً و قانوناً حق دارد که بدون آنکه منتظر عمل تدبیری فواین هینی اقتصادی ششود دهقانان را از زمینها برباند. از این قبیل است:

- قانون بهره برداری از اراضی زیوسدها - که طبق آن کافی است ضرورت تصرف اراضی برای تأسیس شرکت های کشت و صنعت بتصدیق برسد تا دهقانان از این اراضی رانده شوند. ماده چهارم قانون اجازه میدهد که "اراضی زیر سدها به اشخاصی تعلق دارد خرید شود."

- آئین نامه خرید اراضی مورد نیاز واحدهای صنعتی و کشاورزی - مواد ۱ و ۲۴ و ۲۵ این آئین نامه برای خارج کردن زمین از تصرف دهقان هرگونه دستاویزی در اختیار کسانیکه در واحدهای صنعتی و کشاورزی سرمایه گذاری میکنند، میکند.

- قوانین مربوط به اراضی ساحلی - امکانات فراوانی در اختیار صاحبان سرمایه و نفوذ قرار میدهد تا با سانی بتوانند دهقانان این اراضی را بیرون کنند.

- قوانین و آئین نامه های مربوط به طرحهای آباد محصول و کشت فرآورده های خاص - تاکنون در مورد دانه های روغنی، پنبه، چای، نیشکر، برنج، چغندر قند، گندم و غیره از اینگونه طرحها در نواحی مختلف اجرا شده است. اجرای این طرحها که با نظارت و وام و هدیه و احتمالاً کبود و ضد آفات و شرایط خاص همراه است برای بیرون راندن دهقان شرایط مساعد بوجود میآورد. یکی از نتایج این طرحها وابسته کردن مستقیم دهقانان به سیستم سرمایه داری صنعتی و تجاری است. در موارد نظیر دانه های روغنی، چغندر قند، چای این نتایج از هم اکنون مشهود است.

ج) اصلاحات ارضی یکی از طرز عده است که در کمیت و کیفیت مهاجرت روستائی در شرایط کنونی مؤثر است.

۱- بی نصیب ماندن صد ها هزار خانواده از دریافت زمین و ازدست دادن امید زمین دار شدن انگیزه کم اهمیتی در ترک دیار نیست. دهقانانی که نسق زراعی ند داشتند و ازدیافت زمین محروم ماندند، صد ها هزار خانواری که نسق کمی داشتند و با شق ضد انسانی تقسیم به نسبت بهره مالکانه در مراحل دوم و سوم با آنها تحمیل شد و از قسمتی از نسق قبلی خود محروم شدند.

(۱) روزنامه "دنیای" منتشره در شهران، نقل از خواندنیها، ۵ بهمن ۱۳۵۰



دورنمای درخشانی درانتظارشان نیست. ماهیت ضد د مکرانتهک اصلاحات ارضی و نحوه ضد دهقانی اجرای آن و مشکلات و نارضائی‌هایش که برای اکثریت دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین ایجاد شده، عامل مهم و یکی از مختصات مهاجرت در دوران کنونی است.

آقای گودرزی بدین‌گونه مسئله را بشکافد مینویسد: «بیکاری، مشکل جدی در دهات... بموازات پیشرفت عملیات اصلاحات ارضی نضج گرفته... و بشکل نگران‌کننده ای مانعی در راه پیشرفت فعالیت‌های سالم و منظم تولیدی ایجاد کرده است» (۱). آقای آملی درتحلیل نمونه اراضی سلطنتی مینویسد: «چون تقسیم زمین با ایجاد شرکتهای وسیع زراعی همراه نبود در سالهای بعد تعدادی از دهقانان مواضع مادی خود را تسلیم رباخواران شهری و استثمارگران ده نمود و مجدداً بصورت کارگر مهاجر درآمدند» (۲).

۲- زنجیر پرداخت‌های مختلف: قسط، اجاره بها، آب بها، بدهی‌ها، جرائم و دیگر پرداخت‌ها، چنان برد ست و پای دهقانان زحمتکش سنگینی میکند و قطعه کوچک زمین دریافتی آنان چنان بی‌ارزش و کم حاصل است که برای دهقانان امکانی برای پرداخت‌های تحمیلی و مافوق بنیه آنان باقی نمیگذارد. در موارد بسیار رهایی از این زنجیر جز با رهاکردن این قطعه زمین و آوارگی در شهر ممکن نیست. در تهران و ورامین و کرمسار و تاکستان قزوین حتی دهقانان در ارای ۴ تا ۵ هکتار زمین (بالا تراز حد متوسط) نیز بر اثر دشواری وضع و سنگینی بار اقساط و سایر پرداخت‌ها اراضی خود را رها کرده و به تهران و قزوین مهاجرت میکنند. دهقانان در ورامین علگی در جاده هارا برداشتن ۴ تا ۵ هکتار زمین و پرداخت قسط ترجیح داده‌اند. اصاعل فشار وزارت (قبلا سازمان) اصلاحات ارضی و زائد امری برای وصول این پرداخت‌ها حتی در سرخرمن، موجب شده که دهقانان گروه گروه زمین خود را ترک کنند و آواره شهرها شوند. سنگینی پرداخت‌ها، به ویژه اقساط، در سالهای آینده نیز بر شدت تا شیر خود خواهد افزود.

۳- یکی دیگر از علل مهاجرت روستائی که هنوز در آغاز تکوین است ولی در آینده بشدت عمل خواهد کرد و مربوط به نحوه اصلاحات ارضی است، نقش دولت در باره شرکتهای سهامی زراعی است. طبق این نقشه که صرفاً توسط شاه و سایر حاکمین رسمی اعلام شده در نظر است واکذ از فروش سهام (زمینی) در داخل شرکت تا حدی انجام شود که هر سهامدار باقی ماند در شرکت سهامی زراعی معادل در حدود ۲۰ هکتار زمین آبی و یا ۴۰ هکتار زمین دیم داشته باشد. مقایسه بین مساحت زمینهای هر شرکت و عد سهامداران در مورد شرکتهای که تاکنون تشکیل شده نشان میدهد که عد اکثری از دهقانان واجد چنین شرایطی نیستند و "زائد" اند و در آینده مجبور بواگذاری سهام و ترک ده خواهند شد. مثلاً در صورت تأمین حد نصاب منبدر در شرکت سهامی زراعی آریا (فارس) ۴۰ خانوار، در شرکت سهامی زراعی رزن (همدان) ۳۳۲ خانوار، در شرکت سهامی قرح پهلوی (کردستان) ۲۰۰ خانوار، در شرکت سهامی رضا پهلوی (کرمانشاهان) ۳۰۰ خانوار، در شرکت سهامی فرحناز (خراسان) ۴۵ خانوار زیادی خواهند بود. یعنی اجرای این نقشه باعث خواهد شد که این عد سهام خود را از دست بدهند. ماده نهم قانون شرکتهای سهامی زراعی راه را برای تبدیل عد کمی از سهامداران به صاحبان سهام بیشتر و پیدایش اقلیتی مرفه بحساب بی‌سهم شدن اکثریت هموار میکند.

(۱) تهران اکونومیست، ۱۴ دی ۱۳۴۷  
(۲) ثروت ملل، اول آذر ۱۳۴۶

اجرای این قانون باعث تسریع مهاجرت های روستائی درآینده خواهد شد. ولی هم اکنون اثرات آن آشکاراست. بهمین جهت نه فقط دهقانان زحمتکش هشیارانه با این شکل "شرکت" مخالفت نموده در برابر تمهیدات دولتیمان مقاومت میکنند، بلکه کارشناسان نیز بمواقف آن واقفند. تهران اکونومیست مینویسد: «نباید فراموش کرد که این شرکتهای باعث خواهد شد که بیکاری آشکار در روستاها زیاد تر شود» (۱). مجله بامشاد نوشت: «در این شرکتهای سهامی... طبعاً تعدادی از کشاورزان که بامور فلاحی اشتغال داشتند در این رهگذر بیکار خواهند ماند» (۲).

د) مهاجرت روستائی در ارای يك سلسله علل اقتصادی بلافاصله نیز هست که ناشی از وضع بد زندگی دهقانان و سیاست ضد دهقانی رژیم است.

۱- یکی از عوامل مهم در این سلسله بدهی دهقانان است. بدهی به رباخوار و سلف خروپله و بدهی به بانک کشاورزی و شرکتهای تعاونی و دیگر موسسات دولتی و بانکی. باربد هسی بقدری سنگین است که بی شک یکی از جدترین مسائل ده ایران بدل شده و اغلب روستائیان وام جدی میگیرند تا اصل و فرع وام سال قبل را بپردازند. قبوض جریمه د بپردازند، حتی در مواقع سیل و زلزله نیز همراه با مأموران اجرا و زائد ارم دهقانان را آرام نمیگذارد. جمع جرائم د بپردازد اصل بدهی فراتر میرود. آخرین چاره برای نجات ن بپردازان عبارتست از رها کردن زمین، مهاجرت بشهر و پرداختن از درآمد کار تازه قرض دولت و بانک را. آقای ارمنجانی نمایندده شهر یاردر جلسه هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۴۸ مجلس شورای ملی گفت: «اگر ملکی هزار تومان میارزد بانک سیصد تومان گرو میگیرد. بقول زارمین حال اگر آزما در جلو افتاده است. جریمه و برب اندر ربح بانک کشاورزی باعث تفریر زارترین مملکت میشود» (۳). حتی عد ای از صنفی کاران گیلان (که وضعشان نسبتاً زیاد هم بد نبود) در ست بهمین علت که نمیتوانستند بدهی خود را به بانک کشاورزی تا می بکنند ده رانک کردند. بر اثر سختگیری های بانک کشاورزی دولتی و بانک عمران سلطنتی و شرکتهای تعاونی، اکثر دهقانان روز بروز بیشتر در چنگال حرص و طمع رباخواران گرفتار میشوند. مستشار رباخواران بمراتب شدید تر و وحشیانه تر از ملاکین سابق است (۴). دهقانان نخست محصول، بعد اثاثیه و یا لآخره زمین خود را هم به وام دهندده میدهند و ترک ده میگویند. يك دهقان مهاجر یزدی که مثل همه مردهای ده راهی تهران شده به واقعه نگار روزنامه آیندگان میگوید: «سالی یکبار به ده میروم. در مدت سال زرم از تاجر ده جنس میبرد تا من عهده ده بپردازم و بد هکاری را بپردازم... همیشه بد هکارم. هیچوقت در این هفت سال بد هکارم از بین نرفته و سر بسر نشده ام» (۵).

۲- يك عامل دیگر در زمینه اقتصادی فقدان بازار فروش، ماندن محصول روی دست کشاورز، نوسان قیمت و گرانی محصولات صنعتی است. این عامل کمرد دهقانی را که طاقت یکسال مقاومت ندارد میکند. يك خواننده طی نامه ای که به مجله تهران اکونومیست فرستاده چنین مینگارد: «کشاورز یکسال در زیر آفتاب، در بیابان و آفات طبیعت برای تولید جان میکند ولی وقتی

(۱) تهران اکونومیست، ۱۱ خرداد ۱۳۴۷  
(۲) بامشاد، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۴۷  
(۳) تهران اکونومیست، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۴۸  
(۴) ثروت ملل، اول آذر ۱۳۴۶  
(۵) آیندگان، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۴۸

محصول خود را بپردازد ان میرسد در چارکسانی میشود که محصولش را به نازلترین قیمت از دستش در آورد و ناچار است دست زن و بچه هایش را گرفته راهی شهر گردد که لااقل هر روز نان همانروز خود را در آورد (۱) آقای حسن کاشانیان در کتاب خود " سرمایه گذاری کشاورزی در ایران " پس از بحث در باره پراکندگی جمعیت و دوری بازار به این نتیجه میرسد که : " چون بهای محصولات کشاورزی نسبت به گالهای صنعتی ارزاتر و بازده سرمایه کشاورزان کمتر است در اینحال بتدریج زمین خود را ترک گفته بنقاط دیگری روی خواهند آورد (۲)

۳ - عامل فقر و تهیدستی و عقب ماندگی در یکی دیگر از سلسله عوامل بلا واسطه در مهاجرت روستائی است. این عامل عسرت و تنگدستی که خود مستقیماً وابسته به استثمار طولانی اربابان غارتگر و وابسته بمعامل قبیله و بیکاری روستائی است در همان راه امید ارد که در جستجوی افق روشنتر و زندگی بهتری دست از خانواد و زادگاه بشوید و رهسپار دیار ناشناسی گردید. فقر و بیکاری دو لبه تیز گاز انبری هستند که مستقیم و بیرحمانه جان و سرنوشته رنجبران روستا را درهم میلهزند و آنها را بسوی مهاجرت سوق میدهند. اما در سال اخیر تغییر اساسی در این عامل پیدا نموده و فقر سیاه همچنان یکی از وجوه مشخصه زندگی اکثریت مطلق دهقانان زحمتکش میهن ما است.

در رابطه با این مسئله باید از آنکه در وسایل اولیه زندگی انسان، نبودن ابتدائی ترین خدمات ضروری درده یاد کرد. در اکثر دهات ایران برای معالجه افراد، برای تعمیر اشیاء، برای وام گرفتن، برای درس خواندن، برای خرید اشیاء لازم، حتی برای نامه پست کردن و گاه حمام رفتن باید به شهر رفت. گروه پژوهشگر روزنامه آیندگان مینویسد : " شرایط نامساعد زندگی در دهات یکی از عوامل مؤثر در مهاجرت روستائیان بشمار میروند (۳)

۴ - مهاجرت روستائی بر اثر يك سلسله علل سیاسی نیز صورت میگیرد. رژیم که برای اجرای سیاست ضد ملی و ضد مکتب خود سازمان امنیت و ژانده امری و ارتش را بر مردم زحمتکش و برجسامه مستولی ساخته و نه تنها از موسسات قضایی و اخلاقی و دستکاههای پرورنده ساز، شکنجه گر و زورگویی خود بلکه از خانه انصاف و سپاه ها نیز برای جاسوسی و اعمال زور و ارتعاب استفاده میکند چنان عرصه را بر دهقانان تنگ میکند که بسیاری از آنها مجبور به ترك محیط دهه میگردند. متواری شدن، اقامت اجباری، اخراج بنهر برهت مهاجرت می افزاید.

متواری شدن دهقانان معمولاً مرحله قبل از قطع رابطه دائمی با دهه است. علت متواری شدن نیز بسیار است. علاوه بر عوامل اقتصادی، ملاوت در برابر ژانده ارمها و تسلیم نشدن به انواع زورگوییها و حقیقتها منجر بآن میشود که صد ها و صد ها دهقان از محیط ناامن و تحت پیگرد متواری شوند و مجبور به ترك خانواد خود گردند. در سالیان اخیر که فشار ژانده ارمها و سایش سازمان امنیت افزایش یافته متواری شدن بحمل سیاسی بیش از گذشته در روستاهای ایران دیده میشود.

دولت بحمل مختلف اقتصادی و سیاسی افراد و گروههایی از دهقانان را مجبور میکند که در منطقه خاصی اقامت کنند و زیر نظر باشند. علت این اقامت اجباری اغلب " نافرمانی " و " تخلف " دهقانان، مبارزه با خوچه ژانده ارم و مأموران سازمان امنیت است. مثلاً بمناسبت " جشن سلطنت

(۱) تهران اکونومیست، ۴ دی ۱۳۵۰

(۲) سرمایه گذاری کشاورزی در ایران، چاپ ۱۳۴۷، صفحه ۹۲

(۳) آیندگان، ۱۰ اسفند ۱۳۴۸

شاهنشاه" وزارت کشاورزی در روز ۲۴ شهریور ۱۳۴۴ اعلامیه ای توسط راد یو تهران منتشر کرد که طبق آن " بمناسبت جشن ۲۵ شهریور آن دسته از روستائیان ۵۰۰ که تا این تاریخ بتصویب کمیسیون امنیت اجتماعی با اقامت اجباری در نقاط غیر از محل سکونت خود موظف شده اند در صورتیکه بمسارجم انتظامی تمسید بسپارند که تمسید ۵۰۰ مرتب تذلف و گناهی نشوند مورد عفو ۵۰۰ قرار گرفته و میتوانند به محل سکونت دائمی خود مراجعت نمایند. " و اینک نمونه ای از " تذلف و گناه " که منجر به تمسید و اقامت اجباری شده از زبان خود دهقانان : " جان نثاران قرا، آشنایان، قلمه رضآباد و حسین آباد از توابع الیگودرز، تعداد پنج نفر از نمایندگان ما را بواسطه ادعای حق قانونی که تقسیم دهات ما زاد برحد نصاب میباشد بدستاری مالک به ششماه تمسید و به فردوس روانه ۵۰۰ کردند. (۱)

اخراج دهقانان از ده یکی دیگر از عوامل مهاجرت بشهرهاست. اخراج نیز بهبهانه های مختلف صورت میگیرد.

(و) برای آنکه تابلوی علل مهاجرت روستائی را تکمیل کنیم بد و علت دیگر نیز اشاره میکنیم : يك سلسله عوامل طبیعی مانند سیل و خشکسالی و زلزله و غیره ( در شرایط دهات ایران که فاقد وسائل اولیه زندگی و مصالح مقاوم هستند و امکان روبروشدن با این سوانح را ندارند و در حالیکه پس از سانحه کمک فوری و مؤثر از جانب دولت بعمل نمی آید ) بنوع خود موجب مهاجرت روستائیان میشود. عده زیادی از دهقانانیکه مؤلف از زلزله تیره و خراسان و از سیل آذربایجان و از خشکسالی سیستان و بلوچستان گرفته بودند اینک به مهاجران دائمی، به کارگران اتفاقی ریز مزد، به نیمه بیکاران و گدایان شهری بدل شده اند.

ریزنامه " اومانته " ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه در روزهای مراسم ۲۵۰۰ سالگی زیر عنوان " نزد يك پرسولیس مردم از تشنگی و گرسنگی جان میسوزند " مشاهدات پسند شاهدهنسی را چنین شرح میدهد : " اهالی اطراف زابل شهر لعنت شده را ترک میکنند و بشمال، بسوی زاهدان و بیرجند و مشهد میروند. آنان در حالیکه از گرسنگی و تشنگی جان بلبشان رسیده و تمام نیروی خود را از دست داده اند چهار زانو در بازار زاهدان نشسته اند و میگویند من از زابلم گرسنه ام ۵۰۰ اهالی بدبخت حکومت بدوین هیچ کسکی پای پیاده سرگشته مهاجرت شوند (۲) بدیده دیگر - متضاد با آنچه که گفتیم - مهاجرت قشر بالائی و مرفه دهه است. در سالیان اخیر بخصوص در نواحی شمالی و قتیکه برخی از خرد مالکان امکان یافتند که بهی از مصرف محدود روستائی درآمدی داشته باشند، به مهاجرت میروند. واضح است که نه از نظر کمی و نه از نظر اهمیت اقتصادی و اجتماعی این نوع مهاجرت روستائی قابل تامل یا بی اهمیت است. در روستائیان نیست. در این باره مجله " ثروت " مینویسد : " دهقانانی که دارای حق ریشه روستائی هستند تا چهارهکتار زمین میباشند و اکنون از پرداخت بهره مالکانه معاف گردیده اند میتوانند بحساب استثمار مضاعف دهقانان مزدور بشهر کوچ نمایند و در سالهای اخیر شهرهای شمالی بقیاس بی تناسبی گسترش یافته که قسمت اعظم آن معلول مهاجرت دهقانان مرفه به شهرهاست (۳)

اینهاست بطور خلاصه علل متنوع - ضعیف و قوی، قدیم و جدید، روبزوال یا رو بر رشد که با طیف وسیعی در امر مهم مهاجرت روستائی عمل میکند. این بررسی نشان میدهد که مهاجرت

(۱) کیهان ۲۳ شهریور ۱۳۴۴

(۲) " اومانته " ، ۱۶ اکتبر ۱۹۷۱

(۳) " ثروت ملل " ، اول آذر ۱۳۴۱

روستائیان دارای ملل گوناگون اجتماعی و اقتصادی و سیاسی است.

دورنمای آینده مهاجرت روستائی و مسائل ناشی از آن

پس از این بررسی علل واقعی مهاجرت روستائی میتوان به دورنمای تکامل این مسئله حصاد در در آینده نیز نظری انداخت. عوامل و انگیزه های مهاجرت روستائی نشان دادند که تاچه اندازه این پدیده به ماهیت نظام موجود، به شیوه تولید حاکم، به مرحله رشد (یا کم رشدی) کشور و بیکاری پنهان و مزمن همراه آن، به سیاست هفت حاکم کنونی - خادم منافع زمیندان و سرمایه داران در پیوند با امپریالیسم و شیوه استبدادی حکومت آن بستگی دارد. تجزیه و تحلیل یکایک این انگیزه ها نشان میدهد که در صورت ادامه نظام موجود وضع بدتر و حادتر خواهد شد و اگرچه برخی از عوامل بتدریج کم تا شیر و یا بی تا شیر میشوند، عوامل دیگر برضدت و تا شیر خود میافزایند.

لازم میدانیم که بویژه به نحوه تکامل و دورنمای ملل مربوط به گسترش مناسبات تولیدی سرمایه - داری توجه کنیم. در این امر که راه و روش اعلام شده حکومت تشویق و تازاندان سیستم بهره کشی سرمایه داری در دهات بنام کشاورزی مدرن یا مهاجرتی است تردیدی نیست.

آنچه که سرکردگان رژیم و مسئولان امر کشاورزی ایران اعلام میدارند حاکی از ادامه و تشدید سیاست تحکیم روابط بهره کشی سرمایه داری در دهه، ایجاد قطب های آب و خاک برای حداکثر استفاده و متمرکز از امکانات ملکتی، تقلیل دهدهات به میزان ۵ - ۴ بار از راه ادغام اقتصادی دهات (که قانون یکپارچه کردن اراضی سرکشهای تعاونی نیز در خدمت آنست) و غیره از مظاهر این سیاست است.

تمام اینها همراه با "دوجهت اساسی کشاورزی آینده ایران": تشکیل شرکتهای کشت و صنعت (سرمایه داری خالص و مدرن بزرگ) و تشکیل شرکتهای سهامی زراعی (راه تدریجی ایجاد قشر بالائی مرفه بزرگوازی ده) (۱) نشان میدهد که مرحله سلب مالکیت وسیع دهقانان هنوز در پیشی است و آنچه که تاکنون شده آغاز کار است. جامعه روستائی ما هرچه در این مرحله سلب مالکیت پیشتر برود، مهاجرت روستائی پدید آمده تر شده و محتوی تازه تری پیدا میکند. مهاجرت روستائی مظهری است از تلاشی دهقانان بنحایه یک طبقه. باگذشت زمان ملل و شکل و محتوی و ماهیت مهاجرت تغییر میکند.

رشد ناموزون و ناهماهنگ توأم با هرج و مرج اقتصادی در شرایط رشد سرمایه داری در ایران نه تنها نمیتواند به بیکاری پنهان موجود در روستای ایران پایان دهد، بلکه قادر نیست که از نیروی کاری که در نتیجه رشد نیروهای مولده در روستا آزاد خواهد شد، طبق برنامه واحد در مقیاس کشور در سایر رشته های فعالیت اقتصادی و اجتماعی نیز استفاده کند. بنابراین آزاد شدن نیروی کار در روستا که یکی از مظاهر رشد نیروهای مولده میباشد و فی نفسه پدیده ایست مثبت و شرقی، در شرایط سرمایه - داری از جمله در ایران بیکاری از درد های اجتماعی و پدیده های منفی اقتصادی بدل میشود و آینده ای بدتر در و رنج برای میلیونها روستائین ایران بوجود میآورد.

مهاجرت روستائیان دارای اثرات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی متعدد است. مهاجرینی که از روستا بشهرها روی میآورد و نمیتوانند در این شهرها نیروی خود را در رشته های تولیدی بکارانند ازند،

(۱) روحانی وزیر آب و برق در مراسم گشایش نخستین واحد کشت و صنعت ۲۱ آذر ۱۳۴۸: شکل حقوقی کشاورزی ایران فقط باین دو صورت خواهد بود و هرگونه زراعتی با شکل دیگر از بیسن خواهد رفت. (آیندگان، ۲۲ آذر ۱۳۴۸)

در واقع ثروت عظیمی است که پیوسته بهیچ وجه در شهرها در شرایط کنونی قادر به جذب تمام نیروی کار مهاجر نیستند، به شدت بیکاری در شهرها نیز افزوده میشود. وجود نیروی کار اضافی باعث پائین آمدن سطح دستمزدها در شهرها میگردد. افزایش جمعیت شهرها در نتیجه مهاجرت که بار شد هماهنگ نیروهای مولده و تولید کالای ضروری برای رفع نیازمندیها همراه نیست، موجبات بالا رفتن هزینه زندگی را فراهم میآورد و در بهبود سطح زندگی زحمتکشان تا شیر منفی باقی میگذارد.

شدت بیکاری و فقر در شهرها ناگزیر فاجعه های انسانی و خانوادگی و بحرانهای روحی و اخلاقی ببار میآورد.

مهاجرت روستائی دارای عواقب سیاسی گوناگون نیز هست. این عواقب چند گونه و گاه متضاد است. بر اثر تشدید مهاجرت بخشی از دهقانان به صفوف کارگران یا نیمه پرلترها میپیوندند. نه فقط پرلترها بلکه در پرلترهای شهری نیز پدیده کسانی که بلا واسطه هنوز با دهه مربوطند زیاد تر میشود. که این خود دارای اثرات متناقضی است از آنجا که طبقه کارگر پر وزن و تا شیر آن در حیات جامعه میافزاید و نقش سیاسی آنرا بالا میبرد. ولی باید نظر کرد که منشأ طبقاتی و وابستگی های دیرپای مادی و معنوی قشرهای جدید، این رشد کمی الزاما بار شد کیفی همراه نیست. در شرایط "هجوم" و "سپل" مهاجرت روستائی افزایش کمی طبقه کارگر میتواند منشأ نفوذ انواع عقاید خرد و بهره جویی و نظریات غیر پرلتری در میان طبقه کارگر گردد.

یکی دیگر از عواقب مهاجرت تشدید روستائی خطر از دست دادن پرلترهاست. عده ای از مهاجران روستائی تحت تا شیر شرایط تباہ کننده و کنونی میتوانند به عناصر بی طبقه و واژده بدل شوند. در شرایط نفوس سازمان امنیت این خطر واژده کی طبقاتی و نتایج سیاسی آنرا باید از نظر دور داشت. ولسی نتیجه اساسی سیاسی از تشدید مهاجرت روستائی نه فقط امکانات وسیع تر فعالیت بلکه مسئولیت سنگین تر و وظیفه حاد تر حزب طبقه کارگر و عناصر آگاه مبارز است که باید برای شکل و جهت زحمتکشان بهیچ وجه جلوگیری از نفوذ و اشاعه اندیشه های غیر پرلتری در میان آنان بکوشند.

نتیجه گیری از بحث پیرامون مهاجرت روستائی

مهاجرت روستائی را - که در حال حاضر کمی بیسابقه و کینش نوبین یافته است - نمیتوان با فرمان و تمایل از جریان باز داشت. این پدیده ای عینی و در متن مناسبات تولیدی و اجتماعی حاکم ناگزیر و غیر قابل جلوگیری است. در باره امکان جلوگیری و تغییر ماهیت این پدیده در شرایط حفظ و ادامه این مناسبات نباید دچار پند ار شد.

تاگید قانونمندی این روند بمعنای تسلیم در مقابل عواقب آن و منفعل ماندن در برابر سایر انگیزه های کنونی تشدید مهاجرت روستائی نیست. ما با علم کامل باینکه تا این نظام حکومتی برجاست نمیتوان مسئله مهاجرت روستائی را کاملاً و بنیادی حل کرد، علل مختلف و انگیزه های گوناگون اقتصادی و اجتماعی و سیاسی آنرا بررسی میکنیم و با امکان تا شیر متقابل و ضرورت اقدام مشخص در هر مورد معتقدیم. حزب طبقه کارگر در چهارچوب مبارزات تاکتیکی خود میتواند و باید دهقانان زحمتکش را برای انجام خواسته های بزم و علیه انواع پدیده های وابسته به ملل مشخص مهاجرت بسیج کند. در مسائل مختلفی نظیر اجرای قوانین موجود اصلاحات ارضی، تصویب قوانین جدید، الغای پرداخت ها و بدیهی ها، اعطای وام کشاورزی، تعیین و تثبیت قیمت فرآورده های کشاورزی، جلوگیری از خودسری و حق کشی اربابان سرمایه دار و متنفذین دهه و ممانعت از فعال مایشائی سازمان امنیت و زاند امری، احترام به قوانین و آزاد پهای دمکراتیک و تدابیر مختلف مربوط به وضع زندگی و غیره و غیره

عرصه های متعددی هستند که میتوان و باید به نیروی متحد و همگانی توده ها به سنگر مبارزه تبدیل شود. نباید و نمیتوان بانکای عینی بودن این روند و ناگزیری آن در شرایط رژیم حاکم موجود، دهقانان را بچنگال بیرحم بیکاری و استثمار و سرگردانی سپرد، صحنه رادرفقابل عواطفی های لاف زنانه سیاستمداران و زمامداران بیگانه از مردم خالی کرد. برعکس قدم باید بایستاده دهقانان، بدارد ها و خواسته های آنان بود و از منافع طبقاتی آنان درقبال دستگرازان و بهره کشان دفاع کرد.

از سوی دیگر تاگید قانونمندی این روند و عمق و عواقب آن هر مبارز صادقی را از این تصور بچ برحزمیدارد که شاید بتوان درمانی اساسی برای این درد در شرایط کنونی یافت و یا آنرا عارضه ای موقتی، موضعی و اتفاقی و یا نتیجه ندامت کاری و عمل و روش نامناسب مقامات دولتی دانست. برعکس این تاگید باید بیش از پیش هر مبارزی را به لزوم وحدت طبقه کارگر و دهقانان زحمتکش، به لزوم کوشش برای جلب روستائیان به نبرد مشترک برای ایجاد آگاهی در جنبش دهقانی و نشان دادن اینکه سرزشت دهقانان وابسته به سرزشت زحمتکشان شهری است و بالاخره برای ایجاد نیروی اجتماعی قدرتمندی که بتواند بر سلطه اربابان و امپریالیسم چیره گردد، معتقد سازد.

در یک تحول بنیادی، دولت دمکراتیک و ملی علاوه بر اجرای اصلاحات ارضی بنیادی از تمام امکانات مادی و سازمانی و علمی خود برای رهائی قاطبه دهقانان از برداختهای تحمیلی و تا مین آنان با وام و اجبار و تضمین بازار قاپه داخلی و خارجی برای فروش فرآورده های کشاورزی به قیمت عادلانه و فراهم آوردن شرایط لازم برای آموزش و پرورش و بهداشت و بهسازی روستاها و توسعه مکانیزاسیون و ایجاد شرکتهای تعاونی و ترویج روشهای علمی کشاورزی و غیره استفاده خواهد کرد. در چنین شرایطی مسئله انتقال نیروی کار از روستا به شهر شکل و مضمون کاملاً دیگری خواهد یافت. راهی که حزب توده ایران نشان میدهد مبنی و تمام وسایل تولید را به تولید کنندگان مستقیم میسپارد، به استثمار دهقانان پایان میدهد و برای رشد تولید و استفاده از تکنیک و علم معاصر بهترین شرایط را بسود دهقانان زحمتکش فراهم میآورد.

درد و رنج ناشی از مهاجرت کنونی روستایی و مسافران عدیده اقتصادی و اجتماعی و فاجعه های بزرگ انسانی منوط بآن هر ایرانی میهن پرست و زحمتکش رادرنبرد برای ایجاد ایرانی مستقلم، دمکراتیک و مترقی و تا مین تحولی بنیادی مصمم ترمیسازد.

# این يك مشی مارکسیستی - لنینیستی نیست

(درباره جزوه "تحلیلی از شرایط جامعه ایران")

## ۱) مشخصات جزوه ای که در برابرماست

جزوه تحت عنوان "تحلیلی از شرایط جامعه ایران" نوشته "چریکهای فدائی خلق" با عنوان دوم "جنگ مسلحانه: هم استراتژی هم تاکتیک" از انتشارات "سازمانهای جبهه ملی ایران در خارج از کشور (بخش خاورمیانه)" در برابرماست. این جزوه در ۱۱۶ صفحه کوچک چاپی در آذرماه ۳۵۰۰ نشر یافته است. در جزوه تصریح شده که این مقاله ایست که در تابستان ۱۳۴۹ نگاشته شده و در پاشیز همانسال در آن اصلاحاتی بعمل آمده و بر آن یادداشتهایی افزوده گردیده است. اکنون که ما این جزوه را بررسی می کنیم پایان زمستان سال ۱۳۵۰ است و این یکسال که از هرنگارش این جزوه گذشته یکسال است برای نگارندگان این جزوه و معتقدان به صحت مندرجات آن سرشار از حوادث. ظاهراً نویسنده این جزوه (که خود آن جزو "اسناد جرم" در دادگاه نظامی ۲۳ تن از چریکها (بهمن ۳۵۰) ارائه شده) احمد زاده معرفی گردیده است که همراه امیر پرویز پویان تئوریسین های گروه چریکهای شهری بوده اند.

در یادداشتی که ناشرین در آغاز این جزوه افزوده اند آنرا دومین اثر "چریکهای فدائی خلق" پس از جزوه "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" دانسته اند که در تابستان ۱۳۵۰ نشر یافته است. در اطلاعیه "جبهه ملی ایران (بخش خاورمیانه)" که بصورت ورقه جداگانه ای در آغاز این جزوه الصاق شده است این مطالب را می خوانیم:

"زمانیکه جزوه حاضر در زیر چاپ بود، بحث در مورد محتوی جزوه در سطوحهای مختلف مارکسیستی و غیرمارکسیستی متشکل در "جبهه ملی ایران (بخش خاورمیانه)" جریان داشت. گروهها و هسته های مارکسیستی متشکل در، با مرتبط با "جبهه ملی ایران (بخش خاورمیانه)" به جمع بندی زیر رسیدند: ۱) تحلیل در مورد ضرورت و شیوه مبارزه مسلحانه و نتیجه گیری این جزوه مورد تأیید قرار ارد؛ ۲) از نقطه نظر نظری تحلیل مارکسیستی بر سر برخی مسائل و مباحث عدیده مطروحه در این جزوه اختلاف نظریه ایرادات و انتقادات اصولی تئوریک و ایدئولوژیک وجود دارد. "جبهه ملی ایران (بخش خاورمیانه)" چاپ این جزوه را بطور عدیده بخاطر درد سترس همگان قسار دادن نظریات مطروحه در جنبش و زمینه سازی برای نقد و بحث و راه یابی تئوریک و ایدئولوژیک ضرور میداند. "جبهه ملی ایران (بخش خاورمیانه)" - انتشارات - دیماه ۱۳۵۰ (صفحه ۴ جزوه - تکه روی کلمات ازماست.)"

ما این اطلاعیه را برای آن تمام‌نقل کردیم که در آن نکات جالبی است، بدینقرار :

الف ( گروه‌های مارکسیستی متشکل در بامرتبط با "جبهه ملی ایران (بخش خاورمیانه)" ( مازچگونگی این گروه‌ها اطلاع‌ند آریم) نسبت به مسائل و مباحث عده این جزوه ایزادات و انتقادات اصولی تئوریک دارند و نکته موردتأکید آنها تنها ضرورت و شیوه مبارزه مسلحانه است ؛  
ب ( خود سازمان "جبهه ملی ایران (بخش خاورمیانه)" جزوه رابطورعده بمنظور نقد و بحث و راه‌های تئوریک و آید ثلوثیك نشر داده است .

لذا تصور میرود بسیاری از طبعی است که ما، بنویس خود، در این نقد و بحث شرکت جوشیم، چنانکه در شماره پیشین "دنیا"، درباره جزوه امیر پرویز پویان موسوم به " ضرورت مبارزه مسلحانه و تئوری بقا" وارد چنین بحث و نقدی شده ایم.

چرا این توضیحات را امید همیم ؟  
برای آنکه درنگارش این بررسی هر فرد انقلابی دچار نوعی احساس و روحیه دوگانه است. از طرفی خواه پویان، خواه احمد زاده که در راه نظریات خود دست به عمل و فد اکاری زده اند و در مقابل امیرالیسم و ارتجاع تا پای ایثار جان خود پیش رفته اند نمی‌توانند احساس احترام و علاقه شخصی را بر نیانگیرند. از طرف دیگر یک مارکسیست نمی‌تواند، تنها بخاطر احترامی که بخصال انقلابی کسی دارد، نسبت به اشتباهات فکری و خطای مشی سیاسی وی خموش بماند، بهیچوجه هنگامیکه آن خصال مثبت پشتوانه این مشی غلط قرار میگیرد و نیز بهیچوجه زمانیکه این مشی غلط با حرارت تبلیغ میشود و هوادارانسی می‌یابد که اتفاقاً از زمره کسانی هستند، که در صورت مجهز شدن به مشی درست میتوانند مجاهدان ثمر بخشی برای جنبش باشند و همچنین بهیچوجه آنکه این مشی غلط بعنوان نوآوری در مارکسیسم عرضه میشود. رفتار مارکس، انگلس و لنین در مقابل پلانکست ها و نارودنیک ها، که آزمایشان مردان قهرمانی برخاستند که مظهر فد اکاری و از خودگذشتگی بودند جز این نبود.

بعنوان مثال از اوگوست پلانکی نمونه بهاریم .  
اوگوست پلانکی انقلابی فرانسوی در قرن نوزدهم کسی است که قریب چهل سال در زندان گذراند و دویار محکوم بمرگ شد. لنین درباره او میگوید : " پلانکی بدون تردید انقلابی و هواداران آتشین سوسیالیسم است." ( لنین، کلیات، چاپ روسی، ج ۱۲، ص ۴۲۷). ولی مارکس و انگلس و لنین پلانکی و پلانکسیسم را در موارد عده به مورد انتقاد جدی تئوریک قرار دادند. لنین درباره پلانکی و هوادارانیش میگوید : " آنها می‌خواهند رهایی بشریت را از هر دگرگونی مزدوری نه از طریق مبارزه طبقاتی برلناریا، بل از طریق فعالیت توطئه آمیز اقلیت کوچکی از روشنفکران تحریف‌پخشنده." ( همانجا، ج ۸۰، ص ۳۶۰).  
لذا نه فقط بنابه دعوت ناشرین جزوه که "نقد و بحث" آنرا ضرور شمرده اند، بلکه به سنت کلاسیک‌های مارکسیستی که احترام به نیت و خصلت انقلابی را از مسائل صحت مشی سیاسی و محتوی آید به نیت جدی کرده اند، مانع یا حفظ احترام به نیت و خصلت انقلابی پویان ها و احمد زاده ها، اندیشه های آنها را که اتفاقاً تا حد زیادی خصلت پلانکیستی دارد، مورد بررسی نقادانه قرار میدهم. باید بیافزاییم که در صفحه ۱۴۸ جزوه مورد بررسی جمله ای نقل شده که گویند " آن مارکس است. مارکس زمانی گفت " سلاح انتقاد باید جای خود را به انتقاد سلاح بدهد." با این سخن خود نویسنده جزوه مورد انتقاد نیز " انتقاد سلاح" را ضرورت روز شمرده است و ما در این استدراک بسا نویسنده همراهیم.

درباره جزوه مورد بررسی، قبل از خاتمه این بند، اطلاعات دیگری را نیز ضرور می‌شمارم برآنچه که گفته شد علاوه کنیم. در جزوه پس از یک " مقدمه" تفصیلی که حاوی کلیات اندیشه های مؤلف است،

بخشهایی تحت عنوان " شرایط و پیدایش و رشد جنبش نوین کمونیستی"، " بررسی شرایط کنونی اقتصادی - اجتماعی و مسئله مرحله انقلاب"، " بررسی انقلاب در انقلاب رژی دبره"، " حزب و جریک - امر سیاسی و امر نظامی" آمده است. جزوه به نتیجه گیری و برخی " یادداشت ها" ختم میشود. خود ساختمان جزوه نشانه دامنه نسبتاً وسیع طرح مسائل درباره آنست. از آنجا که ما در مقالات گذشته " دنیا" درباره عده ترین مسئله مطروحه ( یعنی مسئله انقلاب) در مورد نظیر این جزوه ( نوشته امیر پرویز پویان) نظر خود را گفته ایم و قصد تکرار آن مطالب در میان نیست. فقط توجه ما در این بررسی به این نکته معطوف است که آیا مطالب این جزوه، چنانکه مؤلف آن دعوی دارد، مارکسیسم - لنینیسم است ؟ و اگر نیست، چیست و آنچه که مؤلف آنرا " جنبش نوین کمونیستی" نامیده، آیا چه محتوی آید ثلوثیك و طبقاتی است.

با پاسخ دادن باین نکته، مرز مابین مارکسیستها - لنینیستها و هواداران اندیشه های متدرج در این جزوه، تا آنجا که اثبات آن در امکان ماست، روشن میگردد و نیز روشن میگردد که چگونه محتوی آید مشی جزوه یک محتوی آید ثلوثیك ثلوثیك است و خود بهیچوجه برای ما این مرز بندی است که دارای اهمیت اصولی است.

۲) نویسنده گان جزوه خود را مارکسیست - لنینیست میدانند

اگر این مرز بندی را خود نویسندگان جزوه بعمل می‌آوردند و دومی مارکسیست - لنینیست بودند انداختند، کار آسان بود. در میان نیروهایی که امروزه خود را از آنها متشکل است عقاید مختلف وجود دارد و همه گروهها و افراد این امروزه خود را مارکسیست - لنینیست میدانند. ولی دعوی مارکسیست - لنینیست می‌گیرند و " نوین" بودن در نزد نویسندگان جزوه مورد بحث بسیار با بر جاست. نمونه هایی بیاریم. در بخش " نتیجه گیری" از جمله چنین می‌خوانیم :

" ما چکار باید بکنیم ؟ در برابر جنبش کمونیستی ایران چه راهی قرار دارد ؟ جنبش کمونیستی چگونه میتواند خود را به پیشرو واقعی مبارزه ضد امپریالیستی خلق ما مبدل سازد ؟ چگونه میتواند خود را از گنداب محیط روشنفکری که اساساً در آن گرفتار است بیرون بکشد و بماند. ها ارتباط عمیق برقرار کند." ( ص ۱۳۲)

صرفنظر از دعوی حیرت انگیز آنکه گویا جنبش کمونیستی ایران در " گنداب محیط روشنفکری" است و یا " توده ها ارتباط عمیق" برقرار کرده ( امری که اگر مطلق شود انکار تاریخ پرافتخار و پرشور این جنبش در کشور ماست) این جملات حاکی از آنست که رسالت تعیین مشی کمونیسم در ایران را نویسندگان جزوه به عهده گرفته است. دامنه رسالتی که نویسندگان جزوه برای خود می‌شناسند از اینهم پهناتر است :

" باید از خود بیروسیم چرا احزاب کمونیستی خاورمیانه تهدید بی به سازمانهای پوچ و جدا از توده ها شده اند ؟ باید از خود بیروسیم که چرا رهبری مبارزه ضد امپریالیستی در این منطقه ( هنوز بطور عده) بدست خرد و بیرواوی است ؟" ( ص ۱۴۵).

باز هم صرفنظر از آنکه احزاب خلقی و بسیار بانفوذی مانند احزاب کمونیست سودان، عراق، سوریه، لبنان رایبه " سازمانهای پوچ" و " جدا از توده ها" موصوف کردن چیزی جز در گرو ساختن واقعیت بسود استنتاجات دلخواه نیست، این جمله نیز حاکی از آنست که نویسندگان جزوه در جستجوی راهیایی نه تنها برای جنبش کمونیستی ایران، بل برای جنبش کمونیستی خاورمیانه است. ما به نفس جستجوگری و راهیایی در مورد مسائل برای جنبشها اعتراض نداریم. هدف در اینجا



روشن کردن آنست که نویسنده جزوه از موضع "کمونیسم" (اگرچه بقول او "جنبش نوین کمونیستی") سخن میگوید و خود را، بصراحت، مارکسیست - لنینیست میدانند. مثلا باین عبارات دقت کنید:

لنینیستها  
 " شرط نخست رهبری پرولتری و انقلابی در این جنبش، پیشاهنگی مارکسیست - است. این مائیم که پیشاهنگ این مبارزه می‌شویم، این مائیم که عمل مسلحانه را آغاز کرده ایم." (ص ۱۴۲)

نویسنده جزوه مدعی است که وی و دوستانش نقش انتقال جنبش کمونیستی ایران را از مرحله خود بخودی به مرحله آگاهانه اجرا میکنند. در این مورد مینویسد:

" در این جا صحبت از مرحله تولید جنبش کمونیستی است. اینک جنبش کمونیستی بآن مرحله از رشد رسیده است که رهنمود مشخصی برای عمل تعیین کند. تجمع ساد و راهب تجمع متشکل و رشد خود بخودی را به رشد آگاهانه بدل کند. اینک به آن مرحله رسیدیم است که برای پیوند یافتنش با توده ها و مبارزات توده ها، راهگشایی کند." (ص ۱۴۹)

تا عهد روی کلمات نقل قولها همه جا از ماست.

نقل قولهای متعددی که آوردیم نیز بدی باقی نمی گذارد که نویسنده جزوه خود را نه تنها کمونیست مارکسیست - لنینیست میدانند، بلکه مدعی است که نمایندگان طرز تفکر او فصل نویسی را از جهت کبلی در جنبش کمونیستی ایران و شاید سایر میانه میگذرانند. در جزوه مکررا از مارکس و لنین نقل قولهایی آورده شده است.

تا چه اندازه این دعوی کمونیست و مارکسیست - لنینیست بودن با واقعیت تطبیق دارد؟

۳ نکاتی که سهامی سیاسی جزوه را روشن میکند

کمونیست و مارکسیست - لنینیست بودن مانع از آن نشد که نویسنده جزوه، بمسئله متد اول و "مد روز" هجوم های سخت و پهنمانه ای را متوجه حزب توده ایران بکند. از آنجمله مینویسد:

" حزب توده که در رهبت خود حتی الحظه ای هم نتوانسته بود نمونه ای از یک حزب کمونیست باشد، حالا سازمانهایش از هم پاشیده، عاصرفرد آگارش سرکوب شده، رهبران خیانتکارش فراری بودند. این حزب حتی نتوانست برای مرحله بعدی مبارزه یک سابقه تفریک و تجربی فراهم کند." (ص ۲۱ - ۲۱، تکیه روی کلمات از ماست)

و نیز:

" در شرایطی که خیانت ها و اهتباهاات حزب توده با لکل از آن سلب اعتماد کرده بود، هیچ روشنفکرانقلابی حاضر به همکاری با آن نمیشد." (ص ۲۱)

این حملات تند و تیز به حزب توده ایران نویسنده جزوه را تشفی نمی بخشد و او در صد دبرمی آید سیاست حزب مارا بشیوه خود و بشکلی سرانجام رست بیان کند. مینویسد:

" حزب توده با اقرار باینکه بهر حال تغییرات "مذهبی" روی داده، بهر حال شیوه تولیدشودالی تا حدود زیادی از بین رفته و گذار به سرمایه داری آغاز شده، تضاد - ها و تقسیمات جدیدی در جامعه بوجود آمده، پرولتاریا رشد خود را آغاز کرده،

میخواست بی علی خود و خط مشی رفورمیستی خود را توجیه کند." (ص ۲۵)

و نیز:

" این استدلال متضاد حزب توده که کمک باصطلاح ارد و گاه سوسیالیسم به رژیم مزدی بقول آنها به ملت ایران، موجب رشد صنایع، تسریع رشد پرولتاریا و تقلیل وابستگی رژیم به امپریالیسم میشود، اشتباه تفریک بلکه توجیه تمایلات علی آنهاست." (ص ۲۵)

و در بسط و گسترش بیان نظریات حزب توده ایران از قول این حزب مینویسد:

" اگر تحولاتی روی داده، اگر تضاد های جدیدی بوجود آمده، پس خیلی مانده، تا لحظه "مبارزه قطعی" فرابرسد آنچه میتوان انجام داد اینست که با اتخاذ پکرشته اقدامات رفورمیستی و اصلاح طلبانه، بتجمع نیروها بپردازیم، از رژیم تسمه صریح اقدامات "مثبت" راپه خواهیم و بکوشیم که رژیم را به یک رشته عقب نشینی های تاکتیکی وادار کنیم. حلقه اساسی مبارزه، در شرایط کنونی، سرنگونی "دیکتاتوری شاه" و استقرار "دیکتاتوری خلق" نیست، بلکه باید تفسیر "دیکتاتوری شاه" بسه "دمکراسی شاه" راطلب کنیم." (صفحات ۲۵ - ۲۶، تکیه روی کلمات از ماست)

مادر باره اینکه حزب توده ایران استراتژی و تاکتیک حزب انقلابی پرولتاریا را در شرایط مشخص کنونی ایران و جهان چگونه مفید در این جا وارد بحث نمیشویم. در این باره اسناد فراوان حزبی و نیز برنامه دور و نزدیک حزب مطلب را روشن میسازد. تنها می خواهیم از نقل قولهایی که شده و نتوجه اساسی بگیریم:

الف) نویسنده جزوه بر آنست که حزب توده ایران حتی لحظه ای هم نتوانسته نمونه حزب کمونیست باشد و نتوانسته حتی یک سابقه تفریک و تجربی ایجاد کند و اکنون نیز د چار یک مشی رفورمیستی است. باین ترتیب نویسنده جزوه پیش از سی سال تاریخ حزب توده ایران را که منشا "بزرگترین حرکت انقلابی در کشور بوده است و مجموع سنن و تجارب آنرا عسلا و یکلی نفی میکند.

ب) نویسنده جزوه ارد و گاه سوسیالیستی را "باصطلاح ارد و گاه سوسیالیسم" میدانند. روابط اقتصادی ایران و شوروی را "کک به رژیم مزدور" میسازد. موافقت حزب راباکتورش این روابط "توجیه تمایلات علی" کشورهای سوسیالیستی میدانند که بنا بعبارت چند سطریش همانا عبارتست از کک به رژیم مزدور!

مخالفت با حزب توده ایران ضرورتا با مخالف با شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی همراه میشود ولی این تمایک طرف مدال است. اینک بطرف دیگر مدال توجه کنیم. مینویسد:

" اگر در همین ایام موز بندی بین مارکسیسم - لنینیسم از یک طرف و روزیونیسم و پرولتو - نیسم از طرف دیگر، در یک مقیاس بین المللی شکل نگرفته بود، شاید سلب اعتماد از حزب توده در آغاز تا حدودی موجب سلب اعتماد از کمونیسم هم شده بود. اما اینک بنظر میرسد که مقام مارکسیسم - لنینیسم واقعی خالی است و باید پر شود. پس مارکسیسم لنینیسم انقلابی، به مثابه تئوری انقلاب، تنها ملجا، پیگیر انقلابیون شده. پس یمن

ترتیب اقبالی وسیع و چشم گیر از جانب روشنفکران انقلابی به مارکسیسم - لنینیسم که حالا بانام و اندیشه های رفیق مائو عین شده است مشاهده میشود. بدین ترتیب در جریان مبارزه و نشر آثار کمونیستی، بخصوص آثار مائو، محافل و گروههای کمونیستی بوجود میآیند. (ص ۲۱ - ۲۲ - تکیه روی کلمات آزماست)

اینهم طرف دیگر مدال. نه فقط حزب توده ایران "خائن و رفورمیست" است و "باصطلاح اردوگاه سوسیالیستی" کله به "رژیم مزدور" میکند و لذا "اپورتونیست و رویزیونیست" است، بلکه "مارکسیسم - لنینیسم واقعی"، "مارکسیسم - لنینیسم انقلابی" حالا بانام و اندیشه های رفیق مائو عین شده است.

هنوز مطلب تمام نیست. پاآنکه نویسنده جزوه مارکسیسم - لنینیسم واقعی و "انقلابی" را بانام و اندیشه های مائو تسه دون عین میسرود، در همین حال پسرالخ ارزست چ. گوارا و کتاب "انقلاب در انقلاب" رئیس دوبره (که نویسنده او را رژی دوبره مینامد) سرود و میسرود:

" حال ما آماده هستیم که "انقلاب در انقلاب" رژی دوبره را بررسی کنیم و در رسهای عینی انقلاب که راه جذب نمانیم ۰۰۰ همانطور که گفتیم تحت تاثیر پیرگشته پیش - داورها ما از درک عینی مفاهیم اساسی که دوبره در "انقلاب در انقلاب" بعنوان خاص درونی تجربه کویا عرضه کرده بود، لافل ماندیم. در حقیقت ما بی آنکه این مفاهیم نوین را درک کرده باشیم، صلا آنها رد کردیم. در حقیقت ما نگفتیم که راهی که دوبره نشان میدهد با شرایط خاص ایران ناسازگار است. ۰۰۰ با این همه انرا رد کردیم." (ص ۸۵)

پس از بررسی نظریات رژی دوبره، نتیجه گیری میکند:

"مانظریات دوبره را در مورد رابطه حزب و چریک، امر سیاسی و امر نظامی، رد میکردیم. از یکطرف ما با تا حد مائو و جهاپ در نقش رهبری کننده حزب کمونیست در جنگ مسلحانه توده ای مواجه بودیم. از طرف دیگر رژی دوبره بمامیگت که پیشاهنگ لزوما حزب مارکسیست - لنینیست نیست، نیروی چریکی نطقه حزب است. چریک خود حزب است. ما از این تضاد این نتیجه را گرفتیم که پس از دوبره انحراف از اصول اساسی مارکسیسم - لنینیسم است. اما در سطور قبلی نشان دادیم که چنین نتیجه است و دیدیم که مسئله بر سر انکار نقش پیشاهنگ مارکسیست - لنینیست نیست، بلکه بر سر اشکالی از سازمان و عمل انقلابی است که تنها پیشاهنگ با توسل بیان میتوانست وظایف پیشاهنگ را انجام داده و به پیشاهنگ واقعی خلق مبدل گردد." (صفحات ۹۷ - ۹۸)

اینک طرف دیگر مدال نیز روشن میشود: نویسنده جزوه در عین آنکه بر سر آنست که "مارکسیسم - لنینیسم واقعی" و "انقلابی" بانام مائو عین میشود و پاآنکه تضاد نظریات او را در باره رهبری حزب کمونیست در جنگ انقلابی با نظریات رژی دوبره در کتاب "انقلاب در انقلاب" (که چریک را خود حزب و نوعی پیشاهنگ بمعنای واقعی کلمه میدانند) نیز واقف است، این نظریات که در سابق رد میکرد و حالا می پذیرد و بخش اساسی جزوه مورد بحث، همان نظریات رژی دوبره است که بقول نویسنده جزوه می گفت:

"هیچ نوع معادله متافیزیکی که در آن حزب مارکسیست - لنینیست پیشرو باشد وجود ندارد" (ص ۱۰۴)

و صریحا از زبان خود میگوید:

"ما میگوئیم نباید منتظر حزب شد، باید دست بهارزه مسلحانه زد." (ص ۱۵۱)

و پاآنکه نه فقط حزب توده ایران، بلکه کشورهای سوسیالیستی را به "رویزیونیسم" متهم میسازد خود تجدید نظر در آموزش مارکسیستی - لنینیستی انقلاب اجتماعی را امری عادی میسرود و غنامینویس:

"صبرترین نمیتوانست تصویری از "آغاز قیام" داشته باشد، چراکه تصویری از جنگ چریکی توده هانداشت. در آنزمان قیام یک پروسه زمانی کوتاه را تشکیل میداد که با شرکت توده های انبوه آغاز میشود، ولی اینک ما قیام را یک جنگ توده ای در نظر میگیریم که با حرکت موتور کوچک پیشاهنگ مسلح شروع بحرکت میکند." (ص ۱۵۶)

"موتور کوچک پیشاهنگ مسلح" - این درست همان اصطلاح "فعالیت توطئه آمیز اقلیت کوچک روشنفکران" را بنیاد می آورد که لنین در باره اسلوب پیشنهادی بلانکی از آن انتقاد میکند.

با تمام علاقه آشکارا نویسنده جزوه به رژی دوبره، وی به "قالب سازی" دوبره در مورد رابطه شهر و ده و "ساخت و پرداخت یک رشته مفاهیم متافیزیکی" از طرف دوبره منتهی است، زیرا میخواهد سرانجام عملیات پراکنده "چریکهای شهری" را آخرین سخن انقلاب بداند. (ص ۱۶۴)

چنین است سیمای سیاسی جزوه:

التقاط این نظریات دست چین شده و دلخواهی از کلاسهای مارکسیستی با نظریات مائو، رژی دوبره، کارلوس ماریگلا، ادگار رود ریگز، اعلام خیانت و رویزیونیسم جنبش سوسیالیستی جهانی و همه اینها بانیات صادقانه نجات ایران از چنگال استعمار و ارتجاع است. شخص بهاد این مثال کهنه لاتی می افتد: زمین جهنم چه بسا بانیات های پاک فروش شده است.

برای درک عمق اطلاع و صحت تمایل "مارکسیستی" نویسنده جزوه بجاست مثالی بزنیم:

۴) نمونه ای از تحلیل های "مارکسیستی" جزوه

برای آنکه نارسائی اطلاع نویسنده جزوه را از مارکسیسم - لنینیسم که ایدئولوژی مورد اعتماد است روشن سازیم بحثی را که در جزوه در زمینه تحلیل وضع کنونی کشور شده است بعنوان شاهد مثال انتخاب می کنیم:

در جزوه از صفحه ۲۸ تا ۴۵ تحلیلی از محتوی تحولات اقتصادی - اجتماعی در دوران انقلاب سفید (و حتی قبل از آن، و لویا اشاره یعنی از دوران استقرار حکومت رضاشاه) بعمل آمده است. کجنگه آن، در کنار برخی نظریات درست، یک سلسله درهم اندیشی در مفاهیم و استنباطات پیدا میدهد. صرفنظر از انواع قضایای مخدوش یا قابل بحث، نقص عمده این تحلیل آنست که بجای دیدن پروسه گذر از شرایط سرمایه داری در شهر و ده ایران از اوان مشروطیت و پیروزه از دوران استقرار حکومت خاندان پهلوی، جزوه مورد بحث، مطلب را بطور درک میکند که "با کودتای رضاخان فئودالیسم قدرت سیاسی خود را اساسا به امپریالیسم تفویض می کند" (ص ۲۳)، یا "مادکودتای رضاخان استقرار یک قدرت مرکزی را میسر می دهد، بدین آنکه این قدرت مرکزی انعکاس یک قدرت اقتصادی پیروزاوشی باشد، بدین آنکه رشد صنایع و تجارت داخلی به پیروزاوشی این امکان را داده باشد که با استفاده از قدرت

اقتصادی خود، در استقرار يك قدرت سیاسی مرکزی موفق باشد. (ص ۴۴) • این جریان، یعنی جریان جانشین شدن امپریالیسم ( و نه مناسبات سرمایه داری ) بجای فئودالیسم گویا در دوران "انقلاب سفید" نیز مشاهده میشود زیرا در جزوه گفته میشود که: "هدف باصطلاح "انقلاب سفید" عبارت بود از بسط نفوذ امپریالیسم در شهر و روستا" (ص ۳۲) و استدلال میکند:

"چطور شد که رژیم آگاهانه برآن شده پایگاه عدّه طبقاتی خود یعنی فئودالیسم را براندازد؟ آیا باید نتیجه گرفت که نابودی فئودالیسم صرفاً يك دروغ است یا باید گفت که فئودالیسم تکیه گاه عدّه رژیم نبود؟ اگر فئودالیسم تکیه گاه عدّه رژیم نبود پس قدرت سیاسی دولت انعکاس کدام قدرت اقتصادی و درجهت پیشبرد کدام قدرت بطور عدّه کار میکرد؟ حقیقت را بخواهیم این قدرت امپریالیسم جهانی است." (ص ۳۳)

معلوم است که نویسنده و جزوه، با وجود دعوی مارکسیست بودن، به اصل مارکسیستی تناوب ضرورت صورت بندی اجتماعی - اقتصادی (فرماسیونها) در اثر عوامل درونی جامعه معین، معتقد نیست و توجه ندارد که در صورت برافتادن فئودالیسم، (که وی بد رستی میگوید آنرا اثبات کند و بد رستی خطای گروه مائوئیستی "انقلاب بدون توده" را رد کند درك این پروسه میدانند) تنها مناسباتی که در ایران کنونی توانسته است جانشین آن شود مناسبات سرمایه داری است. این امر که سرمایه داری ما در ایران پیوند های عدیده و وابستگی به امپریالیسم جهانی است دلیل آن نمیشود که ما بگوئیم که قدرت امپریالیسم جهانی در اثر کودتای رضاخان و سپس انقلاب سفید جانشین فئودالیسم شده است. این يك خطای علمی و تحلیلی بسیار مهم است و خود نویسنده و جزوه بدون آنکه توجه کنند گاه در برخی جملات پراکنده به این واقعیت که سرمایه داری در ایران جای فئودالیسم را گرفته اعتراف میکند ولی افراد رهبر جابصورت يك نتیجه گیری منقح در نمی آورد. مثلاً میگوید:

"در شرایط فقر روز افزون و ورشکستگی مداوم، تشدید استثمار سلطه جابرانه سرمایه خارجی، فرجه شدن يك مشت سرمایه دار و وابسته و بوروکراتهای کله گند به بقیست ورشکستگی کاسیکار و صنمگر، باهت استثمار و حشیانه کارگران..."

روشن است که قید "سرمایه دار وابسته" و "بوروکرات" بهر جهت این حکم را نمی کند که آنچه در ایران جای فئودالیسم را گرفته است، مناسبات سرمایه داریست نه "امپریالیسم جهانی". لذا اگر جزوه درباحثه خود پاکسانی که محتوی تحولات اخیر کشور را از جهت خاتمه یافتن سلطه فئودالیسم در روستای ایران درك نمی کنند ذیحق باشد، در تشخیص این مسئله که جای فئودالیسم را مناسبات سرمایه داری گرفته است درچار سردرگمی است. بلافاصله می افزایم که مابا نتیجه گیریهای دیگر جزوه دربارۀ آنکه اکنون یکی از تضادهای اساسی جامعه ما، تضاد خلق با امپریالیسم است تردیدی نداریم زیرا در این امر که رشته های وابستگی تمدنی سرمایه داری ایران را با سرمایه داری انحصار امپریالیستی پیوند میدهد با توجیه و جزوه موافقم و این مطلبی است که حزب در تحلیل های خود اکنون سالهاست بیان داشته است.

ما این اشاره را به تحلیل مندرجه در صفحات ۲۸ - ۴۵ جزوه مورد بررسی آن آوردیم که در عین درجه ورود نویسنده و جزوه را به تحلیل مارکسیستی نشان دهیم. روشن است که برای تحلیل مارکسیستی بمعنای جدی کلمه باید مارکسیسم را بنیاده علم (چنانکه انگلس تصریح میکند) بد رستی فراگرفت و مثلاً درچار این اشتباه بزرگ نشد که يك مرحله در پیرس از فرماسیون اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری

آنهم در کشورهای دیگر (یعنی امپریالیسم جهانی) راجانشین يك فرماسیون زوال یافته در کشور ما (یعنی فئودالیسم) کرد! معنای این اشتباه آنست که ماتسلط امپریالیسم را در ایران از مبدأ کودتای سوم حوت (کودتای رضاخان) حساب کنیم. روشن است که استعمار در قرن نوزدهم، سپس امپریالیسم (یعنی سرمایه داری انحصاری) از آغاز قرن بیستم در ایران تسلط داشته اند و به همین جهت نویسنده و جزوه مجبور شده است یکجا اصطلاح "فئودالیسم وابسته" را بکار بندد. لذا شاخص محتوی اجتماعی - اقتصادی کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ رضاخان - سید ضیاء الدین و "انقلاب سفید" محمد رضاشاه ابداء راجانشین کردن "امپریالیسم جهانی" بجای فئودالیسم نیست، بلکه در اینجا محل های لازم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی برای بسط سریع سرمایه داری در شهر و روستای ایران است، منتها این سرمایه داری ناتوان که در کشورهای سابقاً نیمه مستعمره بسط یافته ناچار در انواع مناسبات وابستگی با سرمایه جهانی و امپریالیسم است.

این تحلیل، برخلاف آنچه که نویسنده و جزوه خواسته است به حزب توده ایران نسبت دهد، ناشی از آن نیست که ما میخواهیم بگوئیم چون مناسبات سرمایه داری جای مناسبات کهن اریسب - رعیتی را درده ایران میگردد لذا الحظه "مبارزه" قطعی نرسیده و حال باید منتظر بود. این تحلیل ناشی از بررسی واقعیات عینی است که مستقل از فکر هر کسی وجود دارد، خواه آنکس از زمره انتظار یون باشد که چشم براه وصول "لحظه مبارزه قطعی" هستند و خواه آنکس که از زمره "شباب زدگان" باشد که فکر میکنند با بکار آمدن "موتور کوچک پیشاهنگ مسلح" میتوانند "دیکتاتوری خلقی" راجانشین دیکتاتور شاه کنند! واقعیات عینی مستقل از خواسته است.

ولی واقعیات عینی باید در تنظیم سیاست مامور نباشد و الا آن سیاست بی سرانجام خواهد بود و از جهت استراتژیک شکست خواهد خورد.

۵) اصل مطلب بر سر چیست؟

تمام جزوه "تحلیلی از شرایط جامعه ایران" جستجوی پرتب و تاب راهی است برای رهائی از شر رژیم که بحق مورد نفرت اوست. کدام انقلاب بی است که در این احساس و نیت مقدس بانویسنده و جزوه یار نباشد. اما يك سلسله مقدمات غلط فکری موجب شده است که نویسنده در این راهبایی، به گمراه برود.

نویسنده و جزوه مانند تمام شایه زدگان که میخواهند ورد معجز نمون درگگون کردن جامعه و تبدیل "دیکتاتوری شاه" به "دیکتاتوری خلق" راهم اکنون و هر چه زود تر بپایند توجه ندارد که تحول انقلاب جامعه همیشه و در هر حال مبسز نیست و این امر فقط در شرایط معین تاریخی میسر است. تا زمانی که تناسب قوا در عرصه داخلی کشور (و در دوران ماحتی در عرصه جهانی) برای نیروهای انقلابی مساعد نباشد، تا زمانی که توده ها که محرك اساسی و آفریننده انقلاب بند بر اساس تجربه خود وارد عرصه فعالیت سیاسی برای درگگون کردن جامعه نشوند، پیشاهنگ بتنهائی نمیتواند بضریب فد آکاریهای شخصی هر فرد رهم این فد آکاریها ماهرانه و دلیرانه باشد، به هدف برسد. این قانون همه انقلاب بهاست، تمام روح آموزش مارکسیسم - لنینیسم در مسئله انقلاب در همین جاست. گفتن اینکه در عرصه ما چون دیگر مسائل روشن شده لذا اوضاع انقلابی در همه جا حکمرواست، و افراد پیشاهنگ میتوانند حتی بدون وجود سازمان متشکل حزبی با چند عمل ضربتی، توده ها را از "خواب و انجماد" خارج کنند و به عرصه نرسد بگشایند و کار انقلاب را بکسر کنند، نه فقط ساد و کردن فرط مسئله، بلکه سراپا غیر مارکسیستی است. تصور اینکه انقلاب نمیشود، زیرا مردم در خواب غفلتند، زیرا حزب توده ایران "خیانت کرده"، زیرا کشورها

سوسیالیستی با ایران رابطه اقتصادی د اثر کرده اند تصوری است سراپاخط و نشانه يك برخورد سطحی و احساساتی و محدود به مسائل بخرنج اجتماعی و تاریخی دوران ماست.

اشکال کار برای همه نیروهای عطشان تحول هرچه زودتر در ایران آنست که توجه نداشتند تا قواد عرصه جهانی هنوز بنحوی نیست که نقش امپریالیسم در ایران به صفر رسیده باشد. نقش امپریالیسم در ایران بسیار جدی است. هیئت حاکمه ایران و برلاس آن شاه بنا به حکم "شم طیفاتی" و راهنمای دوستان امپریالیست خود، با نگاه فرتوت نیمه فئودالی - پدشاهی راکه عقب مانده و لغت و فساد کاراخی بود، بکمک "انقلاب سفید" به پایگاه بورژوازی نسبتاً پنامیک و چشم بازی بدل کرده است. تازه این تمام قضیه نیست. عایدی روز افزون نفت ایران که قریباً سه میلیارد دلار در سال می رسد، امکانات عظیم مانور سیاسی و اقتصادی برای رژیم فراهم ساخته است. لذا رژیم بکمک يك سلسله رفرمها بکمک ایجاد دستگاه تضمینی وسیع (ساواک ارتش، ژاندارم و پلیس) و نیز بکمک این منبع در آمد توانسته است نگذارد میخا تناسب قوای داخل کشور بزبان او دچار تغییرات شدید شود. بدینسان وضع نامساعدی برای انقلاب پیش آمده است. شاید اگر، چنانکه ما بارها خواستار شدیم، در آغاز استقرار رژیم کنونی، نیروهای مخالف آن متحد میشدند، و با مشی درستی عمل میکردند، وضع بمراتب به از این بود. ولی این کار نشد و رژیم فرصت یافت تا خود را ولو برای سالهای چند استوار نگاه دارد. درست در این شرایط نامساعد (که بدون تردید موفقی است)، برخی روشنفکران انقلابی که از مارکسیسم - لنینیسم استنباط جامعی ندارند ما بلند فرمول معجز نمایی پیدا میکنند و رژیم را سرنگون سازند، لذا در دام شیوه ها شی می افتند که اتفاقاً مارکسیسم - لنینیسم در روبرو با آن شیوه ها پدید شده است.

البته تاریخ در جاده نقد برآمیز از پیش معین شده ای سیر نمیکند. نه تنها نسخه "موتور کوچک" که نویسنده جزوه از آن تا حد ابطار شخصی دفاع کرده، بلکه ترور فردی، کودتا و امثال اقدامات دیگر نیز میتوانند بطور تصادفی و استثنائی گاه به نتایج معینی برسند. ولی حزب طبقه کارگر بدنیال قادر نمیرسد، بلکه بدنیال آنچنان مشی انقلابی میورد که از درک قوانین تکامل عینی جامعه ناشی شده است.

ما برای تمام تئوریهای رنکارتیک نوپلا نیکهشی از نوع "چریک شهری" و "پیشاهنگ نو" و امثال آن که در موفقی ترین حالات آن ارزش قیاری دارد، ارزش تاریخی، ارزش استراتژیک قائل نیستیم.

مانیکوئیم چون این کار تلفات دارد لذا بد است. مانیکوئیم توسل به اسلحه از گناهان کبیره است! صحبت بر سر صحت و واقع گرایی اصولی مشی انقلابی است. لنین تصریح میکند که خود اشکال مبارزه اساس نیست. این اشکال را زندگی و تاریخ هموزان زیادی نو نو و گونه گون پدید می آورد. بلکه اصل آنست که این اشکال در چه مجموعی از مشی تاکتیکی و استراتژیک قرار گیرد. همه اشکال، اگر در درون مشی درست استراتژیک ضرورت یابند، میتوانند دارای اثر بخشی تاریخی باشند. مسئله عدیه روشن کردن آن مشی است و آن مشی را هم تنها مارکسیسم - لنینیسم میتواند روشن کند نه بلانکیسم و آنارشیزم و مکاتب "تازه" آنها.

همچنین سخن بر سر این یا آن شکست نیست. صحت بر سر ضرورت تا مین پیروزی تاریخی مشی است. مشی های صحیح نیز بارها شکست میخورند، تلفات میدهند. تئوریسین های مارکسیستی گفته اند که انقلاب بها غالباً در دور اول یا حتی در دوم شکست میخورد و این دورها در حکم تعین برای انقلاب پیروزند است و اصولاً کار انقلابی بدون شکست، بدون تلفات ممکن نیست. امام شی صحیح از جهت تاریخی پیروز است. در اینجا شکست خوردگان امروز، پیروزند آن فرد آیند. ولی در مسیبت برکنش مشی غلط از جهت تاریخی حتماً شکست میخورد، اگرچه به پیروزهای موقت برسد، یا اگر چه

نماینده گان و سخنگویان پاک نهادی از نوع لوشی بلانکی، چه گوارا و پیروز پویان داشته باشد. در اینجا میخواهیم چند نقل قول از لنین بهاوریم که مناسب با این بحث است. همه سخنان لنین انعکاس خیره کننده و خرد انقلابی اوست و سخنان زیرین ملخص تجربه تاکتیکی بزرگترین انقلابی عصر ماست که میتواند برای همه انقلابیون درس باشد. لنین در مقاله معروف خود "درباره اهمیت طلا" نویسد:

" برای انقلابی واقعی، بزرگترین خطر، و شاید تنها خطر عارتست از اغراق در انقلابیت، فراموش کردن حد و شرایط بکاربردن موفقیت آمیز این شیوه های انقلابی - انقلابیون واقعی وقتی شروع کردند، انقلاب را با حروف برجسته بنویسند، از انقلاب راه چینی "الهی" بدل کنند، و قنکه شروع کردند کج شوند و استعداد درک و سنجش و آرزوهای این نکته راکه در چه لحظه ای، در چه شرایطی و در چه رشته علی باید بشیوه انقلابی عمل کرد و در چه لحظه و در چه شرایطی و در چه رشته علی باید توانست بشیوه رفرمیستی برداخت، بنحوی هرچه خون سردانه ترازد ست دادند، در اینجا کارکردن خود را شکاندند (کلیات بروسی، جلد ۲۳، ص ۸۶ - ۸۷).

و نیز در مقاله لنین تحت عنوان "بغتاسیت چهارمین سال انقلاب اکثر" چنین میخوانیم:

" ما به مبارزه باد شواریهایی بی حد و حصر خود گرفته ایم. به همین سبب است که دشمنان ما راستگ خارا و نمایندگان سیاست "دند آن شکن" ناهیده اند. ولی ما همچنین، لااقل تا حد معینی، هنرد یکی راکه در انقلاب ضرورت است، فرا گرفته ایم؛ یعنی: نرمش امکان تغییر سریع و شدید تاکتیک خود. باد رنظر گرفتن شرایط عینی تغییر یافته، انتخاب راه دیگری بسوی هدف، در صورتیکه راه گذشته در دوران معینی از زمان، مخالف مصلحت و غیر ممکن آزاب در آید."

لنین در مقاله خود "درباره با یکوت" مطالب رهنمای زیرین را متذکر میگردد:

" در صورت تفوق شکننده قوا میتوان با حیطه مستقیم رود رو فتح کرد. در صورت عدم تکلیف قوا میتوان راه دورانی، انتظار، زبکزاك، عقب نشینی و غیره لازم باشد. " (کلیات بروسی، جلد ۱۳، صفحه ۸).

از این قبیل نقل قولها از لنین میتوان فراوان آورد (۲).

ما در باره انقلاب از نظر مارکسیسم و درباره رابطه مارکسیسم با روشهای بلانکیستی و تئوریستی، چنانکه در آغاز این مقال نیز یاد آور شد، ایم، در شماره ۲ سال ششم و در شماره سوم سال یازدهم "دنیا" بتفصیل سخن گفته ایم و پیش از آنچه که گفته شد ضرورت نیست. هدف این مقاله بطور صدقه روشن ساختن این نکته بود که جزوه "تحلیلی از شرایط جامعه ایران" يك جزوه مارکسیستی - لنینیستی نیست، بلکه يك جزوه التقاطی است که در آن اندیشه های نو بلانکیستی و غیر مارکسیستی کسانی مانند رژیم صوره و روده ریکز غلبه اساسی دارد. ما منشا این اندیشه ها را انقلابیگری خورد بورژوازی میدانیم. اما در باره قضاوتهای غلط جزوه درباره حزب ما مشی آن، با تمام گزندگی و نارواشی این قضاوتها، ما ترجیح میدهم پاسخ آنرا به چه روان و چه نمایی بدیم که نظیر این مطالب را در از صحنه نبرد بسا جنبالی گوشخراش تر نگاریم. چنانکه بارها نیز چنین کرده ایم، زیرا در آنجا منطبق بحث و مناظره میتواند بدین برخی ملاحظات عاطفی عمل کند.

(۲) در شماره گذشته "دنیا" در مقاله رفیق مسعود تحت عنوان "استراتژی شکست" مقداری از تعالیم لنین نقل شده است و در اینجا تکرار نمیکنیم.

## درباره استراتژی ایدئولوژیک امپریالیسم

مقاله زیرین نوشته آکادمیسین ک ۱۰ آریاف درباره استراتژی امپریالیسم در مسائل ایدئولوژیک متضمن تحلیل عمیق مشمی امپریالیسمشاد رشرابط کنونی است. آریاف بررأش پژو هسگسآه ویژه امریکادرشوروی فراردارد و تعمیم های مندرجه در مقاله وی نتیجه بررسی صیق فلکت هاطی درانهای طولانی است.

هرگز درانی وجود نداشته است که در آن تغییراتی محقق و جامعیت تغییرات دوران ماروی داده باشد. این قانونی است، زیرا محتوی دوران ما اساسی ترین تحولی است که در تاریخ روی داده است. این تحول عبارتست از گذار از سلطه چند هزارساله طبقات بهره کش به سوسیالیسم و کمونیسم، گذار از ماقبل تاریخ بشریت بتاریخ حقیقی آن. تغییرات سریع و بنهادی، تمام جوانب زندگی اجتماعی را در بر میگیرند و پدیده های نوین متعدد را بوجود میآورند. از جمله رشد کیفی مبارزه ایدئولوژیک در روابط بین المللی.

### مبارزه بین سوسیالیسم و سرمایه داری

نقش نوینی که مبارزه ایدئولوژیک در روابط بین المللی آغاز کرده است قبل از هر چیز به تقسیم جهان بد و سیستم مربوط است. این واقعه بزرگ تاریخی تعیین کننده ماهیت تضاد عد و، تضاد م عمده در روابط بین المللی سراسر دوران ماست.

خصیلت متناقض تضاد عد و در روابط بین المللی بهیچوجه از پیش شکلهای نمود و حیل این تضاد رامعین نمیکند. بویژه بهیچوجه موجب این نمیشود که تضاد مات بین المللی ناگزیر بهیچش از گذشته شکل حادثی بخود گیرند یا بمقیاس بزرگتری اصال زور شود. آن اشکال مبارزه بین المللی دولتها مثل جنگ، اشغال، الحاق، استعمار و غیره که بالاترین وسیله اعمال زور هستند، از بسک نظام اجتماعی ناشی میشوند که بر مالکیت خصوصی وسائل تولید و بهره کشی مبتنی است. این مطلب راتمام تاریخ روابط بین المللی از جمله تاریخ دو جنگ جهانی بوجه قانع کننده ای تأیید میکند. در عین حال باید ایش سوسیالیسم آکان جلوگیری از جنگ و مقاومت طیه تجاوز و استعمار بسیار توسعه یافته است. در اینجامایا یکی از مسائل اساسی تئوریک و سیاسی روابط بین المللی کنونی برخوردار میکتیم. و آن مسئله مربوط به محتوی و شکل مبارزه غیرقابل اجتناب تاریخی و سیستم جهانی است. تشبانه حل شعر بخشش این مسئله اصل همزیستی مسالمت آمیز بین کشورهای است که نظام اجتماعی مختلفی دارند. این اصلی

است که دولتهای سوسیالیستی مطرح کرده اند.

پیدایش تضاد بین دو طبقه اصلی تکامل اجتماعی معاصر، که تضاد عد و روابط بین المللی هم هست بمعنای تحول عمیقی در این روابط بود. بویژه خصیلت ایدئولوژیک این روابط یکی از پدیده های نوین است. و این کاملاً مفهوم است که در لحظه ای که تضاد م و مبارزه بین دو طبقه متخاصم عامل تعیین کننده این روابط میشود، ایدئولوژی اهمیت جدی کسب میکند، زیرا از این زمان روابط بین المللی نه فقط یک صحنه مبارزه طبقاتی اقتصادی و سیاسی، بلکه همچنین یک صحنه مبارزه طبقاتی ایدئولوژیک میشود. در سیاست خارجی، دو طبقه در برابر یکدیگر قرار گرفته اند که هر یک ایدئولوژی و نظریات خود را درباره دنیا، سیاست و تمام مسائل مهم اجتماعی دارد. به بیان دیگر بانقسام جهان بد و سیستم، روابط بین المللی نیز عرصه تضاد م و ایدئولوژی طبقاتی متضاد میشود.

طبی مبارزه ایدئولوژیک بهیچوجه علت عد و بحث ها، تضاد م ها و زد و خورد هادر جهان نمیشود. مبارزه ایدئولوژیک یکی از اشکال مبارزه طبقاتی در روابط بین المللی است، و در حقیقت شکل مهمی است، بویژه از این جهت که درست در زمینه ایدئولوژی مبارزه طبقاتی در جهان و مبارزه طبقاتی در داخل هر جامعه پیوند بسیار نزدیکی بیکدیگر دارند. بدین ترتیب مبارزه طبقاتی ایدئولوژیک عامل مهمی در سیاست خارجی میشود.

علت مهم دیگری که موجب شده است مبارزه ایدئولوژیک یک جنبه تفکیک ناپذیر و بسیار مهم روابط بین المللی شود، تا شیر روز افزون توده های وسیع مردم در سیاست خارجی است. این واقعیت که نخستین بار از طرف مارکسیست - لنینیست هاتا تأیید شد، بتدریج از طرف دانشمندان بورژوازی هم تأیید میشود. بدیهی است در عین حال کوشش میشود علتهای این پدیده را توضیح داده شود.

پیدایش سیاست خارجی و دیپلماسی کاملاً نوین کشورهای سوسیالیستی ناشی از تقاضای مبارزه کرد. سیاست خارجی و دیپلماسی کشورهای سوسیالیستی نه فقط منافع و خواست توده های خلقهای سراسر جهانرا بیان میکند، بلکه همچنین آگاهانه این هدف را تعقیب میکند که نفوذ توده های زحمتکش را در روابط بین المللی همه جانبه گسترش دهد.

عامل دیگری که اهمیت بزرگی دارد اینست که بویژه پس از جنگ جهانی دوم در کشورهای سرمایه داری نیز قطع نظر از تمرکز قدرت در دستهای سرمایه داری انحصاری، شرایطی بوجود آمده است که بمبارزه توده های زحمتکش در راه منافع و خواستهای آنان در سیاست خارجی امکاناتی بزرگی میدهد. و بالاخره ارتقاء خلقهای آسیا، آفریقا و امریکای لاتین بیک زندگی مستقل دولتی و سیاسی است که کاملاً بجزیران اقتاده است.

یکی از ویژگیهای دوران ما یعنی دوران گذار بشریت از سرمایه داری به سوسیالیسم اینست که روابط بین المللی نیز بطریقه معینی خصیلتی انتقالی کسب میکند. روابط بین المللی اکنون شکل فوق العاده پیچیدهتری گرفته است: عناصر کهنه یعنی سرمایه داری و روابطی که سرمایه داری بین خلقها بوجود آورده است و عناصر نو یعنی سوسیالیسم و روابط نوین بین المللی آن، عناصر سیاست خارجی سنتی طبقات و دولتهای بهره کش و فعالیت کشورهای سوسیالیستی و توده های زحمتکشان بهره گیری طبقه کارگر در سیاست خارجی، با یکدیگر در تضاد هستند و بر یکدیگر تأثیر میکنند.

وسعت مبارزه زحمتکشان علاوه بر امکانات واقعی برای اعمال نفوذ در سیاست، همچنین به این بستگی دارد که تا چه اندازه توده های زحمتکشان بحل مسائل سیاست خارجی علاقه دارند. زیرا این مطلب روشن است که زحمتکشان حتی وقتی آگاهانه بزرگی داشته باشند در برابر مستمران مقاومت کنند، از این امکانات فقط برای آن خواستنها در سیاست خارجی استفاده میکنند که منافع اساسی آنان واقعاً مربوط است. مطلب دیگر اینست که برای اینکه توده های مبارزه کنند باید نه فقط حقیقتاً در حل این یا



آن مسئله سیاست خارجی ذینفع باشند، بلکه همچنین آنها باید بمنافع خود آگاه شوند. درگذشته بارها پیش آمده است که زحمتکشان در جریانها ناظر غیرفعال بودند، در دست باین علت که آنان به اهمیت باتناوب عملیات دولتهای ستگر در سیاست خارجی آگاه نبودند.

تلاش در راه جلوگیری از جنگ هسته ای که مصهت بزرگی برای سراسرجهانست يك انگیزه مبارزه توده های زحمتکشان است. انگیزه ایست که میتواند موجب عملیات سیاسی فوق العاده فعالی از جمله (در شرایط معینی) انقلاب شود. امکان انقلابی که در نتیجه تهدید هستی تمام خلقها بوجود میآید بهیچوجه کمتر از آن نیست که در نتیجه فقر، محرومیت از حقوق سیاسی و ستم ملی بوجود میآید. طبقه پدیده های اخیر تاکنون میلیونها زحمتکش به مبارزه انقلابی برخاسته اند. ممکن است که زحمتکشان عوامل نوین وضع سیاسی کنونی را کاملاً نشناخته باشند، همچنانکه حکومت کنندگان در کشورهای امپریالیستی این عوامل را کاملاً درک نکرده اند. ولی زحمتکشان شروع کرده اند حداقل امپریالیستی را محسوس کنند، آنها را به مانور کردن وادارند و بدین طریق بطور محسوس بر اوضاع بین المللی تاثير بکنند.

د پیماسی کشورهای سوسیالیستی

وقتی که طبقه کارگر، مسلح به جهان بینی علمی که امکان میدهد ماهیت پدیده های سیاست داخلی و خارجی بد رستی فهمیده شود، به صحنه تاریخ کام نهاد، این امکان بوجود آمد حصار استراری، دروغها، پند ارهاو قضایای قهلی که مدت ها توده های خلق را از حقایق روابط بین المللی جدا کرده بود درهم شکسته شود. یکی از وظایف مستمر جنبش منسکل کارگری این بود که به طبقه کارگر کمک کند تا بر موز سیاست بین المللی مسلط شود. و این بویژه در مورد جنگهای جنایت باری کسب اهمیت کرد، که امپریالیستها تذراک میدیدند و بر مبرافروختند. افشا، نلغه های تذراک این جنگها، مبارزه علیه تبلیغات میلیتاریستی يك وظیفه داهی جنبهای کارگری و فعالیت سیاسی واید پولوژیک آنها شد. تا وقتی که طبقه کارگر، حداقل در یک کشور، سیاست خارجی و د پیماسی خود ش رانداشت برای زحمتکشان بسیار د جویبار بود در امور بین المللی وارد شوند و بطور موثر در فعالیت سیاسی خارجی دولت تاثير بخشند. ولی از وقتی که تطبیق بین دولت سوسیالیستی با د پیماسی نوین یعنی د پیماسی سوسیالیستی تشکیل شد وضع بطور اساسی تغییر کرد.

این د پیماسی البته با استرالیسی سرکاری ند ارد. در شرایط مبارزه علیه امپریالیسم نباید نقشه ها، تصمیمات و خطوط تاکتیکی را بر د شمن افکار کرد. د پیماسی علمی انجا آغاز میشود که هدفهای اساسی سیاسی دولت، ماهیت سیاست خارجی طوری هستند که احتیاجی به مخفی نگاه داشتن آنها از خلقها نیست، بالعکس خلقها، توده های زحمتکش با اطلاع باین هدفها نه فقط معنا بلکه با مبارزه فعال خود از آنها پشتیبانی میکنند. و این د پیماسی علمی را بسلاهی مبدل میکند که برای هر سیاستی و هر نظام اجتماعی مناسب نیست. این د پیماسی بعد اعلی افزار سیاسی جانبدارانه ایست که فقط میتواند به سیاستی اطمینان بخش خدمت کند، که مدافع منافع توده های زحمتکش باشد. د پیماسی علمی یمتابه تنها د پیماسی ممکن نظام اجتماعی نوین بوجود آمد. در منافع عمیق این نظام اجتماعی توده های زحمتکش کشور تمام جهان شریک هستند. این نظام اجتماعی نفعی در این ند ارد که هدفهای سیاست خارجی و اقد امانت خود را از توده ها مخفی کند.

امپریالیسم و بحران اعتماد

منافع انحصار هاد رتشد بد بهره کشی زحمتکشان و ستم سیاسی، در محدود کردن د مکرسی و از بین

بردن مقاومت علیه نقشه های ارتجاعی و تجاوز آنهاست. این منافع در نظریات معین طبقه حاکم منعکس میشود. تمام سیستم نظریات سیاسی امپریالیسم بتوجه "حق" سلطه و تشدید مد اخله آن در تمام زمینه های اجتماعی کشورهایی که تابع انحصارها هستند، بتوجه "حق" فریب توده ها و نشر اخبار نادرست و تحریف افکار عمومی خدمت میکند.

ولی وقتیکه امپریالیستها بجامعه روی آورند و کوشش میکنند ادعای سلطه خویش را در برابر خلق توجیه کنند بی پایگی این نظریات بخودی خود آشکار میشود.

در دوران مانفیرات قلمی روی داده است. این تغییرات فقط مربوط باین نیست که منافع سرمایه داری بیش از پیش با منافع طبقات و قشرهای د یگر جامعه سرمایه داری در تضاد میافتند. این مسئله مطرح است که مواضع معنوی طبقه کارگر و جهان سوسیالیسم محکم شده است. این بدان معنی نیست که هم اکنون اکثریت انسانها در جامعه سرمایه داری نظریات مارکسیستی-لنینیستی دارند. ولی باین معنی است که جهان بینی سوسیالیسم صیقل یافته گرفته توده های خلق را بجنبش میآورد و به آنان کمک میکند تا منافع خویش را بهتر بشناسند.

در نتیجه این تغییرات انکارناپذیر در آگاهی اجتماعی، نظریات پرورژوایی امپریالیستی که سلاح مبارزه سرمایه داری برای نفوذ در مغز توده های خلق است، غیر قابل استفاده میشود. باین علت نیز وضع خاصی بوجود آمده است که امپریالیسم را مجبور میکند در مبارزه جهانی بر سر مغزها و قلبهای انسانها با پرچی که به آن تعلق ند ارد، و با شعارهایی بیدان آید که با زحمتکشان طبقاتی دزدیده شده و با از اسلاف پرورژوا-دمکراتیک بکار گرفته شده است. اهمیت یکی از مبانی استراتژی سرمایه داری امپریالیستی کنونی در مبارزه اید پولوژیک.

این واقعیت نیز که سرمایه داری امپریالیستی در نتیجه بهره گیری سوسیالیسم در مبارزه جهانی علیه سرمایه داری و فشار مبارزه طبقاتی طبقه کارگر بیش از پیش مجبور است به مانور دست بزنند و به عقب نشینی هائی تن دهد در زندگی معنوی جامعه پرورژوایی منعکس میگردد. در اینجا بهیچوجه این مسئله مطرح نیست که امپریالیسم حقیقتاً این یا آن نظر سوسیالیستی را قبول کرده باشد. ولی تاکنیک سیاسی غلبه نشینی های جد اگانه و لزوم "درمان" جراحات آشکار نظام اجتماعی سرمایه داری بدون تردید در نظر های معینی منعکس میشود. زیرا وقتی که طبقه حاکم در اثر فشار مبارزه طبقاتی زحمتکشان به رفورمهاسی اقدام میکند این نشانه آنست که حفظ د کترین اید پولوژیک رسمی بشکل سابق د هواراست. بنابراین سوسیالیسم طبقه حاکم مجبور است این د کترین را با تاکنیک رفورمهاسی مطابقت دهد. این وضع در باره عقب نشینی در سیاست خارجی و بسیاری زمینه های دیگر نیز صادق است.

البته در اینجا خود تاکنیک عقب نشینی و مصالحه و همچنین انعکاس اید پولوژیک آن مورد جرو بحث پرورژوایی انحصارگراست. این پرورژوایی به گروههای مختلفی تقسیم شده است که هر یک از آنها برای خود نظریاتی دارد. باین معنی درد اخلی طبقه حاکم مبارزه اید پولوژیک وجود دارد که دنباله مبارزه سیاسی داخلی طبقه حاکم بوده و در جریان آن، مسائل تاکتیک و جهت های مشخص سیاست و غیره حاصل و فصل میشود.

درباره استراتژی و تاکتیک سیاست و تبلیغات امپریالیستی

تئوری مارکسیستی - لنینیستی هم برخورد پرورژواییستی راست و هم برخورد سکتاریستی و دکاماتیک را در تحلیل امپریالیسم و سیاست آن رد میکند. تئوری مارکسیستی - لنینیستی میطلبد که به پدیده ها و مسائل نوین زندگی، از جمله به مسئله قشر بندی در داخل پرورژوایی کنونی یادقت زیاد برخورد شود.

از تمام تنوعی که تصویر سیاست کنونی پورژواکی نشان میدهد و خط مشی را باید جد کرد، که بطور کلی میتوانند و خط مشی اساسی بشمار آیند. یکی خط مشی مرتجعترین و متجاوزترین محافل امپریالیسم، که قبل از هر چیز بر افعال زور مبتنی است و طرفدار حمله مستقیم به سوسیالیسم است. ماهیت این خط مشی آشکار است. خط مشی سیاسی دیگر، که در مبارزه بخاطر منافع طبقاتی پورژواکی مانور جنسی، امتیاز و مصالحه و غیره راهم در نظر میگیرد پرخروش است. عناوینی که طرفداران خط مشی اخیر بیان میکنند از قبیل "معتدل"، "لبرال" و غیره میتوانند گمراه کننده باشند. وقتیکه باید خلاصت تاکتیکی اختلاف بین این دو خط مشی سیاسی مشخص گردد، نباید حق و اهمیت این اختلاف بهیچ شکلی کم ارزیابی شود. اگر این دو تاکتیک در تکاملشان مورد ملاحظه قرار گیرد و به گرایشهای تعیین کننده مبارزه طبقاتی توجه شود، آنوقت میتوان نتیجه گرفت که یکی از این دو تاکتیک کوشش گروههای معینی از امپریالیسم را که در شرایط نوین تاریخی با اسلوبهای قدیمی عمل میکنند منعکس میسازد و حال آنکه تاکتیک دیگر همین تلاش است برای پیدا کردن راههای نوین مبارزه، راههایی که با شرایط کنونی و در صورت امکان با مراحل تاریخی آینده بیشتر مطابقت داشته باشند. بعقیده من تاکتیک دوم بیشتر به شرایط کنونی مربوط است. این تاکتیک همین تلاش است برای انطباق سیاست امپریالیستی بر شرایط نوین. این جریان با شکلهای سازمان پورژواکی انحصارگر و در درجه اول با سرمایه داری انحصاری دولتی پیوند تنگ دارد. سرمایه داری انحصاری دولتی نه فقط معلول افزایش تمرکز سرمایه و تکامل نیروهای مولد جدید در شرایط عمل قوانین اقتصادی سرمایه داری است، بلکه همچنین نتیجه عوامل سیاسی ناشی از رشد مبارزه طبقاتی نیز میباشد. باین معنی میتوان سرمایه داری انحصاری دولتی را بدون تردید بمثابه شکل جدید و ظرفیت تر سازمان پورژواکی حاکم تلقی کرد.

این بدان معنی است که طبقه کارگر باید ضمن طبقاتی بهتر متشکل شده ای روبروست، دشمنی که بین سازمانهای اقتصادی، سیاسی (از جمله بهترین سازمان سیاسی یعنی دولت) و ایدئولوژیک خود پیوند مستقیم برقرار کرده و به یک دستگاه نیرومند حاکمیت سیاسی و معنوی تشکیل داده و اخیراً شکلهای نوینی برای سازمان بین المللی خود بوجود آورده است. در این نباید تردید داشت که در شرایط تغییر متناسب نیروها، حداقل بخشی از پورژواکی امپریالیستی کوشش خواهد کرد تاکتیک جدیدی در مبارزه طبقاتی یکار برد. ماهیت این تاکتیک جدید هارت خواهد بود از جستجوی راههای موثرتری برای تأمین حاکمیت بر مخالفین طبقاتی طبقه کارگر و همچنین طبقات و قشرهای اجتماعی دیگر جامعه پورژواکی کنونی.

سرمایه انحصاری با استفاده از توسعه امکانات اقتصادی و دستاورد های انقلاب علمی - فنی و با اتکا به دستگاه نیرومند حاکمیت طبقاتی، دستگاهی که از بخشهای متعددی تشکیل شده است، همچنین با اتکا به جنبه های سیاسی و دستگاه عظیم تبلیغاتی برای فریب و انحراف افکار عمومی مواضع مهمی در سازمانهای رفورمیستی کارگری و میدان بزرگی برای مانور و در آمیختن فشار مستقیم با امتیاز دادن و عوام فریبی بدست آورده است. چون عرصه زندگی اجتماعی، که مستقیم و غیر مستقیم زیر نفوذ دستگاه انحصاری است، روز بروز گسترش مییابد، سرمایه انحصاری میتواند در نقاطی که مقاومت سرسختانه ببقایده است خطرناک میشود. این اشکال عقب نشینی کنند در نقاطی که طرف مخالف مواضع ضعیفی دارد چیزی را که از دست داده است جبران کند.

این بود در مورد سیاست داخلی و امداد رها ره مبارزه طبقاتی بین المللی پورژواکی امپریالیستی تاکتیک جدیدی ضروری شد خواه بعلمت تغییرات اساسی در تناسب نیروها بین سرمایه داری و سوسیالیسم و خواه در نتیجه تغییر خصلت جنگ با موشک و سلاح هسته ای. ولی هدف تغییر نکرد: جلوگیری از توسعه سوسیالیسم و در صورت امکان تغییر سیر حوادث در جهت کس و استقرار جدید حاکمیت

نامحدود در جهان. ولی مبارزه بخاطر این هدف در شرایط نوین خواهان وسائل سیاسی و اسلوبهای جدید و تاکتیک جدیدی است.

خطاست اگر قبول کنیم که این تاکتیک بصادگی جا بگزین دکترین سابق میشود یعنی دکترین "برچیدن" یا "آزاد کردن" کشورهای سوسیالیستی، که اسلوبهای فشار نظامی را با فعالیت اخلاقی گرانه وسیعی توأم میکند. همچنین بی پایه است اگر قبول کنیم که امپریالیسم از فعالیت اخلاکرانه علمی اجتناب خواهد کرد و یاد رصدد است که از آن اجتناب کند. وقایع سالهای اخیر بیشتر گواه بر این است که فعالیت اخلاکرانه همچنان بمثابه سلاح مهمی علیه سوسیالیسم بکار برده میشود.

معهد، قطع نظر از اینکه وسایلی "ستنی" مبارزه علیه سوسیالیسم از زرادخانه امپریالیسم ناپدید نشده است، نشانه های زیادی هست حاکی از اینکه به اسلوبهای دیگر و تاکتیک دیگر مبارزه بیش از پیش توجه میشود.

ماهیت این "برخورد نو" در مبارزه علیه سوسیالیسم هم اکنون متبلور شده است. و آن عبارتست از: به برانداختن سوسیالیسم و احیای سرمایه داری نباید زیاد امید وار بود، بلکه بیشتر باید پیسک "استحاله" تاریخی یا "فرسایش" سوسیالیسم و تضعیف وحدت اردوی سوسیالیستی امید وار شد، بجای سیاست خصمانه غیر قابل انعطاف و حد اکثر محدودیت تماس و ارتباط با کشورهای سوسیالیستی در سراسر جبهه باید توسعه روابط اقتصادی، علمی - فنی و فرهنگی برداخت تا بهد فهای خود رسید. تحلیل کامل این عوامل جدید هنوز ممکن نیست ولی ملاحظاتی میتواندهمان شود.

نخست اینکه این سیاست جدید امپریالیسم در مورد کشورهای سوسیالیستی با وضوح تمام بهترین آگاهی باین واقعیت است که امید واریهای دولتهای امپریالیستی با اینکه نظام اجتماعی سوسیالیستی توانایی زندگی ندارد و میتوان اثرات بازور از بین برد نقش بر آب شده است. بنابراین تاکتیک جدید دارای ماهیت دفاعی است. و نظریاتی که در زمینه ایدئولوژی و تئوری برای توجیه این تاکتیک ارائه میشود، موید آنست. ملاحظه دیگر مربوط است به نوع و طریق برخورد تئوریک های این سیاست به مسائلی نظیر کاهش و خاتم اوضاع بین المللی، بسط همکاری اقتصادی و علمی - فنی و غیره.

بطوریکه واقعیتها نشان میدهد بسیاری از ایدئولوژیهای "ايجاد سر پلها"، کار آبی و سود مندی این عناصر را برای غریب طبق معیارهای کاملاً مشخصی ارزیابی میکنند. این معیارها با کوششهایی که بکمک این عناصر میتوان برای تحکیم صلح و امنیت بین المللی و تکامل اقتصاد و علم و فرهنگ و طرف بعمل آورد بهیچوجه سازگار نیست. در اینجا فقط یک معیار بکار می رود که ماهیت خصلت دیگری دارد: چگونه میتوان از این عناصر جدید سیاست حتی الامکان بجنبه موثرتر بمان سوسیالیسم استفاده کرد؟ آن شکلهای روابط بین المللی که بطور کلی پذیرفته شده اند و از قرنهای شہرت نیکوتی دارند مثل بازرگانی و روابط فرهنگی و غیره، بشد خود مدلل میشوند، یعنی به اسلحه اخلاقی و تلاشی کشورهای دیگر. البته این دو سانس کشورهای سوسیالیستی را از راه همزیستی مسالمت آمیز منحرف نمیکند. اینکه در برابر کوششهایی که علیه وحدت کشورهای سوسیالیستی وارد کردن لطمه به سوسیالیسم بعمل میاید باید هشمار بود، مسئله ایست دیگر. ولی بطور کلی درست در اینجا، یعنی در زمینه روابط با کشورهای سوسیالیستی است که عناصر برخورد واقع بینانه ای به سیاست دیده میشود. بدین معنا که ضمن حفظ پیوند نزدیک با سنتهای فراوان و پیشد اوریهای ضد کمونیستی برای دمساز شدن با شرایط جدید نیز کوششهایی بعمل میاید. بویژه در اینجا است که این عناصر با خط مشی های کهنه سیاسی، که سیر عمومی تاریخ مدت باست ناد رستی آنها را ثابت کرده است، پیوند می یابند.

در چنین پیوندی است که عناصر واقع بینانه میتوانند محوری خود را از دست بدهند. ولی پیسک جریان دیگر هم ممکن است، که طی آن گسترش واقعیت علمی، برعکس، این عناصر را تحکیم بخشد و تاثیر

آنها را بر سیاست علی‌الافتاح دهنده البته در این مورد هم روابط بین سرمایه داری و سوسیالیسم روابط مبارزه طبقاتی خواهند بود. ولی این روابط میتوانند جهتی بگیرند که خطر یک جنگ جهانی را در برزند داشته باشد و بمسابقه مسالمت آمیز و همکاری عادی در زمینه هائی امکان دهد که برای هر دو طرف سود مند باشد. اتحاد چمسا همسر شوروی سوسیالیستی و دیگر دولتهای سوسیالیستی در سیاست خارجی خود از اصول همزیستی مسالمت آمیز پیروی میکنند.

از اظهارات برخی تئوریسین های غربی چنین مستفاد میشود، که افزایش نقش مبارزه ایدئولوژیک از جهات بسیاری ناشی از آنست که با وجودن اسلحه اتمی توسل به جنگ بمنابیه وسیله ای برای از بین بردن مخالف روز بروز مشکلتر و خطرناکتر میشود. این اظهارات سیاستمداران و تئوریسین های بورژوازی در ادبیات مارکسیستی نیز مبحثی شایسته آورده میشود. و این درجائی است که توضیح داده میشود بچه علت امپریالیسم به مبارزه ایدئولوژیک اهمیت زیادی میدهد. باین کار بنفسمه ایرادی وارد نیست: برای سیاستمداران غربی که شروع کرده اند بفهمند یک جنگ هسته ای برای امپریالیسم بمنزله خودکشی است، در واقع چیزی غیر از این باقی نمماند که اسلوههای نوینی برای مبارزه علیه سوسیالیسم جستجو کنند. مبارزه ایدئولوژیک یکی از این اسلوههاست. ولی از اینجا بهیچوجه این نتیجه بدست نمی آید که تکیه بر مبارزه ایدئولوژیک لفظ خصمه خط مشی تاکتیکی بورژوازی کنونی است و فقط این تاکتیک است که اسلوههای پانزدهم، مانورهای جنبی و در آمیختن فشار و امتیاز را در نظر میگیرد. یا اینکه تاکتیک دیگر یعنی تاکتیک مستقیم و جهه ای که تمدد بد فشار نظامی را در نظر میگیرد، تمایلی به استفاده وسیع از اسلوه ایدئولوژیک نشان نمدهد.

در حقیقت ما با منظره دیگری روبرو هستیم: متجاوزترین گروههای بورژوازی امپریالیستی نیز طرفدار گسترش همه جانبه مبارزه ایدئولوژیک علیه سوسیالیسم هستند، از جمله آن گروههایی که با اعمال زور برای حل مسائل تمایل بسیار دارند. و این نمیتواند تعجب آور باشد. زیرا استفاده وسیع از وسائل مبارزه ایدئولوژیک در کشورهای امپریالیستی در درجه اول بتدارک و اجرای جنگهای استیلا گرانگسه مربوط بوده است. سیاستمداران غرب خوب میفهمند که تدارک جنگ مستلزم کار بسیار دقیق و موثری برای رسوخ در مغز انسانهاست. بنابراین هر چه در دو خط مشی تاکتیکی نامبرده در مورد استفاده از وسائل مبارزه ایدئولوژیک نمیتواند طوری گشوده شود که در یکطرف آن طرفداران و در طرف دیگر مخالفین استفاده موثر از تبلیغات قرار گیرند. مطلب بفرزجتراست زیرا هم آن گروه و هم این گروه "طرفدار" هستند. بدین ترتیب بحث بر سر این نیست بلکه بحث بویژه بر سر محتوی، شکلهای اسلوههای مبارزه ایدئولوژیک و موقعیت این مبارزه در سیاست است.

روشن است که یک تاکتیک سیاسی که انطباقی نرغری را بر واقعیت و شرایط حقیقی دوران ما در نظر میگیرد نمیتواند تمام اسلوههای نفوذ در افکار عمومی را به تبلیغات منحصر کند. چنین تاکتیکی همچنین اصلاحات معینی را در خود سیاست در نظر میگیرد، از جمله باین منظور که سیاست تا "تیر تبلیغاتی معینی بخشد، آثارناستیر کند و در افکار عمومی در جهان بیشتر رسوخ دهد. در اینجا بهیچوجه تغییر سیاست ایالات متحد امریکا مطرح نیست، بلکه "سوسیالیسم امپریالیستی" ویژه ای مطرح است، که بکسک آن بتواند پدیده های افشا کننده را از بین ببرد، یاد روادد دیگر بهتر پنهان شود. این حتی نیست که طرفداران این خط مشی مواضع تجاوزکارانه کثیری نسبت به کمونیسم داشته باشند. اختلاف نظرها در سطح دیگری قرار دارند. اختلاف نظرها در این سطح است که ظل توسعه عظیم عقاید کمونیستی چیست و چه اقداماتی در مبارزه علیه آن موثر تر هستند؟

مبارزه نظرها در باره اسلوهها و هدفهای تبلیغات و موقعیت آن و همچنین مبارزه بین دو خط مشی تاکتیکی نامبرده راه درازی تا پایان خود در پیش دارند. و این در نوسانهای معینی که در سیاست

رسمی دولتهای امپریالیستی یا بتطرف یا بتطرف صورت میگیرد منعکس میشود.

این سیاست بنابراین ماهیت خود مثل همیشه علیه نظام اجتماعی سوسیالیستی است. این مطلب باید بر هر کسی روشن باشد، که تحلیل امپریالیسم و سیاست آن باید از موضع مارکسیستی - لنینیستی انجام گیرد و نه از موضع اپورتونیستی. برای هر مارکسیست - لنینیست این نکته هم باید روشن باشد که از دولتهای امپریالیستی سیاست دیگری، سیاستی که نسبت به سوسیالیسم "دوستانه" باشد، نمیتوان انتظار داشت. اصولی که کمونیستها برای روابط بین دولتهای که نظام اجتماعی مختلف دارند پیشنهاد میکنند یعنی اصول همزیستی مسالمت آمیز بهیچوجه قطع مبارزه ناگزیر بین این دو سیستم را در نظر ندارد. هدف این اصول اینست که اعمال قهر در مبارزه بین دو سیستم طرد شود، و خاتم مناسبات بین المللی تخفیف یابد و در زمینه های معینی همکاری متقابل سود مندی بین دولتهای وجود آید. از اینجا نتیجه میشود که در تحلیل سیاست امپریالیستی این مسئله که این سیاست نسبت به سوسیالیسم "دوستانه" یا "خصمانه" است نمیتواند نقطه شروع باشد. این سیاست بنابراین ماهیت خود همیشه ضد سوسیالیستی خواهد بود. چیز دیگری اهمیت دارد و آن مفهوم گرایشهای مختلف در سیاست امپریالیستی و امکان تا "تیر آن در وضع جهان و تناسب نیروها در جهان است."

همزیستی مسالمت آمیز و مبارزه ایدئولوژیک

عدم مصالحه ایدئولوژیک کمونیستها بهیچوجه مانعی در مبارزه در راه صلح و دوستی بین خلقها نیست. کاملاً بعکس، مبارزه بیکرو و قاطع ایدئولوژیک شرطی است برای حفظ صلح. زیرا پیوستن توده های خلقها بامبارزه علیه خطر جنگ بخش مهم و تکلیف ناپذیر این مبارزه بوده و هست. علت اینکسه حزب های کمونیستی، که عادی کردن روابط بین المللی را هدف خود قرار میدهند و بر این اساس، مبارزه ایدئولوژیک را علیه امپریالیسم و نظرها بورژوازی ناگزیر و ضروری تلقی میکنند پس بولت قابل فهم است. ماهیت استنباط نشینی از همزیستی مسالمت آمیز عبارت از اینست که در اینجا تنها وجود دولتهای مختلف در کنار یکدیگر مطرح نیست، بلکه وجود دولتهای که به سیستم های اجتماعی متضادی متعلق هستند مطرح است. روابط بین این دو سیستم نمیتواند به روابط دیپلماتیک منحصر باشد، هر چند که روابط دیپلماتیک خیلی مهم هستند. وجود این دو سیستم طرف دیگری هم دارد: هر یک از این دو سیستم مظهر حاکمیت یک طبقه است (طبقه سرمایه داران و طبقه کارگر). بین این دو طبقه مبارزه آشتی ناپذیری دنبال میشود که محتوی عدل دوران مارا تشکیل میدهد. مبارزه بین این دو طبقه مدتها قبل از اینکه نخستین حزب کمونیستی تشکیل شود شروع شده بود. این مبارزه را کارل مارکس بوجود نیارده بود.

طبق نقطه نظر مارکسیست - لنینیستها این مبارزه با پیروزی کامل کمونیسم پایان خواهد یافت. پیروزی سوسیالیسم در کشورهای که اکنون سیستم جهانی سوسیالیستی را تشکیل میدهند، مرحله مهمی در راه رسیدن باین هدف است. ولی این موفقیت بمعنی پایان مبارزه طبقاتی نیست. بین بورژوازی و طبقه کارگر مبارزه طبقاتی همچنان ادامه خواهد داشت، خواه در کشورهای جداگانه، خواه در عرصه بین المللی که در آن مبارزه تاریخی بزرگی بین دو سیستم اجتماعی جریان دارد. این مبارزه تاریخی در زمینه های اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک از بیش از نیم قرن پیش شروع شده است و تا پیروزی نهایی سیستم اجتماعی شرقی ادامه خواهد داشت. این یک واقعیت غیر قابل بحث کامل اجتماعی است، کسه بطور عینی وجود دارد و بخواست کسی بستگی ندارد.

هیچ حکومتی و هیچ حزب سیاسی نمیتواند این واقعیت را "از جهان حذف کند" یعنی مبارزه

طبقاتی را "تعطیل" کند. اما این مسئله بمقدار زیادی به حکومتها، به محافل حاکم و حزمهای سیاسی بستگی دارد که اینها چه شکل این مبارزه ناگزیر تاریخی را انتخاب کنند. کمونیستها همزستی مسالمت - آمیز را پیشنهاد میکنند اینرا منافع قرار میدهند که باید مانع از آن شده که این مبارزه شکل برخورد مسلحانه بین دولتها بخود گیرد، این مبارزه را میتوان و باید بر راهی سوق داد که عواقب وحشتناکی برای خلقها بیار نیابد.

کمونیستها رجحان و ضرورت همزستی مسالمت آمیز را در این میبینند، که این همزستی بمعنای انصراف از شکل مسلحانه مبارزه بین دولتهاست و مسابقه بین دو سیستم اجتماعی را جایگزین مبارزه مسلحانه میکند، رسالت این مسابقه اینست که در عمل تفوق تاریخی سیستم مترقی تر را اثبات کند. این شکل مبارزه بمراتب پیشتر با منافع بشریت مطابقت دارد. این شکل مبارزه از کوشش برای تحمیل این یا آن نظام اجتماعی بجزو اسلحه بخلق دیگر جلوگیری میکند، این حق را برای هر خلق تضمین میکند، که خودش تصمیم بگیرد که کدام نظام اجتماعی میتواند سطح زندگی عالی، آزادی حقیقی، شکفتگی فرهنگ و شرایط بهتر برای تکامل شخصیت افراد جامعه تا "مین کند. ولی مبارزه آید ثلوثیک شرط حتمی این شکل مبارزه بین دو سیستم اجتماعی است. چون سرمایه داری و سوسیالیسم بر سر پشتهای خلقها مبارزه میکنند، مبارزه ظاهرا ناگزیر است.

آیا در زمانی نامبرده بالا برای بشریت نیکوست؟ البته نیکوست! علاوه بر این در شرایط مسالمت آمیز از تمام در زمانهای ممکن بهتر است.

بسیاری از زمانها پندگان بورژوازی از اصل همزستی مسالمت آمیز انتقاد میکنند. باین عنوان که این اصل "بدرکفایت مسالمت آمیز" نیست. و دلایلی که میآورند اینست که همزستی مسالمت آمیز بضمیمه لنینی مبارزه آید ثلوثیک را طرد نمیکند. ولی اگر اینها ظاهر باشد آنوقت دیگر خواستن همزستی مسالمت آمیز چیز کوچکی است، زیرا جنگ هم دیگر بین دولتهای سوسیالیستی و سرمایه داری نخواهد شد. ولی فقدان جنگ در شرایط مبارزه آید ثلوثیک شد بدنه چیز تازه ایست و نه بهیچوجه جالب - پس "جنگ سرد" مطرح است که بشریت آنرا بدون همزستی مسالمت آمیز هم دارد.

اینست تاکتیک عده ای که مخالفین همزستی مسالمت آمیز بدان توسل میجویند - باین اصل از موضع صلح "حقیقی" انتقاد کردن، همزستی مسالمت آمیز و "جنگ سرد" را برابر و ناممکن کردن. در قیال چنین انتقادی ضرورت قبل از هر چیز به اختلاف اساسی بین همزستی مسالمت آمیز و "جنگ سرد" بپردازیم. در اینجانب نمیتوان فقط از اختلاف بین این دو سخن گفت، بحث بر سر دو سیاست متضاد و دو اصل سیاسی متضاد است. هر قدر که در نتیجه قدرت کشورهای سوسیالیستی، مقاومت زحمت - کشان تمام کشورها و مبارزه آنان در راه صلح، طرفداران "جنگ گرم" از مواضع تعرض بمواضع دفاع رانده و مجبور میشوند برخی از سنگرهای خود را ترک کنند، بهمان اندازه "جنگ سرد" بیشتر به قطب متضاد همزستی مسالمت آمیز مبدل میشود.

"جنگ سرد" بهیچوجه یک تضاد آید ثلوثیک بین دو سیستم متضاد اجتماعی نیست، بلکه وضعی است در شرایط تیرگی شدیدی روابط بین المللی، در شرایط مسابقه تسلیحاتی، در شرایط برخورد های سیاسی، اقتصادی و گاهی حتی نظامی - وضعی است که سیاست امپریالیسم بوجود میآورد. "جنگ سرد" مشی ایست که هدف آن تمسخر سرزمینهای دیگر، تصرف بازارها و مناطق نفوذ، رخنه در کشورهای دیگر و انقیاد آنها از طرف امپریالیستهای غارتگر است، مشی ایست که فعالیت اخلاکگرانه وسیعی را علیه کشور - های سوسیالیستی در بر میگیرد.

سیاست تیره کردن اوضاع بین المللی و "جنگ سرد" بمقاصد ذهنی برخی از سیاستمداران کشور های غربی بستگی دارد و خطری بزرگ و حقیقی برای صلح است - بویژه در زمان ما، که اسلحه اهدام

توده ای خود خطر یک جنگ "اتفاقی" را تشدید میکند. در یک محیط وحشت و جنگ عصبی خطر یک جنگ "غیر عمدی" یک تهدید حقیقی افزایش میابد. "جنگ سرد" مواد قابل انفجار زیادی را انباشته میکند و در همین حال برای انفجار دامنجا جرقه تولید میکند. "جنگ سرد" بنا بر ماهیتش بیشتر جایگزین جنگ میشود تا صلح. زیرا سیاست "جنگ سرد" بقدرت نظامی تکیه میکند. تهدید بد جنگ و اعمال فشار جزا تفکیک ناپذیر است و بنا بر ماهیتش هدفتها جنگی برای خود تعیین میکند.

سیاست همزستی مسالمت آمیز تشهاره حل ممکن نه فقط برای جنگ جهانی بلکه همچنین برای "جنگ سرد" است. هدف این سیاست عبارتست از ایجاد تضمین محکم برای صلح، سالم کردن تمام سیستم روابط بین المللی. سیاست همزستی مسالمت آمیز نمیتواند باین منحصر شود که در زمان معینی جنگی غلبه نکند. این سیاست مبارزه قاطع را طبقه تجاوز امپریالیستی در نظر دارد، از بین بردن تمام کانونهای خطر یک جنگ جدید جهانی، حل تمام موارد اختلاف و تضادها بمنفع خلقها از راه مسالمت آمیز، ایجاد یک مکانیسم بین المللی حقیقی برای جلوگیری از تجاوزها، برای پایان دادن بمسابقه تسلیحاتی، برای تکامل روابط اقتصادی، علمی - تکنیکی و فرهنگی بین دولتها.

قبول ضرورت و ناگزیری مبارزه آید ثلوثیک بهیچوجه باین معنی نیست که اصول همزستی مسالمت آمیز با هرگونه تبلیغ و هرگونه فعالیتی برای نفوذ در شعور انسانها موافق است. مبارزه عقاید، بحث بر سر ارزیابی این یا آن پدیده و واقعیت، بر سر راههای رسیدن به ابد ال بشریت، بر سر مزیتها و معایب نظامهای اجتماعی یک چیز است. چنین مبارزه ای نمیتواند و نخواهد توانست - اگر بشکل های مناسب صورت گیرد، هر قدر هم بحث شدیدی باشد - مزاحم صلح و بهبود روابط بین دولتهای سوسیالیستی و سرمایه داری شود. ولی تبلیغ جنگ و کینه بین خلقها، اقترا، تحریک به خرابکاری و جنایتهای دیگر، همچنین پخش مطالب غاری از حقیقت بکلی چیز دیگر است.

چنین تبلیغاتی مبارزه آید ثلوثیک نیست بلکه فعالیت تخریبی، مداخله در امور کشورهای دیگر و مغایر اصول همزستی مسالمت آمیز است. این همان "جنگ اعصاب" است که ارتجاع بین المللی علیه کشورهای سوسیالیستی برآه انداخته است. تمیز این مطلب مهم است که این نوع تبلیغات تخریبی تئوریکها نیست، بلکه مدتهاست که جز "تفکیک ناپذیر صلح سیاسی دولتهای امپریالیستی است."

در پرتو چنین سیاستی نباید تعجب کرد، که در ۲۰ سال اخیر خیلی ها عادت کرده اند مساززه آید ثلوثیک را با "جنگ اعصاب" برابر بدانند. "جنگ اعصاب" به روابط بین دولتها حقیقتا نظمسات سنگینی میزند، بی اعتمادی و نفرت ایجاد میکند. برخی از مخالفین همزستی مسالمت آمیز اکنون کوشش میکنند از این اشتباه سوء استفاده کنند. ولی مبارزه آید ثلوثیک، آنطور که کمونیستها آنرا درک میکنند، بهیچوجه "جنگ اعصاب" نیست. بین مبارزه آید ثلوثیک و "جنگ اعصاب" اختلاف اصولی بزرگی وجود دارد. یهمان اندازه که بین سیاست همزستی مسالمت آمیز و سیاست "جنگ سرد" وجود دارد.

برخورد کشورهای سوسیالیستی و کمونیستها به همزستی مسالمت آمیز بطور ارگانیک وظیفه مبارزه آشتی ناپذیر علیه آید ثلوثی بورژوازی را در بر دارد. تکامل روابط بین المللی هر طور که باشد، وظیفه کمونیستها اینست و این خواهد بود که از نظرهای خود دفاع کنند و آنها را خلاقانه کامل بکشند. بیسن جهان یعنی بورژوازی و جهان یعنی پرلناری بهیچوجه مصالحه نمیتواند وجود داشته باشد - مالکیت خصوصی یا مالکیت اجتماعی پروسایل تولید، در کراسی بورژوازی یا دیکراسی سوسیالیستی، اند یوید والیسم بورژوازی یا روحیه جمعی سوسیالیستی - در تمام این مسائل مهم و مسائل مهم دیگر فقط در یکطرف میتوان سنگر گرفت!

## پیرامون برخورد طبقاتی به زندگی اجتماعی

(نوع و طرز تلقی پیوسته ها و پدیده های اجتماعی)

مسئله برخورد طبقاتی به پدیده های اجتماعی مسئله اساسی در مارکسیسم - لنینیسم است. درست در همین مسئله است که خلط، سفسطه و اشتباه جدی از طرف گروه های چپ رونجام می گیرد. پرفسور روزنتال فیلسوف معروف شوروی در مقاله ای که ترجمه آن در بالا بنظر خوانندگان ارجمند میرسد این مسئله مارکسیستی را تشریح کرده و موارد انحراف در باره آنرا نشان داده است.

شالخص دوران تاریخی کنونی، تحرك قوای الماده، از پهن رفتن شکلهای کهنه زندگی، پیدایش، تحکیم و تکامل شکلهای نوین سوسیالیستی زندگی است. این تکامل راه هموار و پیریزی رانی پیماید، بلکه با مبارزه های شدیدی بین سرمایه داری و سوسیالیسم، بین نیروهای ارتجاعی و مترقی، با مبارزه و تصادم دافعین پهن طبقه های متضاد صورت میگیرد. این قانون عینی در اسناد و قطعنامه های کنگره ۲۴ حزب کمونیست اتحاد شوروی در باره مساله های اساسی تکامل بین المللی در مرحله کنونی بطور عمیق مورد بررسی قرار گرفته و تشریح شده است.

یکی از جهت های اصلی مبارزه بین ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی و ایدئولوژی بورژوازی موضعگیری نسبت به جامعه و زندگی اجتماعی، اسلوب، نوع و طرز برخورد به پیوسته ها و پدیده های اجتماعی بوده و خواهد بود.

تحلیل علمی زندگی اجتماعی ناموقمی که طبقه ها و مبارزه طبقاتی وجود دارد، تحلیلی است در پیوند با طبقات، نفی تحلیل در پیوند با طبقات، فراموش کردن طبقه ها و مبارزه طبقاتی از مظاهر نمونه وار طرز برخورد غیر علمی و غیر مارکسیستی به پدیده های اجتماعی است. در اینجا بجای است که گفته مشهور لنین را یاد آور شویم که:

"انسانها در سیاست همیشه قریانی ساده لوح قریب و خود فریبی بوده اند، و خواهند بود ناموقمیکه بیاموزند در پهن تمام لفظ ها و جمله های اخلاقی، مذهبی، سیاسی و جنگی توضیح ها و وعده ها منافع این یا آن طبقه را جستجو کنند." (جلد ۱۹ آثار و ۱۰۰ لنین، صفحه ۱۸، بزبان آلمانی)

تنها بررسی وضع طبقه ها، منافع هر طبقه، موضعگیری تمام طبقه هان نسبت باین یا آن مساله در هر دوران مشخص تاریخی امکان میدهد در زمینه واقعیت قرار گرفت و واقعیت را در جریان تکاملش شناخت.

لنین تا کید میکند که بهترین محک استدلالهای که در حل هر مسئله بکار میرود، بررسی موضعگیری طبقه های مختلف اجتماعی نسبت به آن مسئله است. برای مارکسیستها چنین آزمایشی ضروری است. واقعیت باید بنا بر قرار گیرد، رابطه متقابل طبقه ها نسبت به نکته معین باید شناخته شود. (آثار و ۱۰۰ لنین، جلد ۲۰، صفحه ۴۱۸) طبق این حکم، مفهوم عینیت علمی بدون استئنا تحلیل رابطه متقابل طبقه ها را در بررسی واقعیت اجتماعی در بر میگیرد. و این کاملا طبیعی است، زیرا جریان عینی تکامل جامعه ای که به طبقه های متخاصم تقسیم میشود، مرکب است از رابطه متقابل طبقه ها، از موضعگیری آنها نسبت باین یا آن وظیفه تاریخی، و مبارزه بین آنها بر سر حل این وظیفه ها.

همانطور که لنین میگفت، درست نقطه نظر طبقاتی نسبت به وقایع اجتماعی است که اجازه میدهد بگوئیم "کدام طبقه است که در مرکز این یا آن دوره تاریخی قرار دارد و محتوی اصلی، جهت عده تکامل، بهترین ویژگیهای وضع تاریخی این یا آن دوره تاریخی را تعیین میکند (جلد ۲۱ آثار و ۱۰۰ لنین، صفحه ۱۳۴)

### در پیشاپیش مبارزات ایدئولوژیک

مسئله برخورد طبقاتی به زندگی اجتماعی، در مرحله کنونی مبارزه ایدئولوژیک در ردیف مهمترین مسائل قرار میگیرد. وجه مشخص عده تئوریها و نظریه های مخالفین مارکسیسم - لنینیسم، از ایدئولوژیک های علمی بورژوازی گرفته تا عناصر رویزونیستی، که قیافه مارکسیستی میگیرند - بدون تردید تلاشی است که برای پوشش تضاد های طبقاتی تکامل کنونی جهانی و پخش نظریات مبهم و "فوق طبقاتی" بجای مفهوما و تعریفهای دقیق طبقاتی بعمل میآید.

تمام تئوریهای جدید بورژوازی از نفی خصلت طبقاتی جامعه سرمایه داری معاصر اشباع هستند. مانند تئوریهای تحول سرمایه داری، "جامعه صنعتی"، همگرایی و امثال آنها. وجه مشترک تمام این تئوریها این نظریات است که در جامعه بورژوازی معاصر طبقه ها و مبارزه طبقاتی وجود ندارند و قشر بندی اجتماعی فقط در سطح صرفا حرفه ای صورت میگیرد. برای توجیه این نظر برخی پدیده های نوین مربوط به رشد سرمایه داری انحصاری دولتی مورد استفاده قرار میگیرند، همچنین انقلاب علمی - فنی، که گویا جامعه را بدوین هرگونه انقلاب اجتماعی، بدون مبارزه طبقاتی در گروین خواهد کرد.

هدف این قبیل نظریات تئوریک تحکیم نظام بورژوازی و آرایش آن با خلط و حال "سوسیالیستی" است. این تلاش در رد و رانی که سوسیالیسم گرایش عده است بعمل میآید. ایدئولوژیهای خرد بورژوازی نیز چنین تلاشی میکنند. آنها "دیکراسی فوق طبقاتی"، "آزادی" مطلق و امثال این چیزها را موعظه میکنند.

اکنون یکی از اندیشه های بسیار مورد علاقه "دیکراسی فوق طبقاتی" خرد بورژوازی اینست که طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری تکامل یافته امکانهای انقلابی خود را با پان رسانیده به جامعه بورژوازی "علاقتمند" شده است، و انمان بکلی عقب افتاده باید باشد اگر از طبقه و مبارزه طبقاتی سخن گوید.

این نظریات اپوزونیستیهای جدید اخذ کردنده رویزونیستهای "فیلسوف" تا گید میکنند که اصولا ایدئولوژی ای که مدافع منافع یک طبقه است نمیتواند دعوی علمیت و عینیت کند.

### نوع تکثیراتیک رفورمیسم

نفی برخورد طبقاتی به مسائل اجتماعی زمان ماناگزیر منجر بتجدید نظر در مهمترین مسئله آموزش



مارکسیستی - لنینیستی میگردد یعنی مسئله قبول نقش تاریخی - جهانی طبقه کارگر، ثابته تنها نیروی که میتواند با اتحاد با تمام طبقه های زحمتکش جامعه سوسیالیستی راجا بگزین جامعه سرمایه داری کند.

ر. گاردی، این مرتدی که ناشناس نیست تمام هم و غم تحقیقهای باصطلاح علمی خود را صرف این کرده است که "سوسیالیسم" جدیدی، بدون نقش رهبری طبقه کارگر و حزب کمونیستی، بدون طبقه ها و انقلاب اجتماعی بمشابه وسیله تحول سوسیالیستی جامعه، بنیان گذارد. اسلوبی که در این انصراف از سوسیالیسم علمی بکار برده شده عبارت از اینست که در تحلیل پروسه های اجتماعی زمان ما مفهومی فنی و علوم طبیعی جا بگزین مفهومی اجتماعی و طبقاتی شده اند.

بعضی اینکه انقلاب علمی - فنی، طبق لنینیسم، با ارتباط با شرایط مشخص اجتماعی، بمشابه عاملی مورد تحقیق قرار گیرد، که به تشدید تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شکل سرمایه داری خصوصی تعلق یعنی تضادی که ویژه جامعه بورژوازی است، و پالنتجه به تشدید تضاد های طبقاتی کمک میکند، ریزینویستها مثل فلاسه و دانشمندان علوم اجتماعی و اقتصاد بورژوازی انقلاب علمی - فنی را بمشابه پدید آید ای تلقی میکنند که بنا بر ماهیت ضرورت مبارزه سیاسی و مبارزه طبقاتی را منتفی میکند. این تئوری بدون تردید نوع تکنوکراتیک رفورمیسم سنتی است.

طبقه کارگر نیروی رهبری کننده است

در گزارش کمیته مرکزی به کنگره ۲۴ حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، همچنین در قطعنامه های این کنگره، که با روح تند و لژی مارکسیستی - لنینیستی و تحلیل طبقاتی نوشته شده ماند بر اساس تمام واقعه ها نشان داده شده است، که مرحله انحصاری دولتی سرمایه داری یا خاصر تنظیم اقتصاد که از مشخصات آنست، انقلاب علمی - فنی و تمام چیزهایی که بعنوان شکلهای تکامل فوق طبقاتی از طرف اپوزیونیستها پیش میشوند، ماهیت سرمایه داری معاصر را تغییر نمیدهند، بلکه بالعکس تضاد های اصلی ویژه آنرا ضعیف تر میکنند. تنظیم انحصاری، همگراشی اقتصادی بیسن دولتها، همچنین دستاورد های علم و تکنیک، همانطوریکه در قطعنامه کنگره نامبرده تصریح میشود، برای تحکیم سلطه طبقاتی بورژوازی و اجرای سیاست نجاوز مورد استفاده قرار میگیرند.

تکامل سرمایه داری معاصر نه پگاهش تضاد های طبقاتی، بلکه به اغلاط مبارزه علیه انحصارها منتهی میگردد. عمل - این محک درستی هر تئوری - ثابت میکند که تمام نظریات اپوزیونیستی نادرست هستند و در خلاف جهت بالکتیک تاریخی تکامل جامعه نوین قرار آرند. طبقه کارگر زندگی میکند، مبارزه میکند و اکنون نیز، همانطوریکه در قطعنامه های کنگره ۲۴ حزب کمونیست اتحاد شوروی تأیید شده است، مرکز عده و جاذبه برای تمام قشرهای زحمتکش خلق و نیروی است که بر رهبری حزب کمونیست، با اتحاد با تمام زحمتکشان و طبقه های تاریخی تحول انقلابی جامعه بورژوازی را میتواند حل کند. مبارزه طبقاتی مداوم همچنین اقدامات نیرومند پرلتاریاد را بمسئولیت از کشورهای سرمایه داری شاهد زند و ای برای فعالیت انقلابی طبقه کارگر در جهان سرمایه داری است.

وجود سیستم سوسیالیستی بد رستی همین آموزش مارکسیستی - لنینیستی رسالت تاریخی پرلتاریا در زمان ماست. این سیستم که آفریده طبقه کارگر است پیش از پیش عامل قاطع دوران معاصر میشود، عاملی که در تمام جریان تکامل اجتماعی ناخیر عظیم دارد.

اپوزیونیستها تلاش میکنند روشنفکران را بمشابه نیروی محرک عده و تکامل در برابر طبقه کارگر بگذارند هدف آنها را بدینجهت تحریف گروه بندی و وضع طبقه های اصلی جامعه کنونی است.

مارکسیسم - لنینیسم برای روشنفکران همیشه نقش بزرگی قائل بود و هست. اهمیت نقش

روشنفکران ویژه در شرایط انقلاب علمی - فنی افزایش می یابد. ولی مارکسیسم - لنینیسم هرگز روشنفکران را نیروی سیاسی مستقلی تلقی نکرده است، بلکه نقش اجتماعی آنان را مربوط با این میدانده پاکدام طبقه اصلی جامعه متحد شوند.

بالعکس ریزینویستها روشنفکران را "بطور کلی" در نظر میگیرند و در اینجانبند از مفهومیهای طبقه ها و مملکتهای طبقاتی اجتناب میکنند. ریزینویستها روشنفکران را میستایند ولی این ستایش به هیچوجه ناشی از گرایش روشنفکران علیه سیاست انحصارها و تعالی آنان بجزریان عمومی مبارزه طبقه کارگر و تمام نیروهای دمکراتیک نیست. ا. فیشر ریزینویست اتریشی توده عده کارکنان فکری را بایی احتراصی گروه پست روشنفکران مینامد و فقط عده محدودی برگزیده را برجسته بشمار میآورد، که از "کارکنان خلاق" علوم مختلف، فلسفه و هنر مرکب هستند و "امید بزرگ" (و در واقع تنها امید بزرگ) مینامد. ضمناً خاطر نشان میکند که صفت برجسته آنان عبارتست از "پیام به انسان دوستها، کوشش در راه حقیقت و انتقاد بیرحمانه از تمام چیزهایی که سزاوار انتقاد هستند" و وظیفه آنان اینست که "وحدت فکری جهان" را ایجاد کنند.

برخی نظریات غیر علمی

در پرتو این نظر ضد علمی و مبهم، هر کسی که جزء گروه "کارکنان خلاق" در جامعه بورژوازی است "بشردوست" است و فوق طبقه های مبارز قرار دارد. با این استنباط به هیچوجه روشن نمیشود طست اختلاف طبقاتی بین روشنفکران جامعه بورژوازی چیست، و مبارزه شد پدید لولونیک در فلسفه و هنر نوین، همچنین در تمام زمینه های دیگر آگاهی اجتماعی از جانشانی میشود.

ریزینویستها که مخالف برخورد طبقاتی نسبت به پدید های اجتماعی هستند از مسئله "انسان سو" استفاده فراوان میکنند. آنها با جنجال درباره انسان، آزادی انسان و غیره این مطلب را لوٹ میکنند که مسئله انسان، اگر در زمینه طبقه ها و مبارزه طبقاتی مطرح نشود، اگر بدون ارتباط با مبارزه طبقه کارگر طبقه نظام بورژوازی تحلیل شود، نمیتواند مفهوم باشد و حل شود. و این اساساً منتهی میشود به بدترین نوع آنتروپولوژیسم کهنه ایدئلیستی و کیش انسان تجریدی آن، یعنی انسانی که از سیاست و مبارزه طبقاتی جداست. تئوریهایی فرتوت "سوسیالیسم حقیقی" (اکنون "سوسیالیسم با چه سره انسانی" عنوان میشود) از نو ترویج میشود. مارکس و انگلس از این تئوری انتقاد کردند و آنرا بمشابه وسیله ای "برای تضعیف آگاهی به تضاد کاملی که کمونیسم با نظام سرمایه داری دارد" توصیف نمودند (آثار مارکس - انگلس، جلد ۳، صفحه ۴۷۲ بزبان روسی).

تضاد های طبقاتی پرد و پوشی میشود

یکی از مظاهر اصلی برخورد غیر طبقاتی بزندگی اجتماعی ناسیونالیسم است. لنینیسم پیوند ماهوی بین ناسیونالیسم و اپوزیونیسم را افشا میکند. ناسیونالیسم در جنبش کارگری از اپوزیونیسم ناشی میشود، یعنی از تلاش برای خاموش کردن تضاد های عینی طبقاتی و تضاد منافع طبقاتی بین بورژوازی و پرلتاریا. ناسیونالیسم اشتراک واهی منافع طبقه های متضاد را در ردیف اول قرار میدهد و تضاد های طبقاتی را پوشش میکند تا ملتتهایی را در مقابل ملتتهای دیگر و خلق خود را در برابر خلقهای دیگر قرار دهد، منافع بین المللی طبقه کارگر و زحمتکشان سراسر جهان را تضعیف کند. و این اهمیت ناسیونالیسم است.

لنین با قطعیت علیه کسانی مبارزه میکرد، که از اهمیت عظیم جنبه ملی جنبش آزاد پخش در دوران

امپریالیسم و انقلاب بهای پرلناریائی حتی يك ذره میکاستند. لنين در دوران خشم شوینیس، موقعیکه نظر حزبهای بین المللی دوم به اصل طبقاتی سیاست خیانت کردند و در جنگ جهانی اول جانب بورژوازی "خودی" را گرفتند، مقاله مهم "در باره غرور ملی و لیگوروس" را نوشت. باید متذکر شد که در ان موقع حتی بعضی پلشویکیها معنی این مقاله را نمی فهمیدند و معتقد بودند که برجسته کردن عناصر "غرور ملی" از طرف يك انقلابی پرلتری مقابیر اصل انترناسیونالیسم است.

تمام اهمیت مقاله لنين در این بود که در مقابل تحلیل غیرطبیعی، یعنی غیر طبقاتی، از پدیده بسیار مهمی مثل مسئله ملی، تنها تحلیل علمی یعنی تحلیل طبقاتی و سیاست انقلابی مبتنی بر این تحلیل را قرار دهد. لنين، استاد بزرگ دیاکتیک انقلابی با اثبات اینکه منافع واقعی غرور ملی (نه بمعنسی برده وار آن) با منافع سوسیالیستی طبقه کارگر مطابقت دارد، تضاد های اجتماعی و طبقاتی داخل ملت های جامعه بورژوازی را افشا کرد و طبق منضبات تکامل عینی اضدادی مثل ملی و بین المللی را بهم پیوند داد.

این نمونه تحلیل لنینی امروز فعلیت ویژه ای کسب میکند. زیرا در عده ای از کشورهای شکل سئائی انترناسیونالیسم مانند "کمونیسم ملی" و "تئوری" تعدد آموزش مارکسیستی، یعنی وجود "مارکسیست های" ملی که بنابر ماهیتشان مختلف هستند، بعنوان مارکسیسم بخش میشوند. تمام این تئوریه و نظایر آنها همین خیانتی است که باین یا آن شکل به بهترین اصل طبقاتی تحلیل مارکسیستی - لنینیستی پدید آید. ها و پروسه های اجتماعی زمان مامشود. این اتفاقی نیست که در جلسه مشورتی حزبهای کمونیستی و کارگری در سال ۱۹۶۹ در مسکو به مسئله انترناسیونالیسم پرلناریائی و رابطه صحیح منافع مشترک بین المللی و ملی طبقه کارگر و زحمتکشان تمام کشورهای توجه بسیار زیادی شد.

مائوسه تونک و گروه او در چین حرارت ویژه ای در بخش ناسیونالیسم، در مبارزه علیه مارکسیسم، علیه تحلیل طبقاتی مارکسیستی - لنینیستی پروسه های اجتماعی زمان مابخرج میدهند. آنها حکم های "تئوریک" بنفع سیاست ناسیونالیستی خود میمازند، که طبق آنها تضاد اصلی تکامل کنونی تاریخی تضاد بین جهان سوسیالیسم و جهان سرمایه داری نیست، بلکه تضاد بین "شهر دنیا" و "ده دنیا"، تضاد بین "دولت بزرگ" و طبقه کشورهای است. این مفهومها و نظایر آنها انتزاعیهای پیچ و غیرطبیعی هستند، که با محتوی طبقاتی مشخص پدیده های اجتماعی ارتباطی ندارند. هدف آنها اینست که ماهیت طبقاتی دولت سوسیالیستی شوروی را تحریف کنند، تضاد طبقاتی بین این دولت و دولت های سرمایه داری مثلا دولت ایالات متحده امریکارا پوشش کنند و آگاهی طبقاتی توده های زحمتکشان را از موضع طبقاتی به راه ناسیونالیسم ارتجاعی بکشانند. مائوسه تونک و گروه او با تضعیف وحدت سیستم جهانی سوسیالیسم و جنبش بین المللی کمونیستی و کارگری خدمت بزرگی به امپریالیسم میکنند.

**حزب کمونیست اتحاد شوروی مدافع استوار انترناسیونالیسم است**

لنين می آموخت که تنها سیاست صحیح سیاسی است "که تمام نیروهای طبقاتی را در مقیاس بین - المللی مورد توجه قرار دهد" (جلد ۲۳ آثار لنين، پرلن، ۱۹۶۱، صفحه ۵۲۱). حزب کمونیست اتحاد شوروی با پیگیری و دقت از این آموزش لنين الهام میگردد. هدف سیاست داخلی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن، همچنین فعالیت علمی آن تحقق منافع اساسی طبقاتی طبقه کارگر و تمام زحمتکشان کشورها و ساختن جامعه بی طبقه کمونیستی است. در سیاست خارجی نیز حزب بر اساس خصلت طبقاتی دولت سوسیالیستی عمل میکند، از ستاورد های بزرگ سوسیالیسم دفاع میکند، از مبارزه خلقها برای آزادی و استقلال ملی پشتیبانی میکند و اتحاد تمام نیروهای صلح دوست و مترقی را علیه امپریالیسم

مهمترین اصل فعالیت خود در سیاست خارجی تلقی میکند. حزب لنين پرچم انترناسیونالیسم پرلتری را همچنان افراشته نگاه میدارد. لنين میگفت:

"ن باید در برابر تناسب نیروهای طبقه ها چشمهاریست، ثابتوان پایه معقول و محکی برای تمام نتیجه گیریهای سیاسی بدست آورد" (جلد ۳۲ آثار لنين، پرلن، ۱۹۶۱، صفحه ۲۹۱)

این "پایه معقول و محکم" برای بررسی جامعه ناموقمیکه طبقه های متناقض و مبارزه طبقاتی وجود دارد اهمیت کامل خود را برای زحمتکشان کشورهای سوسیالیستی حفظ خواهد کرد.

**شیوه جانبداری، خواست عده است**

وجود جامعه سوسیالیستی پشتیبانی عامل فوق العاده مهم مبارزه طبقاتی طبقه جهان بورژوازی است. هیچ علم اجتماعی نمیتواند بدون رعایت این اصل متداول و لنینیسم، مواضع دقیق علمی در پژوهش تکامل کنونی جهان داشته باشد.

متاسفانه در ادبیات علمی ما، در برخی تألیفات در زمینه جامعه شناسی، تاریخ، استه تیک و غیره گاهی نظرها و نتیجه گیریهای وجود دارد، که گواهی میدهد اصل نامرد و فراموش میشود، مبارزه طبقاتی در جهان کنونی مورد توجه قرار نمیگیرد و کوشش میشود این پان پدیده و پروسه اجتماعی بدون نقطه نظر طبقاتی مورد ملاحظه قرار گیرد. بدین ترتیب یکی از مهمترین خواستهای لنینیسم یعنی جانب داری در تحلیل تئوریک زندگی اجتماعی نقش میشود. بعنوان نمونه برخی از مؤلفین مادر باره جامعه، سیستم ها و استریکتورهای اجتماعی، درباره قوانین عینی عمل آنها و تکامل "بطور کلی" مینویسند و فراموش میکنند، همانطوریکه لنين نوشته است. این قهیل انتزاعیها، بدون مفهوم طبقه و جامعه طبقاتی غیرمشخص، ضد تاریخی و غیر علمی هستند. جامعه شناسی جدید بورژوازی در این نوشته هایی تا شیر نبود است. در برخی پژوهشهای تکامل فرهنگ و هنرنوین محتوی طبقاتی بعضی جریانهای مدرنیستی کنار گذارد میشود و بایناد رست طرح میگردد.

**لنینیسم مخالف سکتاریسم است**

لنینیسم که خواهان تحلیل علمی و طبقاتی پدیده های اجتماعی است، طبقه سوسیالیسم عامیانه، طبقه قضاوت های ابتدائی و خشک که فقط ظاهر "طبقاتی" دارند و متوجه جد کردن طبقه کارگر و تمام زحمتکشان خلق از موفقیت های فرهنگ مادی و معنوی بشریت هستند، مبارزه میکند. لنینیسم که خواهان برخورد طبقاتی نسبت به زندگی اجتماعی است هاله نور سیاستمداران عامی را از هر قماش که باشند کنار میزند. برای این سیاستمداران اهمیتی که دستاورد های بزرگ فرهنگ گذشته و کنونی برای تمام بشریت دارد بهیچ گرفته میشود. بعکس، از نقطه نظر لنینیسم طبقه کارگر و جامعه سوسیالیستی آفریده آن، آن نیروی تاریخی است که میتواند تمام ارزشهایی که با تکامل جامعه طبقاتی بدست آمده اند، بر پایه نوینی یعنی بر پایه سوسیالیستی حفظ کند و آنها را نقادانه درک کند.

يك موضع جدی طبقاتی در برخورد به زندگی اجتماعی برای این لازم نیست که طبقه کارگر را از جنبش توده های خلق و مبارزه تمام عناصر دیکرانیك و مترقی جدا کند، بلکه بالعکس برای ایمن لازم است که آنها را در پرلناریا بپناهه انقلابی ترین نیرو بسیج و متحد کند. لنینیسم بزرگترین مخالف

سکتاریسم است. اکنون، در شرایط سرمایه داری انحصاری دولتی، که انحصارهای پیش ازینش خود را دشمن اکثریت قاطع ملت نشان میدهند، امکانهایی مساعدی برای این بسیج و اتحاد بوجود میآید. ولی برای اینکه این اتحاد تحقق یابد باید وضع عینی طبقه ها درد و روان تاریخی کنونی و نقش هر طبقه تعیین شود. "اسلوب مارکس بویژه اینست که محتوی عینی پروسه تاریخی در هر لحظه مشخص تاریخی در تمام شرایط مشخص مورد توجه قرارگیرد و درک شود که جنبش کدام طبقه نیروی محرک عده بهسرای پیشرفت ممکن در این شرایط مشخص است" (جلد ۲۱ آثار لنین، سال ۱۹۱۱، صفحه ۱۵۲).

این کلمات اکنون از هر موقع دیگر بیشتر فعلیت دارند، زیرا طبقه کارگر "نیروی محرک عده" پیشرفت تاریخی کنونی شده است، و دیگر فقط طبقه استثمارشونده (در کشورهای سرمایه داری) نیست، بلکه در کشورهای سوسیالیستی طبقه رهبر است، نمایند سیستم جهانی سوسیالیستی است. شناختن همه جانبه و قبول این واقعیت تاریخی جهانی یکی از مهمترین شرایط برای اتحاد تمام نیروهای دمکراتی و مترقی، که در رهائی بشریت از امپریالیسم ذنبغ هستند، بدو طبقه کارگر است.

با توجه با این وظیفه، بسیار اهمیت دارد که تفکر تفویض ما، هکلت مارکسیستی - لنینیستی برخورد طبقاتی را به مسائل حیاتی زمان ما از جمله مسئله هنر، علمی، مسائلت آمیز و تضاد های طبقاتی، مسئله موقعیت و نقش طبقه های مختلف و قشرهای اجتماعی در مبارزه برای صلح، موضع طبقه های مختلف در مبارزه استقلال ملی کنونی، مسئله تقسیم نیروهای طبقاتی در کشورهای در حال رشد و مسائل دیگر، بتفصیل و همه جانبه مورد بررسی قرار دهد. بررسی این مسائل و نظایر آنها کمک بزرگی است به امر مشترک مبارزه در راه صلح، دمکراسی و سوسیالیسم.

مترجم: ش. ا.



نه همه زنان، مانند "ونوس" مظهر زیبایی  
پاهمه پهلوانان چون "رستم" مظهر قهرمانی هستند.  
زیرا مظهر بودن،

یعنی: نقطه تلهو فضیلت داشتن  
کاری سهل نیست.

وتو: انجلا  
ای زن، ای جوان، ای سیاه، ای دانشمند  
ای کون نیست!

ای رزمند، برای جهانی نو در آغل "گوساله طلائی"  
مظهری هستی از اصیل ترین جنبش های دوران ما



در شبهای خموشی زندان  
تو مید انستی جوای چستی  
و در پیکر ناتوان خود، در تب عصب و غوغای روان خویش،  
نیرویش شگرف احسان میکنی

برای جنبش مرگبار  
بسوی ساحه های نورانی.

عصر ما مانند سوره جاد و  
 بر یخ زمان می لغزد ؛  
 چرخهای تغییر با سرخی سرکچه آور میچرخند ،  
 هر آن منظره نویری در مسیر سرنوشت پدید میشود ،  
 " نیکن ها و " ریکن " باد و طوفان برپا میکنند  
 ولی هیچ و هیچ و ناچیزند .  
 در رقص سرسام آور دختران سپاه دوست  
 که مانند آهوس در تالاب جارها میدرخشند  
 نغمه " We shall overcome " شنیده میشود  
 گویی سده ما مانند پهلوانی کهن  
 جسد شکننده و رنج دیده ات را در آغوش کشیده  
 سرگرم رقص سحرآمیز است .  
 برقص ای انجلا !  
 براسکت های کهنی که می باشند  
 بر گوی مرصع اشراقی که دین میشود  
 بر گوی میلهارد رهای انگلو ساکن که تاریخ را با خون و فریب آلوده اند  
 و سرانجام دم آتشین رستاخیز میدد  
 صخره سیاه " امین الیم " را  
 زلزله درونی فرو کرده  
 و شیوه نبرد های آخرین را می شنوم .  
 کرسنگان " بنگاله دین " .  
 چرخهای بهرگ " و به نام " .  
 بد و بان تفنگ بدوش " ظفار " .  
 طلا به داران این رستاخیزند .  
 ستاره باقوت کرملین دمی از سوختن باز نمی ایستد  
 آنجا ستاد یک نوزادی بزرگ تاریخ است .  
 میلیونهای شلک و معطر  
 کوشیدند تا با سرمای " جنگ سرد " .  
 و گرمای کالاهای پزیرنی و برقی  
 تاریخ را در نقطه ای که می خواهند متوقف سازند .  
 این پایتخت های طلائی و راحت طلب ،  
 این مراکز تنگین استثمار ،  
 باید بخود آیند .  
 روز قیامت تاریخ ،  
 روزی که زرتشت آنرا " فراشکرد " نامید ،  
 روزی که انتقامهای ده هزار ساله کشیده میشود ،  
 روزی که میلیونها شهید در راه آن فد شدند ،  
 اینک مانند مسیح نروانی

بسوی مردم می آید  
 ای انجلا !  
 تو نیز بیشتر آن روز بزرگ هستی  
 و ای چه بسا  
 جغد خاکستری تو را نور آن نوازش دهد .  
 آری پیغمبر نیستم و از وحی و غیب تپیدم  
 ولی مانند اولیا " سلف این تجلی خیره کننده را می بینم  
 و آنان که در این تماشای پرشمعه شرکتند ،  
 بگذار از ماد یاد کنند !

و تو ای صخره پیمای زندگی که انگشتانت خون آلود است  
 ولی آرزوی تو همچو خونت جوان است  
 قلب دلیر را بسوی آینده کشیده ای  
 و باخونی شعله ور  
 سرود آتشین خود را بر جهان نیلی رنگ می افکنی  
 به افتاب شرابها  
 به ستارگان نگاه کودکان سوگند !  
 که ما ، همراه تو ، بسوی روشنی دیر پای بندرگاه  
 بسوی کشور تابستان عطر آگین خواهیم رفت  
 آنجا که نارنجهای امید برآب  
 و گلهای آرزو خوشبو ست .  
 آنجا که شهرافسانه کهن آرمان است ؛  
 روشن مانند آتش خورشید و تابش زر  
 نرم مانند رو یا  
 بزرگ مانند امید !

هر روز نو آغازی است نو .  
 دنیای جسر راه همه شبیست آن لمس کنیم !  
 تا از آن دنیا  
 بپرازند آرزوهای آج آگیر  
 بیافزینیم .  
 جهانی در جامه رنگین عید  
 و باخندند نیز مردمی سعادت .  
 در آینه گام  
 در پیچ و تاب چوب  
 و در نقش و نگار شاخسار

دم بهاری میدود  
 و در نوای شبنم سبزه بیدار میگردد  
 و قفل های زنگار خورده اسارت فرو می شکنند  
 و مجسمه های مرصعین از خواب دیرین بیدار میشوند  
 و کاخهای جاد و شده پر غوغا میگردد.

و تو ای انجلا به انگور چین هامی پیوندی  
 تا شرابی به صفای نغمه طنبور و لطافت نور بسازی  
 آزاد از نگاه درخیمان "دهشت منصفه"  
 آزاد از بت طلائی د لار  
 آزاد از ریج "رنک" و درد "طبقه"  
 آنگاه ساغر بلورین خوش نفس را از باد می انبائی  
 که موجش چون طبل میدرخشد  
 و با آن بر لبان مطلقان شادی می پاشی  
 باد مستهای سبکساز که لطره ای را بیدار نماید  
 همان شادی که در کویهای چرکین و غم زده  
 خلق تو چشم بر راه است.

آیا این نغمه سحر لرزشگان را  
 از دور در نمی شنوی ؟  
 در آیین زندان ستمی که درهای آن با شعلله فن بسته میشود  
 آیا این ساغر مرصع و خوش نفس را نمی بینی  
 و عطرا این شراب را باد ماغ روحانی بو نمی کنی ؟  
 آری ، آری ، ما بدان باوریمیم  
 و از خلال سالها آنرا لمس می کنیم .  
 و بسوی آن می شتابیم باشتابی تپدار و عاشقانه .  
 آنچه را که اشراق در چشمتهای زرافشان از آن خود ساخته اند :  
 د پوارهای مطلق  
 جامه های پرفکوه  
 آهنکهای سحرکننده  
 سقف های نور پاشی  
 همه این زیبایی های امیرشده را ، ای انجلا !  
 خرد تو ، و فلسفه انسانی تو خواستار است مطلق  
 به اقوام زنده پوش آسیا و افریقا  
 به اسیران ساحل گنگه و آمازون

و در آئینه جهان نمای اندیشه ات  
 حقیقت این رو یاها چنان پدیدار است  
 که حقیقت این سنگهای رنگین از خزانه بهاری  
 و این موجهای کوچک شیطان که بر ریگها میدوند.

و خداوند عدالت و ترقی  
 باد خود را در کاسه سرشیدان می خورد  
 ( چنین گفت کارل مارکس ۰۰۰ )  
 در ریج تو بیدارها و جنبشها و رزمهاست  
 که همه بسوی رهائی میرود .

ط .

# فعالیت جامعه کمونیست های یوگوسلاوی

حوادث اخیر در کروآسی و نمایشهای ضد دولتی دانش - جوان زاگرب بارد یگر نظر را متوجه جمهوری فدراتیو سوسیالیستی یوگوسلاوی کرد. همه مارکسیست - لنینیستها مایلند از چگونگی تکامل سوسیالیسم در این کشور اطلاع موثق و بدون پیشداوری داشته باشند.

"دنیا" برای برآوردن همین منظور سودمند شمرد متن نطق برهز تینو صدر "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" را که در پایان اجلاس هیئت رتبه این سازمان در دوم دسامبر ۱۹۷۱ در "کارارد پوردو" داده است ترجمه کند. این نطق از لحاظ بیان واقعیت جامعه یوگوسلاوی سند بسیار جالبی است. متن نطق از آلمانی از هفته نامه "هرتسونت" ترجمه شده است.

پس از بحث بسیار خوبی که در این نشست هیئت رتبه جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی در گرفت بی اندازه دشوار است که سخن تازه ای بگویم. از نیرو تنهایی چند یاد آوری بکنم. چنانکه اشاره شد، بحثی بسیار خوب، یکی از ویژگیهای این جلسه بود. پدیده ای که تاکنون از نشستهای کمیته مرکزی و هیئت رتبه به یاد ندارم. در این مجمع از مسائل بنیادی سخن رفت که امروزه گریبانگیر "ج. ک. ی." است. مایه خوشحالی است که رفقا پیش از اظهار نظر درباره جریان زاگرب، در درجه نخست، خویش را مخاطب ساختند. روشن است که این مسئله را نمیتوان بمانند پدیده ای انفرادی بشمار آورد. نخستین پارلیسنت که اعصاب میشود. در جریان بحث، به بسیاری از دلایل اعصاب هنگامی دانشجویان اشاره شد. این اعصاب پاسانی میتواند به اعصاب عمومی طبقه کارگر بگراید و زندگی اجتماعی ما را متوقف سازد. بعقیده من، این واقعیت که مسئله نامرید در اینجا مورد بحث و مذاقه قرار گرفت، بدون آنکه خشنودی پد خواهانهای ابراز شود، عاملی بسیار سودمند میباشد. جای خوشبختی است که مشکلات مذکور تنها در یک جمهوری کشور ما و در یک سازمان جامعه کمونیست های یوگوسلاوی پدید آمده است. علاوه بر این، رفقا ضمن اظهار نگرانی درباره این دشواریها، خواستار حل فوری آنها میشوند.

در اینجا رفقای زاگرب نیز از خود انتقاد کردند و باین نحو تحلیلی بسیار ارزنده از مسائل مطروحه بعمل آوردند. روشن است که هیچیک از مامتوقع انتقاد از خود در مورد هر مسئله جزئی نمیشد. بگمان من نباید تنها رهبری "جامعه کمونیستهای هرواتسکو" را گناهکار شمرد. چنانکه گفته شد، در گذشته شاهد چنین رویدادهایی در "سربیا"، "اسلوونی" و "کوسوو" نیز بوده ایم. لیکن نمونسمی

"هرواتسکو" ضربه ای پس سنگین بود. اکنون میبایست از همه جوانب این فعالیت دشمنانه آگاه شد و به پرسشهای گوناگون پاسخ داد. بهتر است که در درجه نخست رفقای هرواتسکو با روحیه ای پیکساز جوانانه و عزیزی پاسخ این وظیفه را بعهده گیرند. در عین حال با رفیق کاردلی باید موافق بود. بعقیده من هم نباید باین اقدام سطحی تن در داد و بدون آگاهی همه جانبه اعضا و سازمانهای "جامعه کمونیستها" به کمیته مرکزی "جامعه کمونیستهای هرواتسکو" متوسل شده. باین عقیده رفیق "کاردلی" نیز موافقم که باید نخست مدارک مربوطه را برای مطالعه و بحث در اختیار اعضا "جامعه" گذاشت. اطمینان دارم که در سازمانهای "جامعه" بحث کافی انتقاد و انتقاد از خود بعمل خواهد آمد و پس از آن ترتیب باعث تسهیل کار رهبری خواهد شد. در عین حال وظیفه ما است که به تحلیل مسائل مطروحه بپردازیم و تصمیمات موثدی برای حل آنها اتخاذ کنیم.

رفقا، اکنون که در این باره سخن میرود، باید بگویم که ریشه دشواری هارا باید در کمیته مرکزی

جستجو کرد. طبیعی است که مدعی پدایش فعالیت دشمنانه ای در این ارگان نیست، لکن عقیده دارم

که بحران ایدئولوژیک گریبانگیر "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" شده است، بحران دیرپایی که

آغاز آنرا نباید در تدابیر ارتکاب ترمیم قانون اساسی جستجو کرد. مدتهاست که در روزنامه های گوناگون از

مواضع روزی بنیستی و ضد مارکسیستی دفاع میشود. چرا؟ برای آنکه ما لاپالائیکری بخرج دادیم و فکر کردیم

هیچ چیز نمیتواند سیستم خود فرمانی ما را متزلزل سازد. باین گمان که در دگرسانی ما میتوان هر چه گفت و

هر چه کرد از هرگونه اقدامی دوری جستیم. اما بعقیده من، میبایست خیلی پیش از این در این باره

تدبیری اندیشید.

## بحران ایدئولوژیک

این بحران ایدئولوژیک از کجا سرچشمه میگردد؟ منبع آنرا باید در عدم درک پدیده های گوناگون

ضد سوسیالیستی و نوشته ها و بحثهای مختلف ضد مارکسیستی جستجو کرد. برای نمونه در "کورتسولا"

و "نوی سد" شاهد چنین مجامع پیشی بوده ایم.

در این مجامع عقاید گوناگون ابراز میشود، از ایدئولوژی های مختلف صحبت بعمل میآید و کمتر از

همه درباره کاربست مارکسیسم برقرارند تکامل سوسیالیسم در یوگوسلاوی و جهان دردوران کنونی سخن

میرود. بعقیده من موضع مادر این گستره بسیار ضعیف است. اغلب بنظر میآید که کوشی ما از هرگونه

اقدامی ناتوانیم و دیگران از زبونی ماسو استفاده میکنند.

در حقیقت فعالیتی ضد سوسیالیستی طبعی مادر جریان است، فعالیتی که با تحول اجتماعی

ناسازگار است. این بحران ایدئولوژیک - سیاسی دارای ریشه های گوناگون میباشد. برای نمونه پس

پرنامه تدریس مارکسیسم برای دانشجویان امروز و دانشجویان فردای خود نگاه بیافکنیم. درد دانشگاه

بلگراد این ماده دو ساعت در هفته تدریس میشود. نمیدانم که مارکسیسم اصلا در پرنامه تدریس

دانشگاه زاگرب جای دارد یا نه؟ از وضع دبیرستانها نیز اطلاع دقیق ندارم. تنها امید آنم که درین

آموزشگاه هادست کم چند کلمه ای درباره جنبش رهایی بخش ماسخن میرود، در حالیکه دردانش -

گاهها هرچه کمتر از آن یاد میشود. بنابراین، روشن است که کودکان ما آنچه را نیز که زمانی فرااموختنند

بزودی فراموش میکنند. دردانشگاهها با جریانهای ایدئولوژیک گوناگون روبرو میشویم که بهیچ روی

پاسخگوی تحول اجتماعی ما نمیشد. بدینسان در تربیت روشنفکران و رهبران آینده جامعه تقلب

میشود. جوانان ما از آموزش مارکسیستی بی بهره می مانند. نه دیاکتیک را فرامیگیرند و نه به بنیادی ترین مسائل مارکسیسم می میرند. اگر هم در برخی دانشکده ها، مانند دانشکده اقتصاد، از مارکسیسم و اقتصاد مارکسیستی سخن برود، آمیزه ای از اندیشه های رنگارنگ کلاسیک و مدرن مارکسیستی و بورژوازی ارائه و سبب تزلزل فکری دانشجویان میشود. بدینسان، دانشجویان از هرگونه پایه استواری برای کار آینده خود در گستره های گوناگون اجتماعی بی بهره می مانند.

فعالیت انقلابی علیه عناصر پیکانه

در باره تحول آتی ما بسیار تکرار کنیم. در صفوف ما جوانان کم نیستند، و شماره آنها همواره افزایش می یابد. درست است که به شماره فارغ التحصیلان مانیز هرچه بیشتر افزوده میشود، لکن اینها باند ازه کافی به مارکسیسم - لنینیسم - حربه ای که در ریکارما و در فرآیند تحول اجتماعی کشور ما اهمیت بنیادی دارد - مجهز نیستند. سوسیالیسم در د پارما زیر شرایط پس دشوار تحول می یابد. این تحول تحت تا "تیر عوامل گوناگون صورت میگیرد، عواملی که همیشه پاسخگوی خواستهای مانیتست. برای نمونه باید قضیه زاگرب را یاد آورد، ماجرائی که بی همتانمیشاد و در آینده نیز بارها تکرار خواهد شد. از نیرو باید در آینده به این مسئله بیشتر توجه کنیم. بعقیده من هیئت رئیسه جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی و کمیته های مرکزی جمهوری های مختلف کشور ما غادرند عناصر گوناگون را که در دانشگاههای مایه گمراهی جوانان ما میرد آزند، از کار برکنار کنند. تا بحال چه اقدامی بعمل آوردیم؟ حتی یک نفر را از کار برکنار نکردیم. برای نمونه اطلاع دقیق داریم که چه کسانی در دانشگاه بلگراد مسبب اغتشاش در میان دانشجویان میشادند و با اینحال این آقایان کماکان سرکار باقی مانده اند. پیش از این گفتیم که این افراد از چه عباری هستند. آنها غالباً عناصر پیکانه پرست و غرب زده میشادند. افراد نامبرده به خارج میروند و رانچاند ریس میکنند. تصور اینکه مستمعین خارجی آنها از تحول سوسیالیستی ما چه منظره ای بدست می آورند چندان دشوار نیست. لکن این عناصر ضد سوسیالیست برای دانشجویان ما نیز تدریس میکنند. ماتکون در این باره اقدامی نکرده ایم، ولی باید هرچه زودتر در این مورد چارما بیاندیشیم. نباید پنداشت که ما از هرگونه اقدامی عاجزیم. یا آنکه مصونیت دانشگاهی ما را از اتخاذ هرگونه تصمیم جدی باز داشته است. باگراپشی های ضد انقلابی باید با کردار انقلابی بجنگ کرد. این اصل را باید در همه مراتب زندگی اجتماعی مانخترم شعردادگاههای مانیز از آن مستثنی نیستند. بعقیده من دادگاههای ما پیش از حد "ملالفتی" شده اند. آنها از قوانین تعابیر گوناگون بعمل میآورند و درین توجه به خواست های تحول سوسیالیستی کشور ما گناهکاران را ساختارمندانه تیرنه میکنند. نمیدانم چند نفر از این دادرسان رامیایست بجرم غفلت و داشتن انگیزه های غیر سوسیالیستی - نمیکویم دشمنانه - از کار برکنار کرد. آنها با خود داری از اقدام علیه عناصر ضد سوسیالیستی کار ما را دشوار میسازند.

راههای تربیت مارکسیستی

رفقا، اشتباه نکنید. من خواستار تکرار سیاست کهنه توسل به اقدامات اداری نیستم. لکن چنین اقداماتی نیز بموقع خود شایسته است. دلم نمیخواهد که در این باره کارزاری برپا کنیم. ولی لازمست که

در جزایر خود، در مطبوعات کمونیستی - که بعقیده من اکنون بسیار ضعیف شده اند - موضع خود را در برابر پدیده های ضد انقلابی کشور خود روشن سازیم. سخن پرانی در باره روشننگری سیاسی ما را بجای نخواهد رساند. درست است که از روشننگری ایدئولوژیک نباید دست برداشت، لکن کادرهای ما بسیار ضعیف میشادند. ما اکنون بیش از یک میلیون کمونیست داریم. هدف ما آنست که در آینده نیز هر چه بیشتر جوانان رابیسوی خود جلب کنیم. لکن آیا برنامه ای برای ادامه تربیت آنها داریم، تا بسوسیله آن فرصتی را که در مدرسه از دست داده ایم، اکنون جبران کنیم؟ وظیفه ماست که اعضای نوسال حزب رابمقتضای تحولی جامعه از حد اقل آموزش مارکسیستی برخوردار سازیم. نه اینکه تنها مارکسیسم را از الف تا یا با آنها بیاموزیم، بلکه آنها را با آزمون های روزمره نیز آشنا کنیم. و گرنه در کار ایدئولوژیک جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی هرچه بیشتر با نقاط ضعف بسیار روبرو خواهیم شد. میل داریم در باره عقاید رفقا نیز چند کلمه ای بگویم. باعلاقه فراوان به نظریات همه سخنرانان گوش دادیم. بمنظورن خیلی از این نظریات دردوران کنونی، که بکار خود را باید پدیده های منفسی و دشمنان طبقاتی حذت میبخشیم، بسیار سودمند میشادند. کادرها و همه اعضا "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی باید از این هدف آگاه شوند. از نیرو پیشنهاد رفقا در اثر به ارسال همه اسناد به سازمانهای جامعه شایان اهمیت فوق العاده میشادند. اما کافی نیست که این اسناد را در جلسات حزبی خوانند و سپس آنها را رکشوی میز قایم کرد. اسناد نامبرده باید چنان نوشته شود که محتوی اساسی آنها بر همه کس آشکار و وارد گوشت و خون افراد گردد، نه اینکه آدم آنها را از یک گوش بشنود و از گوش دیگر بگذرد. لازم است که اعضای "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" از همه حقایق آگاهی یابند. مدارک حزبی باید مارا به پیش ببرد، نه آنکه به ایجاد ناسازگاری های گوناگون تازه بیانجامد. از نیرو باید در تدوین آنها کوشش فراوان بخرج داد، تا آنکه پراستی راه گشای تربیت مارکسیستی باشد. این نکته ایست که در آینده نیز باید به آن توجه کافی معطوف داشت.

مسئولیت با کمونیستهاست

گفتم که بطور کلی همه کمونیستها و در درجه نخست کمونیستهای "هرواتسکو" مسئولیت رویدادها را گرب رابعهدند. دارند. زاگرب پراز سردرگمی های ایدئولوژیک بود. نه اینکه چنین سردرگمی هایی در جاهای دیگر وجود نداشته باشد. از اینرو باید به این مسئله توجه و کوشش ویژه مدول داشت. ما کمونیستها، همگی، مسئولیت سنگینی بردوش داریم. میدانم که کار رفقای کمیته مرکزی "هرواتسکو" چندان ساده نیست. لکن، بمنظورن، انتقادی که در اینجا شدی اندازه سازنده بود. درمقایسه با اشتباهات رفقای "هرواتسکو"، چنین مباحثه وفادرانه و انتقاد اصولی و کمونیستی بی همتاست. این نشان میدهد که اعضای هیئت رئیسه بعضی بزرگی از انتقادات را متوجه خویش میسرند. از اینرو نخست کنونی ما را باید بمانند عامل تشویق آمیزی در راه تربیت رهبران و کادرهای "جامعه" قلمداد کرد.

نقطه ضعف رهبری و کمیته مرکزی را در آن باید بدیده بموقع از کرد ارد شمن آگاهی نیافت و در برابر آن بید رنگ از خود واکنش نشان نداد.

بارها در باره نوشته های روزنامه های گوناگون گله میشود. لکن این شکایات نه در جلسات ما، بلکه در خارج اظهار میگردد. اینقدر رجزلمه تشکیل دادیم تا در باره اینگونه مسائل به بحث بپردازیم. لکن بگوئید چند بار در این زمینه به تصمیم مشخص رسیدیم؟ بندرت. تعداد این تصمیم ها از شماره



انگشت های دست متجاوز نیست . اعتقاد دارم که مانیز از خود سستی نشان داده ایم و گناهکاریم . عواقب این کوتاه کاری در همه سازمانهای "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" چشم میخورد .

بعلاوه ، همانگونه که در جریان بحث یاد آوری شد ، با این مخالفیم که در يك جمهوری از جمهوری دیگر انتقاد بعمل آید . لکن هنگامیکه همگی اینجا گرد میایم ، دلیلی نداریم که کمونیست يك جمهوری از حق خود استفاده و از برخی بدیده های جمهوری دیگر انتقاد نکنند . روشن است که این انتقاد حاکی از مقصدی خیرخواهانه است . ولی صلاح نیست که در روزنامه ها و آشکارا از جمهوریهای دیگر انتقاد بعمل آید . در اینجا باید مسئله رابطه میان کمیته های مرکزی جمهوریهای مختلف و "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" را نیز مطرح ساخت . اگر اشتباه نکنم ، این اندیشه در اینجا اظهار شده گویا "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" نیز بر پایه فدراتیو استوار است و هیچکس ، حتی هیئت رئیسه "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" حق دخالت در کارهای داخلی سازمانهای حزبی جمهوریها را ندارد . باید یاد بگیریم که از این بابت بسیار نگرانیم .

در کنفرانس آینده ، که قرار است پس از سالها به فرم "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" ببرد از "میاهست حقوق" "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" در برابر کمیته های مرکزی جمهوریها دقیقاً تعریف شود . بعقیده من هیئت رئیسه باید در هر حال از حقوق معینی برخوردار باشد ، زیرا که وی نه تنها مسئول امور محلی است ، بلکه مسئولیت تحول یوگوسلاوی را من حیث المجموع بر عهده دارد . از سوی دیگر کمیته های مرکزی جمهوریها نیز نه تنها در باره امور داخلی ، بلکه در قبال کلیه مسائلی که توجه سراسر جامعه یوگوسلاوی است ، مسئول میباشند . از اینرو لازمست که به بهبود این مناسبات پرداخت . نمیدانم کار یکجا میشود ، اگر هیئت رئیسه حق آنرا داشته باشد که از کمیته های مرکزی انتقاد کند و یا آنکس از مدارک جلسات و کنفرانس های آنها بیخبر بماند . روشن است که نباید حق انتقاد را از هیئت رئیسه سلب کرد . بهتر است که در آینده در فعالیت های خود این اصل را از یاد نبریم . این اقدام نه تنها بمنزله گامی به پس نخواهد بود ، بلکه بعقیده من در شرایط کنونی بسیار ضروری می نماید . اعضای هیئت رئیسه باید بویژه در مواردی که منافع عمومی در میان است ، از تصمیمات این جلسات آگاه شوند . آنها باید حق آنرا داشته باشند که در صورت لزوم در این جلسات شرکت کنند . چنانچه این پیشنهاد علمی گردد ، در آینده کمتر با اینگونه پاساژگاری ها روبرو خواهیم شد . گرایش خاصی خواستار تعمیم اصول فدراتیو از ارگانهای دولتی به "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" است .

"جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" تنها سازمانی است که از حق کاراید تئوریک - سیاسی در سراسر یوگوسلاوی بهره مند میباشد . این بمعنای تحدید حقوق و استقلال کمیته های مرکزی "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" در جمهوریها نیست . هیئت رئیسه در ازای فعالیت ها و تصمیم های خود در برابر مجموع طبقه کارگر یوگوسلاوی مسئول میباشد . تصمیمات او برای همه جمهوریها معتبر است ، زیرا که نمایندگان همه جمهوریها در آن شرکت دارند . این اصل در آینده نیز ادامه خواهد یافت .

انتخاب هیئت رئیسه "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" تصادفی نبوده است . چنانکه پیش از این نیز تأیید کردیم ، در اینجا نمایندگان همه جمهوریها نشستند ، و با این دلیل نیز تصمیمات هیئت رئیسه باید برای همه جمهوریها معتبر باشد . روشن است که برخی تصمیمات تنها شامل يك جمهوری میشود . از سوی دیگر ، هیئت رئیسه نباید حقوق و وظائف "جامعه کمونیستهای" جمهوریهای گوناگون را نقض کند .

بنظر من ، اگر رفقای "هرواتسکو" نیز مانند جلسه امروزی مایه بحث و غیر در باره مسائل می برداختند ، از وقوع بسیاری رخدادها جلوگیری میشد . چنین بحثی واقعاً برای رفقای "هرواتسکو" سودمند میباشد . البته نمایندگان جمهوری های دیگر نیز از این بابت بی بهره نخواهند ماند . جریان

این جلسه بطور کامل با اطلاع سازمانهای "جامعه" خواهد رسید . اکنون میخواهم چند کلمه ای نیز در باره طبقه کارگر بگویم .

تنها يك طبقه کارگر وجود دارد

زمانی چنین گرایشی وجود داشت که طبقه کارگر را بر حسب جمهوریهای مختلف تقسیم بندی میکرد . لکن در یوگوسلاوی تنها يك طبقه کارگر وجود دارد ، طبقه کارگر یوگوسلاوی . نه با این سبب که کارگران سری ، اسلوفی ، هرواتی و ملیت های دیگر دوش بدوش یکدیگر کار میکنند ، بلکه بویژه بدلائل - ایدئولوژیک . طبقه کارگر بهیچ روی نمیتواند اجازه دهد که مثلاً در مسئله اشتغال در اقلیت بماند . من پیوسته بر این عقیده بوده ام که در اقتصاد و بطور کلی همه شئون زندگی اجتماعی باید به مسئله پار آوری توجه خاص مبذول داشت . از سوی دیگر ، نمیتوان جنبه ملی را فراموش کرد و بدین ترتیب باید بدیده های ملّی روبرو شد .

بسخن کوتاه ، طبقه کارگر را نمیتوان بر حسب جمهوریها تقسیم کرد ، زیرا که این طبقه بدیده ای یوگوسلاوی است . چنانکه گفته شد طبقه کارگر باید به عامل تعیین کننده و توانای جامعه مابدل گردد . مایه طبقه کارگر وعده های فراوان داده ایم ، لکن کمترین این وعده حاصل کرده ایم . از اینرو باید به بهسازی هایی که در درجه نخست طبقه کارگر را شامل میشود ، توجه خاص معطوف گردد .

رفقا ! بدیده های نااعد لانه همچنان در همه جمهوریهای کشور ما و از جمله "هرواتسکو" وجود دارد ، نکته ای که پیوسته از آن انتقاد کرده ام . ولی بنظر من انتقاد نمیتواند حق انحصاری رفقای "هرواتسکو" باشد .

به رفقای "سرب" باید بدین رودرواسی بگویم ، گفته میشود که هیچکس حق دخالت در کارها را در داخلی شما و طبقه کارگر "سربیا" را ندارد . جواب من اینست : ببخشید ، خیال نکنید که طبقه کارگر در "سربیا" میتواند بخطر تحول سرمایه داری برخیزد . ما نمیتوانیم نظر نکنیم . با چنین عقیده ای نمیتوانیم موافقت کنیم . رشد اقتصادی جمهوریها در کشور ما یکسان نیست . ولی بهیچ روی نمیتوان طبقه کارگر را در يك جمهوری وارد کرد که از بخشی از حقوق خود دست بردارد . وی حق دارد که در برابر چنین خواستی ایستادگی نشان دهد و رهبری "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" نمیتواند در این امر دخالت کند . این بدیده تازه ای نیست و مدتها پیش در باره آن صحبت کردیم ، لکن این مسئله اکنون بشکل جدیدی نمودار میشود .

مسائل دیگری هم هست که باید در اینجا مورد بحث قرار گیرد . برای نمونه جمهوریها برای انزوای خود در چارچوب مرزهای خویش به اقداماتی چند دست زده اند . درست است که جمهوریها از یکدیگر مستقل هستند . ولی نباید اجازه داد که ما را از یکدیگر جدا بکنند . برعکس لازمست که روابط نزدیک میان جمهوریها و ملیت های برقرار شود و بدین ترتیب فعالیت سیاسی در جهت مورد علاقه مانعوبت گردد . از اینراه به تقویت همه جمهوریها کمک خواهیم کرد . کافی نیست که در باره یگانگی و برادری تنها بسخن پرانی بپردازیم . اینطور که تا بحال عمل میشود ، هیچگاه به تحقق شعار برادری و یگانگی کسامیاب نخواهیم گشت .

چگونه باید جامعه سوسیالیستی را تقویت کرد ؟

اکنون این پرسش به پیش می آید که چگونه باید جامعه سوسیالیستی را تحکیم کرد . روشن است

که تقویت جامعه سوسیالیستی در درجه نخست از راه تقویت فعالیت "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" میسر است. امور غیراداری و غیر دولتی چنان فراوانست که - در صورت توجه به آنها و کوشش پسرای تحقق هرچه بهترشان - هیچکس تهمت فرماندهی را بمان خواهد زد.

چنانکه رفیق "ساناد اتویچ" (Sanadanovic) گفت، نباید در عمل حتی از توسل بسه وسائل اداری ابا و وزید. این عقیده است که از بسیاری از رفقا شنیده ام و خود نیز خیلی پیش از این درباره آن اظهار نظر کرده ام. از دگرگامی ما پیش از آنکه سو استفاده میشود. ولی در قبال دشمنان که علیه جامعه ما، جامعه دگرگامی ما فعالیت میکنند، باید به تدابیر موثر و از جمله اقدامات اداری

دست زد. در بسیاری از کشورها، که خود را دگرگامی میخوانند، مخالفان سیستم، فقیرترین بخش جامعه، در نزد آنها رنج میبرند. نه تنها گستاخا، بلکه همچنین گرد ارمان باید بر پایه این اصل استوار باشد که در صورت رفتار غیر دگرگامی، نمیتوان تولید رطابت موازین دگرگامی را داشت. بعقد و من چنین موازینی نه تنها دگرگامی، بلکه همچنین انقلابی میباشد. برای حفظ تحول سوسیالیستی در برابر حملات گوناگون، هرگونه وسیله معمول در جهان تمدن، برای مانع مجاز میباشد و هیچکس نمیتواند علیه این حق بپا خیزد. شرط لازم چنین هدفی اتخاذ موضع روشن و دقیق میباشد، نه اینکه عد مای ناله کنند که چنین گامهای غیر دگرگامی با مزاج آنها سازگار نیست و برخی دیگر به هواخواهی از آنها بپردازند. ما کمونیستها باید در برابر این پرسش نیز هماهنگ باشیم. همه کسانی که خواهان تحول و تحکیم جامعه سوسیالیستی یوگوسلاوی و پوشش راه کمونیسم هستند باید در این مورد با من هم آوا شوند. آنها که تحمل هیچگونه اقدامی علیه ضد انقلابیون و دگرگامیان ما را ندارند، جای شان در "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" نیست و بهتر است که انزوا را بکنند.

کوشش در راه تقویت "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی"

در اینجا این پرسش بمان میآید که چگونه میتوان یگانگی "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" را تحکیم کرد. بزودی کنفرانس دوم "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" برگزار خواهد شد. در این کنفرانس باید درباره برخی از مواد آئین نامه "جامعه" بحث کنیم و در صورت لزوم به تغییر آنها بپردازیم. درست است که این کار وظیفه کنفرانس است، لکن مانع نمیتوانیم دست کم در این جهت شروع به فعالیت کنیم و "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" را بمنزله وسیله موثر انقلابی و بعنوان پیشاهنگ طبقه کارگر نیرو بخشیم. در این باره باید در کنفرانس به تصمیم واحد برسیم، ولی بد نیست که هم اکنون در این زمینه به بحث بپردازیم.

مدتها پیش لزوم تحکیم سازمانی "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" را نیز یاد آور شدیم. ما این مقصود را با سازمانهای پایه ای "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" آغاز کردیم که پیش از صد عضو دارند. کار این واحد ها بجای کشیده است که تنها در آنها "سخنرانی میشود" و گروهی قلیل لب بسه سخن میگشایند. وجود سازمانهای کوچک در کارخانه ها و کارگاهها مانع از آن نمیکرد که در صورت امکان، گرد آیی های بزرگتر، مسائل عمومی تر بشور و بحث گذاشته شود. ولی در سازمانهای کوچک آسانتر میتوان شرایط تربیت کادرها و آفرینش زندگی کمونیستی را در محیط کار پدید آورد. بدیهی است که در محیط خانواده و نیز باید موازین رفتار کمونیستی را رعایت کرد. بدینسان بهترین میتوان در درون "جامعه کمونیست" های یوگوسلاوی، دشمنان را مورد نظارت قرار داد و در پیوش اعضای نو دقت بیشتر بکار برد. قصد من نبود که در این باره امروز بتفصیل سخن گویم، زیرا که مسئله نامبرده مذکرات مشروح را بچاپ میکند.

تنها میخواستیم یاد آور شویم که درباره این معضل نیز باید در کنفرانس به بحث پرداخت. پس از استماع سخنرانی های شما، از خود پرسیدم: خوب، چگونه باید در باره رخداد های "هرواسکو" باین زودی وحدت نظر حاصل شد؟ چنین یگانگی و ابعاد رزورتحسین است. چنانکه یاد آور شدیم این وحدت باید سازمانهای زوین را نیز در برگیرد. وحدت حاصله از این واقعیت سرچشمه میگردد هیچکدام ازما بقتضای قادر به حل مسائلی مانند رخداد زاگرب نیست. در این گستره، به دستگیری همه کمونیستها، رهبری "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" در همه جمهورها، طبقه کارگر و همه نیروهای پیشرو نیازمندیم. ایست راز وحدت امروزی ما.

باتمام نیرو و آماده دفاع از جامعه باشیم

رفیق "می یاتویچ" (Mijatovic) این واقعیت را تحسین آمیز شمرده که طبقه کارگر در زاگرب از شرکت در نماشهای دشمنانه دانشگاه خود اداری وزید. سازمان دهندگان این نماش میخواستند ۳۵۰۰۰ جوان را زیر فرمان خود به آشگری برانگیزند. این رخداد تنگ بزرگی برای مابویزه در خارجه بیمار آورده است. دانشجویان، روشنفکران آینده ما هستند. میدانم که در غرب، برخی افراد در انتظار چنین رویدادهایی می نشینند. طبقه کارگر پر استی در دست رفتار کرد و فریب این عناصر را نخورد. با اینحال توقع داشتم که لااقل بعضی از گروههای کارگری به اینها جواب دهند و آشکنی میدادند و میگفتند: شما حق قضایی و دخالت در کارهای ما را ندارید!

من جریان اعتصاب را بدقت دنبال کردم و در چارچنان سردرگمی شدم که دیگر نمیدانستم قضیه چیست. نخست فکر کردم شاید صلاح باشد که با طبقه کارگر سخن بگویم، لکن بخاطر جلوگیری از اغتشاش از این کار منصرف شدم. تنها مایه تسلی من این بود که در زاگرب نیز "جامعه کمونیستها" و دیگر تشکیلات سیاسی - اجتماعی وجود دارد و اطمینان داشتم که این سازمانها تدابیر لازم را خواهند اندیشید. میبایست در صورت لزوم چگونگی این رخدادها را برای طبقه کارگر توضیح داد، زحمتکشان را بسیج کرد و آنها را به پشتیبانی فراخواند.

از اطلاعات نسبتاً وسیعی که از جوانب گوناگون بدستم رسیده است، چنین برمیآید که در این مورد نیز عناصر خارجی نقش برجسته ای ایفا کرده و مستقیماً را آشگری های نامبرده سهیم بوده اند.

رفقا! ما از چنان نیروی، نه تنها در "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی"، بلکه در طبقه کارگر و اتباع هشیار جامعه سوسیالیستی خویش، بهره مندیم که لازم نیست به وسائل افراطی متوسل شویم. اما چنانکه خیلی پیش از این نیز آشکارا اعلام داشتم، در صورت لزوم از هر وسیله ای برای دفاع از جامعه سوسیالیستی خود استفاده خواهیم جست.

باید بگویم که در مورد آینده جامعه سوسیالیستی خودمان خوشبین هستیم. در آمریکا در جلسه ای مرکب از حداقل ۵۰۰ روزنامه نگار از من پرسیدند "پس از شما چه خواهد شد؟" پاسخ من این بود: "هیچ چیز! لازم نیست که در اینجا در جستجوی فرد معینی باشیم. باید نسبت به تکامل سوسیالیستی خود هم عقیده شویم. این اتحاد باید پس از من نیز ادامه یابد. مادر جهت درست راه می پیمائیم و این راه را در آینده هم ادامه خواهیم داد."

دگرگامی را نیز بسیج روی خطری تهدید نمیکند. یگانگی خلق و بویزه "جامعه کمونیست" های یوگوسلاوی ضامن پیروزی این فرآیند میباشد.

میل دارم درباره سانترالیسم دمکراتیک نیز که مورد بحث کنفرانس دوم "جامعه کمونیست های یوگوسلاوی" واقع خواهد شد، چند کلمه ای بگویم. بنظر من، سانترالیسم دمکراتیک پیوسته یکی از مهمترین عناصر فعالیتهای حزب مارشالکفیل بوده است. روشن است که در اینجا صحبت از جزئیات نیست. مهم آنست که اقلیت نیز باید در اجرای تصمیمات اکثریت کوشا باشد. البته باید کوشید که اقلیت نیز همواره تقلیل یابد. اعضای "جامعه" حق دارند که درباره مسائل گوناگون عقاید مختلف ابراز کنند. لیکن بعضی اتخاذ تصمیم، وظیفه همگانست که نه تنها در خارج از "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" از هرگونه کارزاری علیه این تصمیم دوری جویند، بلکه باید پیگیرانه در اجرای آن بکوشند. برای تصمیمات اکثریت باید احترام قائل شد و بدینسان به پیشرفت جامعه و جمهوریها کمک کرد. بمقیده من، کنفرانس دوم وظیفه دارد که در این دوران بیکار باد ضمن طیفانی، درباره این مسئله نیز اظهار نظر نکند. کنفرانس باید توانائی "جامعه کمونیستهای یوگوسلاوی" را بشود برساند. ایمان دارم که مجمع نامبرده در ایفای این مهم پیروز خواهد شد.

از آنجا که این مهم پیروز خواهد شد. اکنون میخواهم عقیده خود را درباره وظایف رفقای "هرواتسکو" اظهار دارم. در این باره دیروز و امروز بحث کردیم. بدیهی است که سخن تنها بر سر این مسئله نیست. در جمهوریهای دیگر نیز باید پدیده های همانند روبرو می شویم. ایمان دارم که رفقای "هرواتسکو" بر این دشواریها پیروز خواهند شد. اما لازمست که در درجه نخست بر مشکلات با اصطلاح درونی در داخل هیئت اجرائیه فائق آئیم و وحدت نظر حاصل کنیم. در اینجامسئله بر سرجهت نیست، بلکه باید بر پایه اصول کمونیستی باید یکسر صحبت کرد، به بهبود نارضايتها پرداخت و وحدت عمل نشان داد. کار رفقای "هرواتسکو" آسان نیست و بدون فعالیت خستگی ناپذیر ممکن نمیشود. وظیفه آنهاست که در درجه نخست با اصطلاح برخورد فائق شوند و در هیئت اجرائیه و کمیته مرکزی بوحثت نظرموفق گردند. کلید کامیابی رانتهادریگانگی باید جست و جایی دشمنان وحدت در اینجانبست.

دوم آنکه، در اینجامسئله نباید که به برنامه عمل رفقای "هرواتسکو" بی برد. ولی ایمان دارم که آنها پدیدرننگ به بیکار نخواهند بود. آنها را متفرد خواهند کرد و به فعالیت های زبان آورشان پایان خواهند داد. این افراد کماکان در ما پرسه میزنند و به بخش شایعات بی پایه مشغولند. چنانکه یاد آور شدیم "واتهای هرواتسکو" (Matica Hrvatska) برای آنها به حزب بدل شده است. انجمنهای مختلف ضد سوسیالیستی در آلمان این سازمان نیروی میبندند وظیفه حزب و رهبری یوگوسلاوی به مخالفت برمیخیزد. آنها بد شمنی یا حکومت کنونی اذعان دارند و خواهان حکومتی از نوع "پاولیچ" (Pavelic) میباشند.

در باره رابطه میان جمهوریها و حکومت مرکزی یوگوسلاوی نیز باید توضیحاتی چند داد. ترمیم قانون اساسی پایه ای برامتی مستحکم برای حل مسئله ملی پدید آورده است. جمهوریها حق دارند که از حاکمیت خود دفاع کنند، لکن روشن است که یوگوسلاوی نیز من حیث المجموع در برابر کشورهای خارجی از حق حاکمیت برخوردار است. مضمون این حاکمیت چیست؟ این حاکمیت پدیده ای تجربی نیست، بلکه حاکمیت همه جمهوریها را در برمیگیرد. هر یک از جمهوریها در استقرار این حاکمیت وحدت آمیز سهیم میباشند. در قانون اساسی جمهوریها باید مواد مربوط به حق حاکمیت آنها را بر حسب ترمیم قانون اساسی حکومت مرکزی تغییر داد.

در پایان معتقدم که کمیته های مرکزی جمهوریها باید از هرگونه دستکاری از رفقای "هرواتسکو"

غافل نمانند. نه آنکه تنها به رخداد های این جمهوری اشاره کنند، بلکه به هواداری اصولی از آنها همت ورزند. باید به دشمنان "هرواتسکو" نشان داد که رهبری این جمهوری از پشتیبانی بی چون و چرای همه جمهوری ها و سراسر یوگوسلاوی برخوردار است. باید اعتمادی که در "سربیا" و دیگر جمهوری ها نسبت به "هرواتسکو" نضج میگیرد باید مبارزه کرد. تنها از این راه میتوان برد شواری های کنونی پیروز شد.

این بود خلاصه ای از عقاید من در پایان نشست امروز ما.

نقل از "Borba" - ۵ دسامبر ۱۹۴۱

ترجمه: از امیدوار

تصحیح فرمائید:

در شماره گذشته "دنيا" در مقاله "الخراج" ص ۸۸ سطر ۷ بجای "كتاب الغضب" بخوانید "كتاب الغصب"؛ ص ۹۱ سطر ۱۸ بعد از "شرکت بدست آورده اند" عبارت "تعریف میگردد" افتاده است؛ ص ۹۳ سطر ۵ بجای "بخران" خوانده شود "نجران"؛ ص ۱۰۰ سطر ۹ بعد از جمله "این مقدار کم تشخیص داده شده سزانه" جمله زیرین افتاده است؛ به چهار دینار ارتقا داده شد. از مطالبی که آورده شده پدیده میشود که جزیه اغلب ۰۰۰.

اسناد تازه

# درباره گروه سوسیال - دمکرات تبریز

در سال ۱۹۰۸

(از بایگانی گ. و. پلخانیف)

مقاله زیرین را برانشتاس معروف شوروی پرفسور میخائیل سرگه پوچ ایوانوف در شماره ۵ سال ۱۹۵۹ مجله "مسائل خاور شناسی" تحت عنوان "اسناد تازه درباره گروه سوسیال دمکرات تبریز در سال ۱۹۰۸" نگاشته بود. این مقاله در جز "اسناد بایگانی رفیق فقیه کامبخش قرار داشت و ماسود مندریم از جهت اهمیت مقاله و روشنی فراوانی که بر روی مسئله تاریخ سوسیال دمکراسی انقلابی در ایران می افکند ترجمه آنرا بلحاظ خوانندگان ارجمند "دنیا" برسانیم. در این مقاله ضمنا نحوه بحثهای تفهیمی که از اوائل قرن حاضر بین انقلابیون ایران درباره تکامل سرمایه داری در کشور ما و تاکتیک سوسیال دمکراتهای انقلابی در تعیین شعارهای سیاسی و شیوه برخورد به دیگر طبقات مترقی در گرفته بود، روشن شده است و از این بابت مطالعه حتی برای پراتیک امروزی انقلابی ما دارای اهمیت فراوانی است. پس از این مقاله اسناد دیگری که آنها را نیز از بایگانی رفیق کامبخش گرفته ایم و روشنگر گوشه های مختلف فعالیت سازمانهای انقلابی و دمکراتیک در ایران است بچاپ میرسانیم.

"دنیا"

در يك سلسله از منابع و کتابهای زبان فارسی (۱) میتوان اطلاعاتی بدست آورد که از فعالیت گروه سوسیال دمکراتها در ایران در سالهای انقلاب ۱۹۱۱-۱۹۰۵ سخن میگوید. معمولا از این گروهها تحت نام مشترک حزب سوسیال دمکرات (اجتماعیون عامیون) یاد شده. در گزارش تنسریا (و. مگلادزه) تحت عنوان "سوسیال دمکراتهای قفقاز در انقلاب ایران" (۲) نیز از وجود حزب سوسیال دمکرات در ایران در سالهای مزبور یاد شده است.

همچنین در قطعنامه کنفرانس پاریس "حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه (بلشویک)" (۳)، در اسناد موجود در بایگانی روسیه و مدارک دیگر به حزب سوسیال دمکرات و گروههای سوسیال دمکرات

ایران اشاره میکند. ولی تاکنون هیچ مدرکی درباره برنامه و اساسنامه حزب سوسیال دمکرات، ارگان های مرکزی رهبری کننده آن و سازمان آن بدست ما نرسیده است.

اطلاعاتی که از فعالیت سوسیال دمکراسی در ایران در این دوره بدست است امکان آنرا نمیدهد که قضاوت نهایی از فعالیت های سوسیال دمکراتهای محلی تبریز و تهران و رشت از مرکز واحدی رهبری میشود و یا اینکه هر يك مستقل عمل میکردند.

واضح است که سوسیال دمکراتها در فعالیت انجمن انقلابی - دمکراتیک خود، ای مجاهدان نقش فعالی داشتند. ولی بنظر ما بدون بدست داشتن مدارک تکمیلی هنوز نمیتوان بطور قطع گفت که آیا خود این جمعیت، حزب "اجتماعیون عامیون" بوده، یا اینکه سوسیال دمکراتها فقط هسته رهبری کننده آنرا تشکیل میدادند (۴).

هنوز اغلب مسائل تاریخ جنبش سوسیال دمکراسی ایران مورد مطالعه قرار نگرفته است. استفاد و تحقیق مدارک جدید درباره این مسئله شایان اهمیت است. اسنادی چند از بایگانی پلخانیف از مدارک جدیدی است که زویکف لطفاً در اختیار نگارنده گذارده است که بدینوسیله از ایشان سپاسگزاریم. این اسناد فعالیت گروههای سوسیال دمکرات رادر تبریز در سال ۱۹۰۸ توصیف میکند و همچنین چندین نامه از واسو، تریا (و. مگلادزه)، کاراخانیان و دیگران که بنام پلخانیف نوشته شده است. از افرادی که با پلخانیف مکاتبه داشتند ملاحظه (تریا) رامیشناسیم. وی بطوریکه در بالا اشاره شد نگارنده گزارش "سوسیال دمکراتهای قفقاز در انقلاب ایران" میباشد که اولین بار اواخر سال ۱۹۱۰ در پاریس توسط ارگان مرکزی حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه انتشار یافت. مگلادزه که بعدها چون منشویک گرجی اشتهار یافت، خود مستقیماً در جنبش انقلابی تبریز شرکت داشته است. لنین به گزارش وی توجه و افری نشان داد و هواستار تسریح چاپ آن شد. لنین در نامه خود به کوتلیارنکو (اول اوت ۱۹۱۰) بمناسبت مدارک هشتمین کنگره بین المللی سوسیالیستی در کپنهاگ در این مورد مینویسد:

"وضع گزارش چهطور است؟ بسیار بسیار خواهشمندم در انتشار آن تعجیل کنید" (۵).

لنین در نامه خود به گورکی (۱۴ نوامبر سال ۱۹۱۰) دوباره به گزارش شما اشاره کرده مینویسد:

"ولی در هر حال گزارش شما احتما چاپ خواهد شد. هیئت تحریریه ارگان مرکزی آنرا تصویب کرده است" (۶).

اسناد زیرجالب ترین اسنادی است که درباره فعالیت گروه سوسیال دمکراتهای تبریز از بایگانی پلخانیف بدست آمده است:

- ۱) صورت جلسه شماره ۱ مورخه ۱۶ اکتبر سال ۱۹۰۸ جلسه سی نفری سوسیال دمکراتهای تبریز که مسئله تشکیل گروه سوسیال دمکرات تبریز را مورد بحث قرار داده بود؛ (۷)
  - ۲) نامه مورخه ۱۹ نوامبر سال ۱۹۰۸ واسو به پلخانیف از تبریز؛
  - ۳) نامه ای به ژوبه فعالین جنبش سوسیال دمکراسی اروپا مورخه ۳ دسامبر سال ۱۹۰۸ که از طرف بخشی از گروه سوسیال دمکراتهای تبریز با مضای تیکران در وین رسیده است؛ (۸)
  - ۴) نامه جیلینتیکریان از تبریز به پلخانیف بتاریخ ۱۰ دسامبر سال ۱۹۰۸ (۱۰).
- از سند اول چنین برمیآید که در جلسه ای که بعد از آن مدارک اول (واسو) بدست آمد تشکیل شده بود دو پیشنهاد مورد بحث قرار گرفته است: یکی پیشنهاد آرشاویز و واسو برای تشکیل گروه مستقل سوسیال دمکرات و دیگری پیشنهاد مخالف از طرف مرام و سدراک دوم درباره آنکه فعالیت صرفاً سوسیال دمکراتیک مصلحت نیست.

پیشنهاد دهندگان تشکیل گروه سوسیال دمکرات چنین استدلال میکردند که ایران اکنون د یگروارد مرحله رشد سرمایه داری شده است و دارای تولید مانوفاکتوری سرمایه داری است ، صنعت ماشینی و تولید کارخانه ای از قبیل کارخانه دخانیات و کاغذ گیلز ، آسیاب بخار ، مؤسسات پنبه پاک کنی و غیره بوجود آمده است . در صورت جلسه قید شده است که وجود پرلتاریاد رکنارپیشه وران شرایط را برای تبلیغات سوسیالیستی آماده میکند . طرفداران این پیشنهاد تاگهد میکردند که اگر در میسران پرلتاریا کاری انجام نگردد این خطر موجود است که بهرژواری برای تحکیم مواضع خود از آن استفا ده کند . آنها میگفتند که مبارزه آغاز گردیده است و

" چنانکه در دوران انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و انقلابهای ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ دید ه شده بود ، در ایران نیز اکنون مردم بمبارزه فعال دست زده اند و در درجه اول عناصری که فاقد مالکیت خصوصی هستند در این مبارزه شرکت دارند "

هر قدر عناصر فعال منافع طبقاتی خود را زید تر درک کنند ، بهمان قدر نیز انقلاب به هدف خود زید تر خواهد رسید . سوسیال دمکراتها باید پرلتاریا را سازمان داده و آنها را با خود آگاهی طبقاتی برای مبارزه سوسیالیستی مجهز سازند . این وظیفه هر سوسیالیست مبارز است که با هر جنبش انقلابی همکاری کند . سوسیالیستها باید بهمانه پیکرترین دمکراتها در زمان انقلاب با بهرژواری همکاری نمایند ولی در نظر داشته باشند که وظیفه اصلی آنها دفاع از منافع مردم انقلابی ، بخصوص منافع قشرهای تهید ست آن بمنظور ترقی اجتماعی و اقتصادی است که خود دفاع از دمکراسی میباشد . در صورت جلسه به ضرورت مبارزه باد ستمزد کم که مانع تولید صنعتی در کشور بود اشاره شده است . پشتیبانی صرف از شعارهای بهرژواری در حقیقت بمعنای دفاع از این طبقه و جلوگیری از رشد انقلاب است . سوسیالیستها نمیتوانند با نمایندگان دمکراتهای بهرژواری بهم میبوندند ، زیرا :

- " الف - سوسیالیست و دمکرات عادی د و جهان بینی مختلف دارند ؛
- " ب - فرقی دمکراتیسم یکفر د سوسیالیست باد دمکراتیسم یک دمکرات عادی در پیکری آنست ؛
- " ج - سوسیالیست میتواند با موفقیت بیشتری در انقلاب بهرژواری شرکت نماید ، اگر بر نظرگاه طبقاتی پرلتاریا تکیه داشته باشد "

برایه تمام اینها پیشنهاد میشود که :

" یک گروه خالص سوسیال دمکرات تشکیل گردد و فعالترین و آگاهترین کارگران و روشنفکران ایران را برای مبارزه از طریق تبلیغات و سازماندهی تود کارگر بطرف خود جلب نماید "

دارندگان پیشنهاد دوم ، یعنی مخالفین فعالیت صرفا سوسیال دمکراتیک استدلال میکردند که هنوز شرایط عینی و ذهنی برای شکل واتحاد پرلتاریا بوجود نیامده است . آنها میگفتند که ایسران هنوز در مرحله تولید مانوفاکتوری است و تازه در راه تولید ماشینی سرمایه داری قدم میگذارد ، پرلتاریای معاصر بوجود نیامده است و بهمین جهت زمینه ای برای فعالیت سوسیال دمکراسی وجود ندارد . بمنظور وام و سد راک دوم گویا سازمان دادن به پرلتاریا ممکن بود برای انقلاب و رشد اقتصادی کشور عواقب زیان بخش داشته باشد . این عمل ممکن است عناصر را یکال بهرژواری را به اغوش ارتجاع بیفکند . در حالیکه لازمه انقلاب بهرژواری ایران که در شرایط ویژه پدید آمده فعالیت جمعی تمام عناصر ناراضی و

معارض است . بدینجهت دارندگان پیشنهاد دوم عقیده داشتند که فعلا امتناع از

" فعالیت صرفا سوسیال دمکراتیک و ورود به صفوف دمکراتها و پاک کردن آن از تمایلات ارتجاعی ، کمک به مشکل شدن آنها از طریق فعالیت در صفوف آنها بعنوان رادیکال ترین عناصری "

که در صورت فرارسیدن شرایط ، آماده فعالیت بر اساس اصول سوسیالیستی باشند ، کاری است عاقلانه و از لحاظ سیاسی در براندیشانه . آنها متذکر میشدند که اتخاذ این تصمیم مانع آن نمیشود که هر فرد در جهان بینی و اصول سوسیال دمکراتیک خود پایرجایا باشد . در پیشنهاد گفته میشد که این مسئله ، مسئله " مصلحت اندیشی سیاسی و بصارت تاکتیکی است " نه مسئله اصولی .

پس از بحث طولانی هردو پیشنهاد را به رومی گذاشتند . پیشنهاد اول در باره تشکیل گروه سوسیال دمکرات مستقل با اکثریت آرا ( ۲۸ رومی موافق در برابر ۲ رومی مخالف ) تصویب گردید . واسو در نامه مورخه ۱۹ اکتبر سال ۱۹۰۸ خود به پلخانف که صورت جلسه ۱۶ اکتبر نیز به آن ضمیمه شده بود در باره فعالیت گروه سوسیال دمکراتهای تیریز اطلاع داده و خواهش میکند کسه پلخانف نظر خود را راجع به موضوعی که در جلسه تیریز در ۱۶ اکتبر ۱۹۰۸ مورد بحث قرار گرفته بود به او بنویسد . واسو تردید خود را در صحت نظریه کائوتسکی ( در نامه او به گروه سوسیال دمکراتهای تیریز ) که علیه فعالیت سوسیال دمکراتها در ایران بود و اینکه سوسیالیستها گویا بعلت آنکه رشد اقتصاد دی کشور هنوز به پیدایش پرلتاریای صنعتی معاصر نیانجامیده است باید فقط در مبارزه دمکراتیک عام شرکت جویند ، بیان میدارد . واسو این موضوع را که در ایران حقیقتا پرلتاریای صنعتی و صنعت ماشینی معاصر وجود ندارد رد نمیکند . او مینویسد :

" ولی در ایران پرلتاریا وجود دارد ، یعنی مردمی که فاقد ابزار کار میباشند و نیروی کار و مهارت خود را به کارفرمایان میفروشند . حال که چنین است ، آیا سوسیال دمکراتها حق دارند از مشکل کردن کارگران و از مبارزه در راه افزایش دستمزدها امتناع ورزند ؟ " ( ۱۱ )

سپس در نامه این مسئله پیش کشیده میشود که آیا عاقلانه است که سوسیال دمکراتها برای آزادی تجارت ، یعنی علیه سیستم حمایت گری از صنایع ملی مبارزه نمایند . واسو عقیده داشت که در شرایط فقدان صنایع ماشینی معاصر در کشور چنین تبلیغاتی میتواند به بهرژواری ملی زبان وارد آورد و همچنین بخضر " پیدایش پرلتاریای صنعتی " تمام گردد . نویسنده نامه همچنین این موضوع را مطرح میکند که آیا سوسیال دمکراتها باید در مبارزه علیه سرمایه خارجی شرکت جویند و اینکه چه وقت این مبارزه ارتجاعی است و چه وقت نیست ؟ وی در ضمنی که ما " صورت خود را برای تشکیل سازمان " پلیمس خلقی " در تیریز اطلاع میدهد ، میبرد : آیا لازم است که سوسیال دمکراتها در ایران چنین سازمانی را بوجود آورند ( او خود تا " سپس سازمان " پلیمس خلقی " را صلاح نمیدید ) .

در نامه اطلاعاتی چند در باره فعالیت سوسیال دمکراتهای تیریز آورده شده است . واسو مینویسد که سوسیال دمکراتها در میان کارگران سه محفل سازمان داده اند که تعداد اعضا هر کدام ۱۰ نفر است . سوسیال دمکراتها در میان پیشه وران نیز دست به تبلیغات زده اند . برای آماده کردن مبلغین و سازمان دهندگان محفلی ایجاد شد عمارت از نمایندگان جوانان روشنفکر مسلمان . در نامه گفته شده است که در نظر دارند در کنار تبلیغات سیاسی ، " سازمانهای اقتصادی یعنی اتحادیه های کارگری نیز ایجاد کنند " . مو " لف مینویسد که سوسیال دمکراتهای تیریز از نفوذ عظیمی برخوردارند .

طبق گفته او، مردم در همه مورد با آنها مراجعه میکنند. در تبریز تا موقع احزاب د پگری وجود نداشت. و اسواطلاع میدهد که ۲۸ اکتبر سال ۱۹۰۸ در تبریز سه کارخانه چرمسازی که عده کارگرانشان ۱۵۰ نفر بودند دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب تحت رهبری سوسیال دمکراتها انجام گرفت. اعتصاب کنندگان ضمن چند خواست اقتصادی، یک شاهی و نیم اضافه دستمزد برای هر قطعه پوست مطرح میکردند. علاوه بر این آنها مطالبیدند که پذیرفتن و اخراج کارگران و شاگردان باید با موافقت نمایندگان کارگران انجام گیرد، شرایط بهبود داشت کار بهبود یافته، نصف حقوق کارگران در موقع بیماری به آنها پرداخت شود، از وقت اضافه کار کاسته، ولی مزد اضافه کار دو برابر گردد، دستمزد روزهای اعتصاب به کارگران پرداخت شود. شرکت کنندگان در اعتصاب اخراج نشوند و در موقع اعتصاب جای آنها باید پیکران محول نگردد.

در تمام مدتی که اعتصاب ادامه داشت کارگران وحدت عمل فوق العاده ای از خود نشان میدادند. کارگران صندوق اعتصاب بازکردند و کمیسیون برای گفتگو با کارفرمایان انتخاب نمودند. روز ۳۱ اکتبر اعتصاب با پیروزی کارگران پایان یافت. آنها موفق به دریافت اضافه حقوق شدند و کار فرما موظف گردید شرکت کنندگان در اعتصاب را از کار اخراج نکند. در پایان نامه کمیته های کادریهای سوسیال دمکرات تبریز، که از لحاظ سیاسی تعلیم دیدند ذکر میشود: "موفق مینویسد:"

"کارمندان که میتوانند از اصول سوسیال دمکراتیک دفاع کنند از شرکت کنندگان از خارج ۳ نفر و از محلی ها ۲ نفر بودند."

در نامه ای خطاب به فعالین جنبش سوسیال دمکراسی اروپا نیز مانند دو سند اولی، مسئله وجود و جریان در کار سوسیال دمکراتهای ایران بیان آورده شده است. در ضمن مینویسد که:

"تعداد سوسیالیستهای ایران بسیار کم است و آنها بطور کلی در تبریز متمرکز شده اند. آنها روشنفکرانی هستند که در روسیه تحصیل کرده و تحت تأثیر سوسیالیسم بین المللی و انقلاب روسیه از ایده های پرزوازی در ورشده اند. سوسیال دمکراتهای ایران تاکنون کار خود را به خود آموزی و تبلیغات در میان روشنفکران (بخصوص روشنفکران ارمنه) محدود کرده بودند."

چنانکه در این نیز در نامه خود به پلخانیف مینویسد که سوسیال دمکراتهای تبریز تا آغاز قیام تبریز "گروه کوچکی از روشنفکران بودند که تبلیغ ایده نولوزی مارکسیستی را وظیفه خود میسرمدند." او نیز در کار سوسیال دمکراتهای ایران بوجود دو جریان معتقد است.

البته اسناد با یگانگی پلخانیف تصور کاملی از فعالیت سوسیال دمکراتهای تبریز نمیدهد. ولی بر اساس آنها چند نتیجه گیری مقدامتی ممکن است. این اسناد گواهی میدهد که جنبش سوسیال دمکراسی تبریز در سال ۱۹۰۸ در آغاز مرحله رشد خود بود. گروه سوسیال دمکراتهای تبریز عده معدودی بیشتر نبودند. در این اسناد به وجود هیچگونه مرکز رهبری کننده سوسیال دمکراتها در سراسر ایران اشاره نشده است. در این اسناد همچنین صحبتی از وجود برنامه و اساسنامه حزب که توسط سوسیال دمکراتها تنظیم شده باشد در میان نیست. چنانکه میدانیم امروزه نزدیک ده رساله های ۱۹۱۰-۱۹۰۹ در رشت به مبارزه فعال انقلابی مشغول بود. در این دوران در رشت فقط گروه سوسیال دمکرات محلی وجود داشته. در باره روابط این گروه با هرگونه سازمان سوسیال دمکراتیک در ایران در این سالها سند موثقی در دست نیست.

از نامه هاشیکه مورد بررسی ما فرار گرفته است، همچنانکه خود مؤلفین آنها اشاره کرده اند، معلوم میشود که سوسیال دمکراتهای تبریز دارای سطح عالی معلومات تئوریک نبودند. در عین حال میتوان باین نتیجه رسید که سوسیال دمکراتهای تبریز فعالترین و مبارزترین هسته رهبری قیام ۱۹۰۸ تبریز بود. در میان قیام کنندگان تبریز نفوذ و اعتبار بسیاری داشته اند.

ترجمه از: توفیق

- (۱) احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران - تهران ۱۳۱۹ و علی آذری، قیام کلنل محمد تقی خسان پسیان - تهران ۱۳۲۹ / کریم طاهرزاده، بهزاد، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران - تهران ۱۳۳۴.
- (۲) م. پ. پلوچ، م. ایرانسکی، ایران در مبارزه بخاطر استقلال، مسکو سال ۱۹۲۵ صفحات ۱۰۳ - ۱۱۶.
- (۳) لنین، مجموعه آثار، جلد ۱۷ صفحه ۴۳۴.
- (۴) ایوانف، انقلاب ایران در سالهای ۱۹۰۵ - ۱۹۱۱، مسکو، سال ۱۹۵۷، صفحات ۳۸ - ۱۴۵.
- (۵) "آثار لنین"، جلد ۱۳، سال ۱۹۳۰، صفحه ۱۷۹.
- (۶) لنین، مجموعه آثار، جلد ۳۴، صفحه ۳۷۹.
- (۷) با یگانگی پلخانیف، شماره ۴۸۷۵.
- (۸) همانجا، شماره ۱۶۶۹.
- (۹) همانجا، شماره ۳۸۶۵.
- (۱۰) همانجا، شماره ۹۳۹.
- (۱۱) واسودر نامه خود در باره سطح پائین دستمزد کارگران در ایران چنین مینویسد: کارگران عادی در آن موقع روزانه یک قران و سوهانکار در حدود ۲ قران دستمزد داشته اند.

# جمعیت «فرهنگ» و حزب کمونیست در گیلان

آغاز فعالیت

گیلان بعد از آذربایجان اولین ایالتی بود که در انقلاب مشروطیت شرکت فعالانه داشت یعنی پس از سوزاندن دارالحکومه و کشتن آقابالاخان سردار حکومت مستبد رشت به تهران هجوم برد. همچنین برقراری حکومت جمهوری شوروی، در تاریخ بانام گیلان پیوسته است. گیلان شاهد مبارزات شدیدی برضد روسیه تزاری و امپریالیسم انگلیس و ارتجاع داخلی بود. میتوان گفت که رشت یکی از اولین نقاطی بود که اندیشه های مارکسیسم - لنینیسم را در سایر ایالات و ولایات ایران نشرو توسعه داد.

گیلان همیشه در تاریخ معاصر بنام دروازه اروپا خوانده میشود و از این ناحیه بود که افکار انقلابی و تمدن جدید در آن دوران با اشکال مختلف به ایران پامی نهاد و در بیداری و تنویر افکار عموم موثر واقع میشود.

حزب کمونیست ایران که لایزال بنام «حزب عدالت» نامیده میشود در ۱۲۹۹ (۱۹۲۰) در بندر پهلوی نخستین کنگره خود را تشکیل داد و بنام حزب کمونیست خوانده شد. من در اوایل سال ۱۳۰۱ (۱۹۲۲) داخل حزب کمونیست ایران شدم. ولی نمیشود گفت که فعالیت اجتماعی من در این سال شروع میشود. میتوانم بگویم که این فعالیت موقتی که در مدرسه «شمس» (که بعدها دبستان احمدی نامیده شد) دانش آموز بودم شروع کردید. مادر این مدرسه بهواری یک معلم برضد مدبر مدرسه اعتصاب کردیم و با شعار نابود باد زور به دارالحکومه شکایت بردیم. اقدام جمعی ما موفقیت آمیز بود. در آنوقت مدرسه دیگری بنام مدرسه «توکل» بکمک اولیای ما ایجاد شد. گرچه بعد از مدتی مجدداً در همان دبستان احمدی که در سبزه میدان رشت بود به تحصیل ادامه دادیم، ولی دیگران مدبر سابق نبودند. اهالی رشت بمابانظرنحسن نگاه میکردند. حاجی رضامطبعه حی مؤسس اولین چاپخانه در گیلان که فردی روشن و نیکخواه بود در این مورد کتک موثری نمود.

## جمعیت «فرهنگ»

من در همان سالها که دانش آموز بودم به عضویت هیئت مدیره جمعیت «فرهنگ» انتخاب شدم. این جمعیت در اواخر جنگ اول جهانی و اندکی قبل از انقلاب آکتهبد ستاری حسین جودت (که معلم ریاضیات ما بود) تشکیل گردید. در آن موقع تشکیلات جنگل بنام «اتحاد اسلام» دایر بود که در رأس آن میرزا کوچک خان و دکتر خشت قرار داشتند و در جنگل اطراف گیلان به جنگ و گریز طبعه قزاقهای روسیه تزاری که شمال ایران را اشغال کرده بودند و مبارزه طبعه عال امپریالیسم انگلستان مشغول بود. بنیادگذاران جمعیت «فرهنگ» بد رستی تشخیص داده بودند که در زیر سرپوش فعالیت های فرهنگی و هنری بهتر میتوانند افکار جدید مرفقی را در ایران پخش کنند.

هدف جمعیت «فرهنگ» تنویر افکار و مبارزه با خرافات بود. اعضای این جمعیت در حدود ۲۰ تا ۲۵ نفر و بیشترشان محصلین مدرسه «احمدی» و عده کمی هم از خارج بودند. این جمعیت دارای کمیسیون های متعدد بود از قبیل کمیسیون های مالی، تأتیرال، موزیک، کتابخانه و قرائت خانه، کلاس

اکبر و ضمناً دارای مجله ای بود بنام مجله «فرهنگ» که در آن مسائل تشریح مانند ماتریالیسم دیاک-تیک درج میگردد. اهالی از قرائت خانه و کتابخانه و کلاس اکابر مجانی استفاده میکردند. جمعیت هفته ای یکبار و هیئت مدیره هفته ای دو بار جلسه تشکیل میدادند. این جمعیت بکمک حق عضویت اعضای خود اداره میشد. کمیسیون تأتیرال که نماشها را اداره میکرد کتک بزرگی به بودجه این جمعیت بود. این جمعیت مدرسه ۶ کلاسه دخترانه بنام «بیک سعادت نسوان» دایر کرد که معلمین آن مخفیانه عضو جمعیت «فرهنگ» بودند. میگویند رشت اولین نقطه ای بود که مدرسه نسوان در آن تأسیس شد.

نظراً بر این جمعیت اول در بندر پهلوی بنام «فرهخت» ، بعداً در قزوین بنام «پرویش» و نیز در اصفهان بوجود آمد. فعالیت مجمع مابعدی در خشان و چشمگیر بود که ارتجاع ایران را متحوش کرد. بالاخره حکومت رضاشاه بدست سرتیپ زاهدی این مجمع را بست و عده ای از افراد فعال آنرا به قزوین و نگارند و راه کنگاور تبعید نمود.

در آنتینگام اینجانب در پست و تلگراف کار میکردم. بخاطر دارم که عباس خان یعنی برادر میرزا کریم خان رشتی معروف که خود عضو اداره بود در برابر رئیس اداره بمن گفت «یا که با انگلیس بیعت کن یا پروکنکور زراعت کن!»

درآمد نماشهای جمعیت «فرهنگ» کتک بزرگی به بنیبه مالی جمعیت بود. باید این موضوع را اضافه کنم که نماشنامه های جمعیت همه ترجمه آثار نویسندگان مشهور اروپا (مخصوصاً آتارمولیر) بود. نماشنامه های کدی مولیر انتقاد های کوبنده ای داشت که در بیداری افکار عمومی تاثر زیاد میکرد. این نماشنامه ها بواسطه حسن ناصر ترجمه میشد. از جمله این نماشنامه ها عبارت بودند از: «سالوس» (ترجمه Tartuffe) ، «شمس» و غیره. با اینکه نقشهای نماش میان خودمان تقسیم میشد ولی از حیث هنر همیشه درضبط بودیم. مهمتر از همه بازی کردن نقش زن بود که مجبور میشدیم از مردها استفاده نکنیم و نیز متناسب با هنرنقشی بایستی لباسهایی را از سمساری اجاره نمائیم و علاوه بر همه اینها موضوع خود نماشنامه بود که گاهی واکنشهای منفی بین مرتجعین محل بوجود می آورد و حتی کار به حملات آنها به ما میکشید. البته اشراف زادگان روشنفکر اروپا بد هم بودند که ما را مورد حمایت قرار میدادند. آنها به نماشات ما علاقه زیادی نشان میدادند. به علاوه اینکه حق اشتراک ماهیانه برای ورود به نماشها می برداختند و به ما در فروش بلیط ها که خود مصیبتی بود و اغلب نصیب داده میشد کتک میکردند.

ادبیان سرشناس سعید نفیسی و نصراله فلمفی در یکی از فصلهای تابستان به رشت مسافرت کرده بودند. ضمناً بدین مواسمه ما آمدند و در یکی از نماشها حضور داشتند. دکتر افشار مدبر مجله «آینده» که از مجلات معروف آن زمان بود نیز همراه آنها بود. پس از خوانده نماش از فعالیت هنری ما تعریف زیادی کردند و گفتند در هیچیک از ولایات ایران چنین نماشهای پرمعنائی داده نمی شود. حتی تهران هم که پایتخت است چنین نماشهایی نداشتند. میگفتند نماشهای تهران همسان نماشهای «روحوضی» است که حالا به صحنه آورده اند.

بعد از آنکه نماش «سالوس» در رشت داده شد مجمع «اخوت» (که مرتجعین محل برای مبارزه با ما تشکیل داده بودند) سرآمدی زیادی بلند کرد، ولی ما تصمیم گرفتیم این نماشنامه را در بندر پهلوی بمعرض نماش بگذاریم. در این نماش مولیر یک کشیش را با یک خانواده بورژوا آشنا میکند. بعد از آنکه کشیش در خانواده بورژوا جاگیر میشود با همه زنان آن خانواده رابطه برقرار میکند. مترجم حسن ناصر در ترجمه اسم کشیش را «ملا قربانعلی» گذاشته بود و در آن زمان گویا ملا قربانعلی یکی از مجتهدین زرجان بود. هیئت مدیره پیش بینی کرده بود که ما ممکن است مورد حملات اشخاص





## شبهه ای از تاریخچه بنیادگذاری

سازمان ایالتی حزب کمونیست ایران  
در مازندران

در سپتامبر سال ۱۳۰۸ از مسافرت چندین ساله بخارج کشور وارد تهران شدم و بعد بدین شاد روان پیشه روی که در آن ایام صد رکنیته مرکزی حزب کمونیست ایران بود رفتم. بمن گفته شد که دو روز دیگر محل ونیج کار من معین خواهد شد. بعد از دو روز از طرف کمیته مرکزی وظیفه سنگینی بمعهده من محول گردید.

این وظیفه عبارت بود از رفتن به مازندران و گذاردن اساس تشکیلات ایالتی حزب کمونیست ایران در آن سامان. ضمن این گفتند که مرکز هیچگونه بودجه ای برای این کار ندارد و باید خود شما عهد مدار پیدا کردن کار و عایدی جهت تامین هزینه های ضروری باشید. چند روز مهلت خواستم و سپس برای تقاضای کار به مرکز سند یکای راه آهن شمال رفتم.

چنانکه معلوم است ساختمان راه آهن شمال در آن موقع در دست کنسرسیوم آلمانی که رئیس کل آن مهندس "ماورگوردانو" یونانی یکی از مقاطعه کاران معروف بین المللی بود. رئیس و سرمهندس ساختمان راه آهن شمال (پندر شاه - علی آباد (شاهی)) "آلبرت مایر" نام داشت.

آلبرت مایر مهندس سوئسی آلمانی زبان بود و چون دید که بزبان آلمانی حرف میزنم از ماورگوردانو درخواست کرد که مرا به سمت مترجمی منسوب دارند. این کار فی المجلس انجام گرفت و حکم کتبی بدست من داده شد با حقوق ماهی سیصد تومان و بخارج سفرو کرایه منزل بمعهده سند یکا.

مایر پیشنهاد کرده فردا صبح زود آماده حرکت باشم. من در ساعت معین حاضر شدم و نزدیک ساعت ده با اتوموبیل سواری از راه فیروزکوه روانه مقصد شدیم.

رضاشاه و دربار پهلوی در آن دوران برای مازندران اهمیت خاصی قائل بودند بویژه که شروع ساختمان راه آهن شمال از آنجا و اتصال آن پس از چند سال به تهران يك امر واقعی بنظر میرسد.

املاک زرخیز، پر محصول و یابریک مازندران و شریتهای زیرزمینی و روی زمین آن مخصوصاً نظر شاه را بمسوی این خطه شروت خیز جلب کرده بود. علاوه بر اینکه شاه، مازندران را وطن اصلی خود میدانست و فکر تصاحب املاک آنجا را در مخیله خویش میپروراند.

سالی چند قبل از آغاز ساختمان راه آهن شمال راه شوسه تهران - ساری از طریق فیروزکوه به انجام رسیده و قدم نامبارک ما مأموران غلاظ و شداد بانا "سیس" اداره املاک شاهی در مازندران به این خاک پلاکشی رسیده بود.

د استان فجاج و غارتگریهایی که ما مأموران املاک شاهی در مازندران مرتکب شدیم بدقیری جانسوز و رقت انگیز است که شاید نظیر آنها در هیچک از نقاط دیگر ایران اتفاق نیافتاده است.

شاه گذشته از ضبط و مصادره املاک تحت عنوان "خرید" سرگرم تاسیس کارخانه های از قبیل کارخانه ریسندهی و یافندگی "شاهی" متعلق به شخص خودش و کارخانه های دولتی بمشهر (اشرف

سابق) و گونیهای سیاه آب (قراسو) و غیره بود و بایبیره کشی و برحمانه از کارگران منافع سرشاری به دست میآورد (دست مزد روزانه کارگر غیر متخصص در ازای ۱۰-۱۲ ساعت کار ۳-۵ ریال و کارشناس در حدود ۸-۱۵ ریال بود). نیز ناگفته نماند که این کارخانه ها با اصول اختناق آور دیکتاتوری مطلق اداره میشد و احدی حتی حق شکایت و اظهار تظلم نیز نداشت بطوریکه کمترین ابراز عدم رضایت منتهی به اخراج از کارخانه میشد و در صورت پافشاری باکتک و تعقیب پلیس و توقیف اوبنام "پلشویک" مواجه میگردد.

در خلال همین احوال و اوضاع بود که نخستین حوزه حزب کمونیست (سازمان ایالتی) در کارخانه "شاهی" بوجود آمد. عده اعضای این حوزه ابتدا سه نفر و هر سه کارگر ساده بودند.

سپس با آمدن مرحوم علی شرقی (که در سال ۱۳۱۴ در زندان قصر قاجار بطور اسرار آمیزی فوت کرد) و داداش تلی زاده (که در سال ۱۳۲۵ بعد از دستگیری و زندانی شدن در تبریز دستگیر شد) در زخمیان ضرابی شهید شد) و نیز ورود شاد روان رضا ابراهیم زاده به حزب، سازمان حزبی مازندران روبه رشد و پیشرفت گذاشت و برعهده حوزه های مخفی افزوده شد. بموازات کارمخفی کارهای علنی در میان جوانان بانا "سیس کلوب فرهنگ" و تشکیل شرکت تعاونی اقتصاد کارگران در ساری و شاهی آغاز شد. شاید برای نخستین بار در ساری از طرف کلوب فرهنگ چند نمايشنامه بمعرض تماشا گذاشته شد که مورد پسند عموم گردید.

نظریاتیکه یکجا جمع کردن نمایندگان حوزه ها برای تشکیل کنفرانس ایالتی در شرایط موجود تعقیب شد بد پلیس و وجود جاسوسان در کارخانه ها امکان نداشت، قرار شد که چند نفر از کارگران آزموه و با سابقه بعضویت سازمان کمیته ایالتی منصوب و بتصویب کمیته مرکزی برسد. بزودی این کمیته مرکب از پنج نفر تشکیل شد و بکار پرداخت.

یکی از وظایف سازمان، مبارزه در راه بهبود وضعیت کار و زندگی کارگران و مخصوصاً کارگران ساختمانی راه آهن بود که در شرایط توانفرسانی کار میکردند. مدت کارچنانکه در بالا اشاره شد تقریباً محدود و از طلوع تا غروب افتاب ادامه می یافت. در برابر اینگونه کار طاقت فرساستد بسیار ناچیز بود. کارگران ساختمان راه آهن اغلب در تابستان و زمستان در جاده ها منزل داشتند و اکثر ساکنان جاده ها شب را بی چراغ بسر میبردند، زیرا نفت به آنها داده نمیشد، آنها در آغاز کار حتی حصیری هم نداشتند که بروی آن بخوابند. آرد نان معمولاً مخلوط با سیاه دانه ی سکرآوری بود که خورند. آن گاه تقریباً بحالت بیهووشی بخواب عمیق فرو میرفت. جریمه های نقدی (کم کردن از دستمزد ها)، بد رفتارهای مهندس سین خارجی، توهین و تحقیرهای بی پایان، دشنام و ناسزاهای زشت و رفتار خانگی بیگانه کاران قطعه های ساختمانی، دزدبهای آنها از حقوق کارگران، عدم مراقبت صحی، نبودند آرو و پزشک امری عادی بود. در اوایل کار فقط يك پزشک آلمانی بنام دکتر شالک در بندر رکز کار میکرد که اصلاً کشیش بود و ازین پزشکی حتی باندازه يك پرستار معمولی نیز اطلاعاتی نداشت و هم او بود که چندین نفر از شوهران و کارگران سند پکارا در اثر سوء معالجه بدست مرگ سپرد و بعد از بستن بسیار اندوخته های سرشار خود با شتاب تمام عازم مین خود گردید.

علاوه بر همه اینها بیماریهای گوناگون و مخصوصاً مالاریا در میان کارگران و دهقانان کشتار میکرد. در این میان فقط مشتی کمونیستها بودند که بفرحامت از کارگران و تا حد امکان آشنا کردن آنها به حقوق حقه خودشان بودند. در اثر تبلیغات پیگیر و روشنگرانه مبلغین کمیته ایالتی مازندران اولین احصاب مشکل کاری در قطعه ساختمان باغو واقع بین بندر شاه و بندر رکز بوجود آمد (بهار سال ۱۳۰۹).

باغو دهکده ایست که از سه طرف محاط با باطلاحهای صعب العبور از طرف دیگر منتهی به دریا

بود . مأمور ساختن این قسمت راه و مهندسی آن یکمان نام آلمانی بود که سابقا افسر و در زمان نخستین جنگ بین المللی سر و تن او از انفجار بمب آسیب دیده و يك حالت نیمه دیوانه داشت . این قسمت ساختمانی که بطول یازده کیلومتر می رسید سرتاسر باطراحی بود و کارگران در شرایط بسیار اندازده شوارباد ستر مهندسی یکمان مشغول زحمتی و عملیات پرکردن آبنمای باطلا آنها بسوی دریابودند . حالا این وظیفه توانفرسا را با اوضاع نامسامان زندگی آنها و دریافت سه ریال دستمزد روزانه اضافه کنسید تا ببینید چه معجزاتی از عذاب جسمانی و ناراحتیهای روحی در اثر شنیدن فحش و ناسزا از یکمان پدید میگردد .

این احتصاب فقط دو روز بطول انجامید و کارگران از وحدت همل و همدردی با یکدیگر دل و جگر پیدا کرده پاسخ ناسزاهای یکمان را با نام و پاپ او و نشان دادن او به سر جای خود دادند و نیز موفق به گرفتن وسائل زندگی نسبتا بهتری مانند حصیر و زبلو و چراغ و نفت و نان خالی از سیاه دانهی مستی آرد (۱) گردیدند .

در واقع این حادثه درسی عبرت انگیز برای همه خارجهانی بود که با نظر حقیر به ایرانیان نگاه میکردند و همچنین مایه تشویق کارگران در راه مبارزه برای بدست آوردن حداقل حقوق انسانی گردید .

ترجمه منظوم از منظومه پهلوی

## درخت آسوریک

پیش سخن

خرمائی از آسور (بابل) که مظهر فرهنگ بهر و پهلوانی است ، با بزرگی از سرزمین ایران ، که مظهر تمدن شبانی اقوام ساکن آنست ، در باره آنکه کدام يك از آن دو بیشتر و بهتر به مردم ، به دین و به بسط تمدن خدمت میکنند ، مناظره ای سخت درمی پیوندند . هر يك در باره فضیلت های خود شته ای می گویند . سرانجام بز ، بردرخت خرما ، در ایمن مناظره کوتاه ، چیر میشود .

مضمون این منظومه باید بسیار کهن ، و مطابق يك حدس منطقی ، میتواند حتی به سه السی چهار هزار سال پیش ، به دوران تصادمات اولیه قبایل ساکن ایران با آسیریان مربوط باشد . آنچه که این حدس را تقویت میکند آنست که نقش بز بشکل طبیعی یا سمبولیک در آثار باقی مانده از این دورانها دیده میشود و نیز نقش درخت خرما .

نکته جالب در این منظومه آنست که درخت خرما با بز ، که هر يك با ایجاد محصولات متنوعی در پایه دو نوع تمدن قرارداد آرد ، مورد ملاحظه مشخص قرار میگیرند . روشن است که این انسانها بعد ها یعنی در زمان اشکانیان در منظومه ای که سرایتند ، ای گمنام بزبان پهلوی سروده ، رنگ زمان بخود گرفته و برخی اشارات مذهبی و غیر مذهبی بدان افزودند .

با اینحال بعضی از این مراسم مذهبی که در منظومه بدانها اشاره رفته است (مانند نوشتن عصاره گیاه مقدس هوم) از مراسم بسیار کهن است و ممکن است از همان ایام باستانی در زمینه باستانی این منظومه از آن یاد شده باشد .

در منظومه "درخت آسوریک" نکات و اشارات جالبی در باره اشیا و محصولات و حیوانات اقتصادی آن ایام در وجود دارد . مثلا میتوان از روی این منظومه دانست که پسر شکان دارای خود را در صند و قبا (تنکوها) نهاد ، بردوش میکشیدند ، پایازگانان کسلاهای مختلف خود را رانبان های چرمین حمل میکردند و با سپاهیان دشمن را با جنگ افزارهایی بنام "بلکن" و "کشکچیر" میکشودند و با تیراندازان هنگام تیرافکن شدن انگشتبان چرمین در انگشت میکردند و غیره و غیره .

منظومه با روح طرف گیری شد بد نسبت به دین و قومیت خود و علیه دین و قومیت مخالف نوشته شده و سرایتند گمنام کوشیده است تا با دلیلی تراشیهایی مختلف برتری "بز" مورد علاقه خود را بر "خرمای" مورد علاقه دشمن ثابت کند و موافق میل خود مناظره را به پیسروزی بز ختم میکند .

فن مناظره بعد ها در ادبیات پارسی بوسیله شاعران بزرگی چون اسدی طوسی و دیگران بنا شد و از میان شاعران روزگار ما برون اعتصامی آنرا تا مقام مناظرات اجتماعی و فلسفی گیرا و ژرف اوج داد .

(۱) توضیح آنکه نان مخلوط با سیاه دانه راستند چکا به کارگران نمیداد ، بلکه اغلب نانوائی های بندرگز و ساری برای بردن سود بیشتری از این نوع آرد مخلوط نان پخته بخورد مردم کارگران میدادند . بالاخره کارگران سند یکارواد اریه اقدام در نزد فرماندار و شهردار بندرگز نمودند و در نتیجه فرماند وقت مقداری از این آرد ها را ضبط کرد و به دریاریخت . ۰ ۱ ۰ ع .

در باره این منظومه کهن و شیوه هنری آن مانند ملموس و مشخص بودن تعبیر، ایجاز و سادگی بیان، ابتدائی بودن منطق و تفکر که شیوه آنرا به شیوه آثار فولکلوریک همانند میسازد میتوان مطالب بسیاری گفت، ولی ما این کار را به دقت و امعان نظر خوانند و واگذار میکنیم.

"درخت آسویک" مانند "باد کار زهران" یکی از کهن ترین نمونه های شعر پهلوی است که از دوران اشکانی منشأ میگیرد و نگارنده آنرا از روی متنی که آقای ماهیار نوایی بدست داده اند چند سال پیش بهارسی برگردانده است. وزن منتخب برای شعر فارسی، با وزنی که به عقیده استاد معروف پهلوی شناس و پ. هنینگ (W.B. Henning) منظومه "درخت آسویک" در آن سروده شده کامبشی نزدیک است. ترجمه فارسی در بخش عمده خود، متن را از جهت مفهوم و لفظ منعکس میکند. تشبیهات رموزی چند، باقتضای نیاز شعری مترجم الفاظ یا جملات کوچکی بناچار افزوده و یا برخی عبارات مبهم را با تعبیری که بنظرسوی ممکن می آمده، بیان داده است. تا آنجا که مترجم اطلاع دارد این نخستین ترجمه منظومی است که از "درخت آسویک" بهارسی انجام میگردد و میتواند یک منظره بسیار کهن را با بیان شعری بهارسی نهانان عرضه دارد. برخی واژه های متروک که در متن ترجمه بکار رفته در حاشیه توضیح داده شده است. ط.

توصیف درخت خرما

درختی رسته اند رکشور آسور زشت آئین  
بُنشی خشک و سرش تر، برگ آن مانند زوبین  
بر آن چون بر انگور در کام کسان شیرین

سخنان درخت خرما

شنیدهستم که شد باهز درخت اند رسخن بازی  
که از تو برتر و بالاتر در چاره پردازی  
به "خونبرش" که مرز چارم گیتی است، هسان نیست  
درخت دیگری با من بزبانی و طنائی

چو بار زهر آرم، شه خورد زان بار خوب من  
گرمش (۱) باد بان و تخته کشتی است چوب من  
سرای مردمان را برگ و شاخ هست چاروش  
برنج و جو فرو کوبد "گواز" (۲) غله کوب من

(۱) فرسپ = دیرک کشتی (۲) گواز = افزار غله کوبی، دنگ، هاون

همه یون موزه بهرهای بزرگتر زمن سازند  
دم آهنگران، بر کوره آذر زمن سازند  
رسین برگردن تو در بیابان در زمن سازند  
مران چویی که کهدت شبان بر سر زمن سازند

تینکو (۱) بهر داری پزشکان زمین باشم  
بد هکان شیر و مرزادگان را انگین باشم  
به تاپستان بغرق شهریاران جاگزین باشم  
چو آتش را برافروزم سراها آتشین باشم

به مرغان آشیانم، سایانم بهر ره پویان  
ز تخم من، به بوم نو، درختی نو شود رویان  
اگر مردم نیازندم، این گیسوی جادویم  
بچاوید آن درخشان است چون گیسوی مهرویان

هر آنکس بی می و نان ماند و بی تدبیر میگردد  
ز بارم مهورد چند آن، که تا خود سیر میگردد

بچنهانند سران بز که با این هرزه پردازی  
کجا هر تا کسی در ریزم بر من چیر میگردد؟

پاسخ بزبده درخت خرما

درازی همچود پرو و کاکلت مانند په بال او  
که درد روان چشیدی و آن فرو و جلال او  
همه دیوان پر آزار در بند بشر بودند  
سرت شد زرد گون گویا بقرمان و مثال او

اگر د رنزد گنتارت بهر هیزم ز آشفتن  
(که دانا نزد نادان برد باری رانهد برتر)  
چسان آخرتوانم د هوی خام تو بشفتن ؟  
وگر پاسخ دهم، آن نیز کاری هست نادر خور  
مراننگی گران باشد، بگفت پاسخ گفتم.

(۱) تینکو = صندوق

مزد پارسى بشنیده ام افسون کارتو  
 که خود باشی گیاهی بی خرد ، بی سود بارتو  
 چو گاوالت گشَن باید نهادن (۱) ، تا بهار آئی  
 که تو خود روسی زادی و پانر در کنار آئی  
 مرا ، هر مزد کور جاوند (۲) و داد اراست پشنتیان  
 عث با چون منی ، ای دیو ، سوی کارزار آئی

ستا هم کیش مزد اراکه آید داد تعلیمش  
 به "گوشورین" (۳) و گاه "هوم نوشیدن" (۴) منم نیرو  
 که شیر از من بود ، وقت نماز و گاه تکریمش

زمن سازند بهر زاد و توشه کیسه و خورجین  
 ز چرم من کمر سازند زها و کهر آگین  
 بهای مرد آزاده ، منم آن موزه چرمین  
 بدست خسروان انگشتیان (۵) ، مشکم به دشت اندر  
 که آب سرد از آن ریزند در پر جام و پیر ساغر  
 زمین دستارخوان سازند و بران سورا آیند  
 مران سورکلان و سفره پرنور آرایند.

به پیش شهریاران پیشیندم ، چونکه دهیود (۷)  
 بهار آید سر و روراهماره در برش آید  
 ز چرم سنامه و طومار باشد - دفتر و پیمان  
 بران کرد دهنشته : مایه آرایش دیوان  
 زمن زه برکمانست و کمان برشانه مردان  
 برك از من کنند و جامه های فاخر اعیان  
 ذوال از من کنند و بند و زین و زینت اسبان  
 نشینکه به زنده بیل بهر رستم دستان ،  
 و با اسفند پارگو چو کرد د عازم میدان .

- (۱) گشَن نهادن = آمیزش مصنوعی دادن
- (۲) ورجاوند = مقدس
- (۳) گوشورین = عید مذهبی
- (۴) هوم = عصاره گیاه مقدس
- (۵) انگشتیان = انگشتان چرمین برای تیراندازی
- (۶) دستارخوان = سفره
- (۷) دهیود = فرمانده کشور

بنگشاید زمین بندی که از چرم شود محکم  
 نه از "بلکن" (۱) نه "کشکنجیر" (۲) کان د زهانزد برهم  
 همان انبان بازرگان زمین سازند ، کاندران  
 بهر سو می کشد "پست" (۳) و پنیر و روغن و مرهم

در آن انبان بتزد شهریار آرند زی بستان  
 ز کافور و ز مشک و خزکه آید از تخارستان  
 فراوان جامه شهوار اندر هر نگارستان

ز پشم من بود تشکوک (۴) و "کستی" (۵) در تن مو بد  
 کنیزان رابتن از من بسی د بهای رنگاری  
 ز موی من رسن برگردن گاوآن پرواری

مرا شاخی گشَن بهر پست ، همچون شاخ آهویان  
 بسوی بحر "ورکش" (۱) میروم از میر هندویان  
 از این گه تا بدان گه ، زین زمین تا آن زمین بویان  
 بهر جامرد می باهم ، نژاد و چهره رنگارنگ  
 کهی مگساره که پَر چشم ، که براب ، که بر سنگ  
 مکان بگزیده هر یک در بسیط تیره خاک خود  
 کهی از گوشت گه از شیر من جسته خوراک خود

زمن این قوم کار روزی خود راست میسازند  
 زمن "افروشه" (۷) و شیر و پنیر و ماست میسازند  
 فراوانست و گوناگون همی محصول و بار از من  
 ببین چون بهره بآید شهریار و کوهیار از من :

ز دوشم کشلک میسازند بهر کاخ سلطانی  
 چو هنگام پرستش گشت در درگاه یزدانی  
 بروی پوستم مزد اهرستان "پادباب" (۸) آرند  
 زمن وز چرم من باشد چو گاه دست افشانی  
 بشادی چنگ بنوازند طنپور و ریاب آرند .

- (۱) بلکن = قلعه کوب
- (۲) کشکنجیر = قلعه کوب ، سنگ افکن
- (۳) پست = حلوا
- (۴) تشکوک = جامه سفید
- (۵) کستی = کمر بند مذهبی
- (۶) ورکش = خزر
- (۷) افروشه = نوعی از لبنیات
- (۸) پادباب = وضو

بهای من ، بهای تو ، نه یکسان است ، خرمارا  
پشیزی نیزیس باشد طی باد ، درم نتوان  
خریدن چون منی راز شبان ، چون تو نیم ارزان

مرا این سود و نیکی و دهنش باشد به بوم اندر  
سخن ز زینده راندم نزدت ای خرما بی بی بر  
چه سود از این سخن ، گوئی براقشاندم در و گوهر  
ببزد یک گوازی ، بانوازم چنگ جان پرور  
به پیش اشترمستی ، که جز شیون نکرد از پر  
که هرکس از نهاد خویش دارد طهنتی دیگر

چرا گاهم همه خوشبو به کهسار فلک فرسا  
کیاه تازه آنجایی چرم ، وارسته از غصها  
ز آب سرد چشمه تشنه کام من برآسوده  
تویی ، چون میخ جولاهان ، بخاکی گرم کوبیده

بهریزی بزد در مناظره

بدین گفتار خوش بهرروز شد بیز بهر حرف خود  
مرا آن خرمابین بیچاره خامش شد به لطف خود

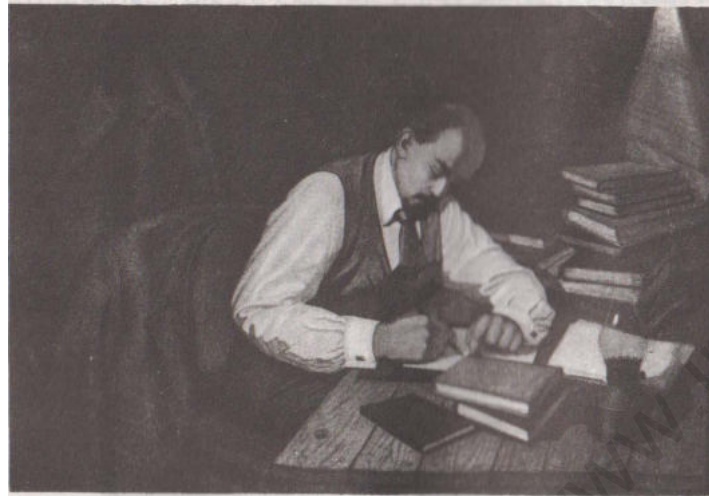
پایان

خوشا آنکس که از برکرد این زیبا سرود من  
و یابشوست آنرا ، اوست در خورد درود من  
بگیتی د پر بادا زیمتش خصمش فنا بادا !  
تنش شاد و دلش شاد و روانش بی بلا بادا !



## يك نقاش ایرانی

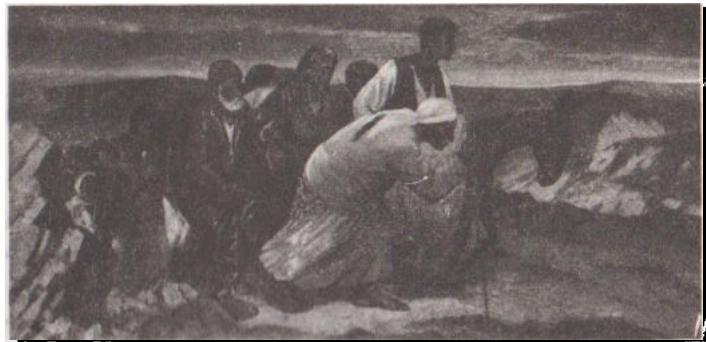
رفیق حزبی ما شکراله نونباز ( تولد در بندرغازیان سال ۱۳۰۵ ) از سال  
۳۲۵ عضو سازمان جوانان و از سال ۱۳۲۵ عضو حزب بوده ایران است . وی از  
يك خانواده کارگری است . نونباز پس از مهاجرت آموزشگاه نقاشی " عظیم زاده "  
رادریانکو و سپس دانشکده نقاشی " سوریکوف " رادرسکو تمام کرد . مادر اینجسا  
سه اثر از نونباز را که یکی از آنها بمناسبت صدمین سال لنین و دو تا بلو دیکر  
برای تجسم زندگی ایرانی نقاشی شده است چاپ می کنیم .



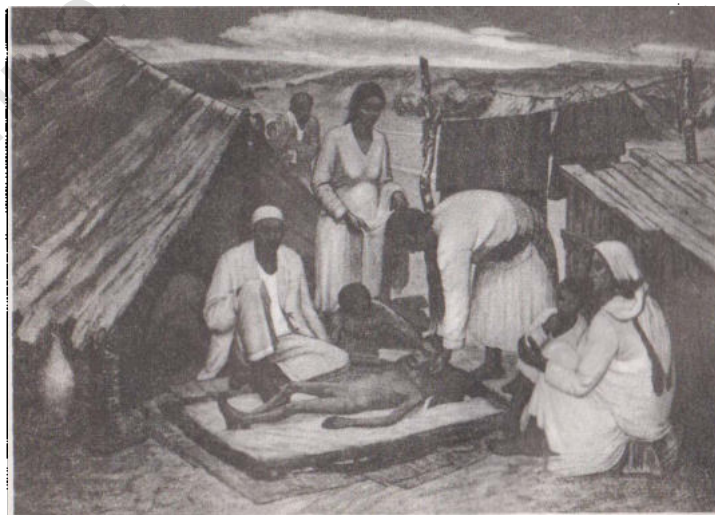
نونباز در مورد تابلوی خود برای لنین می نویسد :

نونباز در مورد تابلوی خود برای لنین می نویسد :

" بمثابة يك نقاش ایرانی که سرشار از محبت و احترام عمیق نسبت به  
لنین ، این رهبر و انسان بزرگ است و بمناسبت صدمین  
سال لنین این تابلو را کشیده ام . این تابلو نمونه ای از فعالیت  
خستگی ناپذیر سیاسی و شوریک لنین را در شرایط کار مخفی نشان میدهد ."



در مورد تابلوی "کوچ در کوهستان" نونیا توضیح میدهد: « در تابلوی خود گروهی از روستائیان زحمتکش ایران را که با پای برهنه در راههای سنگلاخ کوهستانی برای بدست آوردن کاروندکی از جانی بجای دیگر میگویند مجسم کرده ام ».



در مورد تابلوی "خانواده زحمتکش" نونیا مینویسد:

« دومین تابلوی من وضع یکی از هزاران خانواده تنگ دست زحمتکش ایران هنرمندان میدهد. پدری زحمتکش فرزندش دچار بیماری مالاریا است. وی قادر به نجات فرزند نیست. در اندیشه عمیقی و دردناکی فوظه و راست که ناشی از ناتوانی او در قبال خطری است که جان فرزندش را تهدید میکند، من خود شاهد این قهیل تراژدی بهابودم. ام »  
نونیا نقاشی ره آلیست است و همیشه آکادمیک نقاشی می کند. آثار او دارای ارزش هنری و فنی است. ماکامیابی این هنرمند ایرانی را از مصمم قلب آرزو مندیم.

# اسناد

رنجبران فقیر دنیا اتفاق کنید!  
نظامنامه فرقه کمونیست (بالشویک) ایران  
ناشر: شعبه نشریات کمیته مرکزی فرقه کمونیست ایران  
۱۳۳۹ هجری - ۱۹۲۱ میلادی

فرقه کمونیست ایران (شعبه بین الملل کمونیست سوم فوجی است از اردوی بین الملل فقرای عالم که برای آزادی و سعادت رنجبران دنیا و انهدام قلعه آهنین جهانگیر و تروشداران غربی بی باکانه قدم بمیدان مبارزه گذاشته است.

## نظامنامه تشکیلات

وظایف اعضا و نامزدها (کاندیدات)

- ۱- عضو فرقه محسوب میشود کسی که مرام فرقه را قبول، نظام و دستبیلین را رعایت کرده و حق عضویت مقرری را در وقتش ادا نموده در یکی از تشکیلات رسماً اشتراک نماید.
- ۲- قید و قبول نامزدهای تازه با پیشنهادکننده و دفتر عضو و قرارداد کمیته محلی است.
- ۳- نامزد اگر از صنف کارگر و دهاتی است سه ماه و از اصناف دیگر شش ماه بعد از پیشنهاد در اجتناب حوزه قبول عضویت میشود بشرط اینکه از مرام و سیاست فرقه اطلاع بهمرسانده باشد.

## قید

- ۴- در موقع لزوم کمیته مرکزی میتواند در مدت کمتر از شش و سه ماه عضو تازه قبول کند.
- ۵- در جملات نامزد هاجق اشتراک به مذاکره مسائل دارند اما حق رأی قطعی مخصوص اعضا رسمی است.
- ۶- اعضا و نامزدها در سر ماه باید حق عضویت خود را بصندوق کمیته بفرستند.

## راجع به تشکیلات

- ۷- اساس تشکیلات فرقه را مرکزیت تشکیل میدهد.
- ۸- بنای مرکزیت با اساس حکومتی و مملکتی بوده تشکیلات هر محل مرکز تشکیلات آن محل است.
- ۹- تشکیلات محل مسائل را جمعه بمحل را مطابق نظام و اساس فرقه اجرا و قبول مینماید.
- ۱۰- قرارداد های کنفرانسهای تشکیلات هر نقطه برای آن تشکیلات حتی الاجرا است.
- ۱۱- هیئت اداره حوزه در جلسه عمومی حوزه و کمیته محلی در کنفرانس محل منتخب میشود.
- ۱۲- شکل و اساس مرکزیت:



- آ • کنگره عمومی (سی یزد) و کمیته مرکزی
- ب • کنفرانس ایالتی و کمیته ایالتی
- ج • کنفرانس ولایتی و کمیته ولایتی
- د • کنفرانس محال و کمیته محال
- ه • جلسه ناحیه و کمیته ناحیه

و • جلسه دهات، شهر و غیره کمیته های دهات و شهر و حوزه ها

- ۱۳- حل مسائل سیاسی و مالی و پارچه اختلافات مابین تشکیلات مخصوص کمیته مرکزی است •
- ۱۴- برای فعالیت در میان جوانان و ملل غیر ایرانی کمیته مرکزی شعبه مخصوص تشکیل می دهد •
- ۱۵- کمیته ایالتی و ولایتی باید از طرف کمیته مرکزی تصدیق شود •
- ۱۶- تمام تشکیلات فرقه بعد از تصدیق و اجازه کمیته مرکزی حق دارند برای فعالیت رسمی ماهرخصی درست کنند •
- ۱۷- تشکیلات با اسم محل موسوم خواهد شد • مثلا کمیته مرکزی فرقه کمونیست ایران • یا کمیته ایالتی آذربایجان فرقه کمونیست ایران • یا کمیته محل تبریز فرقه کمونیست ایران •

### راجمعه تشکیلات مرکزی

- ۱۸- مؤسسه عالی فرقه کنگره عمومی است که در هر سال یک دفعه دعوت میشود • روزنامه مذاکرات کنگره باید یک ماه قبل از کنگره اعلام شود • اگر ممکن نباشد در سال یک دفعه کنفرانس دعوت میشود •
- عده منتخب و منتظرین بسته به قرارداد کمیته مرکزی و هیئت احضار است •
- ۱۹- علاوه بر کنگره عادی کمیته مرکزی یا نصف اعضا کنگره در وقت لزوم میتوانند کنگره فوق العاده دعوت نمایند ولی کنگره آنوقت رسمی محسوب میشود که بیشتر از نصف کلای کنگره اخیر حاضر باشند •
- ۲۰- اگر کمیته مرکزی بعد از اعلام دعوت کنگره دو هفته بعد دعوت کنگره اقدام نکنند طلب کنندگان کنگره حق دارند کمیسیون احضار انتخاب کرده شروع بکار نمایند و کمیسیون حقوق و صلاحیت کمیته مرکزی را دارا خواهد بود •

### ۲۱- کنگره عمومی :

- آ • سیاست و مالیه کمیته سابق را تدقیق و تفتیش بولوا یح کمیسیون تفتیش را ملاحظه میکنند •
- ب • در موقع لزوم برگزار فرقه را تدقیق و تغییر می دهد •
- ج • برای اجرای مقاصد خط حرکت تعیین مینماید •
- د • کمیته مرکزی و کمیسیون تفتیش انتخاب میکنند •
- ۲۲- عده اعضای کمیته مرکزی و کمیسیون تفتیش و محکمه رفاقت را کنگره عمومی تعیین میکند • در غیاب یکی از اعضای کمیته نامزدی که بیشتر از دیگران را می گرفته است بخواص او داخل کمیته میشود •
- ۲۳- کمیته مرکزی برای اجرای کارهای مختلف شعبات تشکیل میدهد مثل شعبه مالیه ، شعبه تبلیغات و نشریات و غیره • کارهای سیاسی یا حکومتی را بواسطه فراقسیون حل و تسویه مینماید • مثلا فراقسیون پارلمان پانچمن های محلی •
- ۲۴- کمیته مرکزی اقل باید در هر ماه یک دفعه اجلاس نماید • در وقت لزوم اجلاس فوق العاده هم هیئت ریاست کمیته میتواند دعوت کند •
- ۲۵- کمیته مرکزی در هر شش ماه باید از کلای ایالت و ولایت کنفرانس دعوت کند •
- ۲۶- کمیسیون تفتیش سیاست و صندوق کمیته را تفتیش کرده و بکنگره عمومی لایحه تقدیم میکند •

### راجمعه تشکیلات ایالت و ولایت

- ۲۷- کمیته ایالتی در کنفرانس ایالتی ، کمیته ولایتی در کنفرانس ولایتی منتخب میشود •
- ۲۸- کنفرانس ایالت و ولایت هم کمیسیون تفتیش انتخاب میکنند •
- ۲۹- کمیته های فوق الذکر کنفرانس فوق العاده هم دعوت مینماید •
- ۳۰- کنفرانسهای ایالت و ولایت در هر هفتم ماه یک دفعه اجتماع میکنند •
- ۳۱- کنفرانس فعالیت کمیته را تدقیق و کمیته تازه انتخاب میکنند •
- ۳۲- کمیته ایالتی عبارت از پنج ولایتی از سه عضو است •
- ۳۳- کمیته ایالت و ولایت هم شعبات مخصوص تعیین میکنند •
- ۳۴- کمیته ایالتی و ولایتی باید هر هفته یک دفعه اجلاس نمایند •
- ۳۵- تشکیلات ولایت و ایالت در هر سه ماه باید یک دفعه کنفرانس دعوت نماید •
- ۳۶- کمیته های مذکور تشکیلات مادر خود را دستور العمل میدهند •
- ۳۷- کنفرانس ایالتی به کنگره عمومی و کنفرانس ولایتی به کنفرانس ایالتی وکیل انتخاب میکنند •

### راجمعه تشکیلات محلی

- ۳۸- مقام عالی کمیته ، کمیته های محلی و محلی اجتماعی عمومی تشکیلات محال و محال است •
- ۳۹- اگر تشکیلات محال یا محلی مقدر به کنفرانس نباشد جلسات عمومی وظیفه کنفرانس را اجرا میکنند •
- ۴۰- کنفرانس عمومی محال و محلی و ناحیه در هر ماه یک دفعه است •
- ۴۱- کنفرانس محال و محلی و ناحیه کارهای کمیته محال و غیره را تدقیق و تفتیش میکنند •
- ۴۲- اعضا کمیته های فوق عبارت از سه نفر است •
- ۴۳- اعضا حوزه باید زیاد از بیست نفر نباشد • وظائف حوزه :
  - آ • در میان مردم شعارها و اعلانات فرقه را انتشار دهد •
  - ب • اعضا تازه جلب و بتصدیق کمیته محلی برساند •
  - ج • دستور العمل کمیته محلی را بعمل آورد ، در مسائل سیاسی و اقتصادی مملکت برای اجرای مقاصد و مرام فرقه کوشش نماید •
- ۴۴- حوزه برای اجرای وظائف ، سه نفر هیئت اداره انتخاب میکند •

### راجمعه د پسیلهین و نظام

- ۴۵- در میان اعضا فرقه مسئله د پسیلهین باید از تمام مسائل بیشتر مراعات شود •
- ۴۶- اجرای قرارداد تشکیلات عالی برای تمام تشکیلات اجباری است •
- ۴۷- تشکیلاتی که در اجرای قرارداد مراکز عالی مسامحه نمایند دفعه اول توبیخ و در دفعه ثانی منحل میشوند •
- ۴۸- اعضای مسامحه کار در دفعه اول توبیخ و در دفعه ثانی بعد از اثبات جرم از عضویت خارج شده و اخراجش بواسطه روزنامه یا در اجتماع عمومی اعلان میشود •
- ۴۹- رفع اختلافات تعیین جزا از وظائف مخصوص محکمه رسافت است •

مدخل و مخارج

- ۵۰- مدخل فرقه عبارت از حق عضویت و قید به اعضا\* است . قید به اعضا\* در وقت دخول صد دینار حق عضویت در هر ماه يك فائض از مواجب معینه اعضا\* است .
- ۵۱- کسیکه سه ماه بدون عذر مقبول حق عضویت ندهد موقتاً از عضویت اخراج میشود و رد عذر بسته بقرارداد اجتماع صومی است .
- ۵۲- از دخل فرقه ده فائض به کمیته مرکزی، ده فائض هم بصندوق کمیته ایالت داده مابقی را تشکیلات محال و ولایت و محل به احتیاجات تشکیلات مصرف میکنند .

مواد منسوخه

- ۱- تفسیر و تبدیلی این نظامنامه مخصوص کنگره صومی و کمیته مرکزی است .
- ۲- تمام تشکیلات فرقه سری است (مخفی) ، در وقت فرصت از تشکیلات علنی ( آشکار) هم استفاده باید کرد مثل اتفاق همکاران ، فرقی سیاسی و غیره .

باما به آدرس زیر مکاتبه کنید :

Sweden  
10028 Stockholm 49  
P.O Box 49034

حساب بانکی ما :

Sweden  
Stockholm  
Stockholms Sparbank  
N: 0 400 126 50  
Dr. Takman

D O N Y A

Political and Theoretical Organ  
of the Central Committee of the  
Tudeh Party of Iran

Price: 50 Cents

Druckerei " Salzland "  
325 Stassfurt

مجله " دنیا "  
ارگان تشویک و سیاسی کمیته مرکزی  
حزب توده ایران  
چاپخانه " زالتس لاند " ۳۲۵ شتاسفورت  
دوره دوم - سال دوازدهم - شماره چهارم  
زمستان ۱۳۵۰  
بهدارایران ۴۰ ریال